

تا حصار پنتاگون

(سفرنامه ی واشنگتن)

محمد اسماعیل «یون»



گردان به دری:

مصطفی «عمرزی»

Ketabton.com



به نام آفریده کار نبی همتا

تا حصار پنتاگون

(سفرنامه ی واشنگتن)

نوشته ی محمد اسماعیل یون

ترجمه ی مصطفی عمرزی

۱۳۹۴ شمسی

مشخصات کتاب

نام: تا حصار پنتاگون
(سفرنامه ی واشنگتن)

نویسنده: محمد اسماعیل یون

مترجم: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۲۵۳

نوبت نشر: اول

ناشر: دانش خپرندویه ټولنه

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

محل فروش: کتاب فروشی دانش - کابل

سال: ۱۳۹۴ شمسی

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- سخن مترجم..... ۱
- ۲- یادآوری..... ۴
- ۳- سرآغاز..... ۷
- ۴- انگیزه ی سفر..... ۹
- ۵- آماده گی سفر..... ۱۲
- ۶- از کابل تا دویی..... ۱۵
- ۷- از دویی تا واشنگتن..... ۱۹
- ۸- نیم ساعت در میدان هوایی دالاس..... ۲۳
- ۹- شام خوش آمدید..... ۲۸
- ۱۰- روز اول سمینار..... ۳۴
- ۱۱- روز دوم سمینار..... ۵۸
- ۱۲- روز سوم سمینار..... ۸۴
- ۱۳- روز چهارم سمینار..... ۱۰۶
- ۱۴- روز پنجم سمینار..... ۱۲۸
- ۱۵- روز ششم سمینار..... ۱۵۰
- ۱۶- روز هفتم سمینار..... ۱۵۵
- ۱۷- روز هشتم سمینار..... ۱۵۹
- ۱۸- شامی با آشنایان فرهنگی..... ۱۹۰
- ۱۹- روز نهم سمینار..... ۱۹۴
- ۲۰- شامی در منزل جورج واشنگتن..... ۲۰۶
- ۲۱- روز دهم سمینار..... ۲۱۷
- ۲۲- روز آخر سمینار..... ۲۲۳
- ۲۳- شام دیگر با منشی صاحب..... ۲۳۱
- ۲۴- آخرین روز ما در امریکا..... ۲۳۶
- ۲۵- از واشنگتن به سوی دویی..... ۲۴۰
- ۲۶- از دویی به سوی کابل..... ۲۴۳
- ۲۷- معرفی مترجم..... ۲۴۹

سخن مترجم

به دنبال پرتاب هزاران راکت و بمب امریکایی که رژیم طالبان را مانند غربال از قدرت کنار زدند، هزاران دریچه و روزنه ای نیز گشوده شدند که در واقع راه های برون رفت افغانان منزوی و فراموش شده بودند.

سفر های رسمی، بورسیه ها، گردش های تفریحی، دیدارها و سیرهای آموزشی و تجاری، افغانان جفا دیده را از میان گرد و غبار شهرها، روستاها و خانه های ویران شان، به چهار گوشه ی دنیا، گسیل کردند. حُسن این سفر ها در آن بود که وطنداران محروم با مُهر مهاجر بر پیشانی، مزاحم مردمان گیتی نبودند، بل شانس هایی به دست آورده بودند تا دوباره به زنده گی قانونمند، آزاد و انسانی دست یابند.

اما مقوله ی استفاده، ظاهر سازی و فُرصت های از دست رفته، نقد هایی اند که در شانس های دوباره ی افغانان برای آنان شمرده می شوند. در ده سال حاکمیت رییس جمهور کرزی، به صدها زمینه ی مسافرت خارجی میسر شدند. گروه های کثیری با هیجان و اشتیاق به سوی آن ها هجوم بردند. در این میان نزدیکان، شریکان، خویشان و معامله گران، اقبال بیشتر یافتند تا هوای بیرون از افغانستان را زیاده تر فرو ببرند.

رسانه ها که در کشور های آزاد، آینه ی تمام نمای اجتماع اند، در کنکاش و کنجکاوی کوشیدند با بازرسی و بررسی مسافرت های شانس یافته گان، مقداری شبکه های خبری را نیز آب دهند. بنا بر این، سر از طول و عرض آن ها در آورند؛ اما حاصل این کند و کاو اکثراً در نشر سفر ها خلاصه می شود که مانگار ترین آن ها جزو نشرات مطبوع به شمار می روند.

شاید در میان صد ها و هزاران برگ نشریه ها خواننده و مشاهده کرده باشید که تنی چند از وطنداران با تبسم بر لب در کنار دوستان خارجی ایستاده اند و اسناد آموزشی را جلو کمره ها قرار داده اند. در تصاویر دیگر در میان گل ها و زیر بلندمنزل ها، افغانانی را نمایان می سازند که با خوشحالی، محتوای این تصاویر ها را شکل داده اند. آنان با بازگشت به منزل، آن تصاویر را برای دوستان، خویشان و نزدیکان شان نیز نشان می دهند.

متأسفانه به استثنای تصویر، خبر و گزارش، کمتر توشه ای ارمغان وطنداران سفر رفته ای ست تا به درد هموطنان شانس نیافته و بی واسطه بخورد. از صد ها بورسیه و سفر های علمی، بیشتر چندین هزار تصویر یادگاری و اخبار کلیشه یی عاید می شوند.

چند ماه پیش که نسخه ای از این کتاب (تا حصار پنتاگون) به دستم رسید، خیال کردم فقط از همان گزارش های طویل و تصاویر یادگاری ست که به سطح یک کتاب بلند رفته، ولی با مطالعه ی متن، نظرم عوض شد.

کتاب را مطالعه کردم و زود پی بردم که از ارزش بسیار برخوردار است. نویسنده ی این کتاب در کسوت شاعر، مولف، مترجم، استاد پوهنتون و رییس دفتر فرهنگی شورای امنیت ریاست جمهوری، از سالیان زیادی ست که به دور از بینش یک شهروند معمولی، به جهان و اطراف آن می نگرد.

کتاب «تا حصار پنتاگون» از دید و از قلم فقط یک نویسنده ی خیال پرداز، بیرون نشده است، بل حاصل زحمت پژوهشگری ست که حتی در گفتار عام، گردش و تفریح در جست و جوی فاکت ها و سوژه هاست.

هنگام خواندن این کتاب، متوجه شدم که از رهگذر زمان در تنگنا قرار دارد. بخش های عمده ی آن که در بر گیرنده ی سخنرانی ها، بحث ها، پرسش ها و پاسخ ها میان اشتراک کننده گان و نخبه گان امور سیاسی،

اقتصادی و جهانی امریکا هستند، در واقع آموزنده ترین آموزه های سیاسی، اقتصادی و نظامی کنونی اند که از زبان به اصطلاح یک درجن پروفیسور و کارشناس امریکایی در باره ی جهان، منطقه و افغانستان بیرون می شوند. آن ها دیدگاه های کشوری را آشکار می سازند که بدون شک، نقش بزرگی در سرنوشت جهان بازی می کند.

استاد «یون» با تمام تنگناها و خواستی که از شخصی همانند او می رود، در سفرش به واشنگتن، کوشیده است هر آن چه مهم و به درد به خور هستند را یادداشت گرفته، حاصل یک سفر پُر ارزش را به وطنداران، تقدیم کند.

آن چه بر اهمیت کتاب «تا حصار پنتاگون» می افزاید، سخنانی های گروهی از پروفیسوران طراز اول امریکایی هستند که روی مسایل مهم جهانی بحث می کنند. آنان با کنجکاوی و پرسش های اشتراک کننده گان، گره از ده ها رمز و راز سیاست ها، رویدادها و طرح ها باز می کنند.

آن چه کتاب «تا حصار پنتاگون» را از اهمیت بیشتر برخوردار می سازد، فرصتی ست که با گیر آمدن گروه زیادی از آگاهان و کارشناسان امریکایی، ناممکن است بینش و دانش این همه پروفیسور را یک جا و از یک نشانی حاصل کرد.

نویسنده ی کتاب در موقف مهم رسمی اش بالای بعضی ماجراها و داستان های مسوولان داخل حکومت نیز اشاره هایی می کند که می شود چیزهایی از رسمیات دولتی هم گیر آورد.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۰/۲/۲۸ش

کارته ی آریانا، کابل - افغانستان

یادآوری

به لطف خدا(ج) در زبان پشتو، سفرنامه های زیادی نشر شده و می شوند. اکثر سفرنامه هایی را که من خوانده ام، ترسیم کننده ی نما های زیبای سفر و بیان کننده ی ابعاد تصویر اند؛ اما سفرنامه های علمی یا اندک اند یا من کمتر دیده ام.

من پیش از این، دو سفرنامه نوشته ام و کوشیده ام به آن مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اشاره کنم که برای مردم، حاوی پیام باشند. سفرنامه ی ای را که مشاهده می کنید، در واقع گزارش یک سفر علمی ست که جنبه های آن، همکار آن هستند.

هدفم از نگارش این سفرنامه این است تا به افغانان آشکار کنم اندیشمندان کشور های بزرگ دنیا چه می اندیشند و ما در کجا قرار داریم؟

از ۲۳ ماه فبروری سال ۲۰۰۹م تا ۶ مارچ همین سال، به خاطر اشتراک در یک سمینار علمی به امریکا رفتم. از آغاز به این فکر بودم که چه بحث هایی صورت می گیرند تا مهمترین نکات آن ها را یادداشت کنم؛ هرچند نگارش تمام موضوعات امکان نداشت، اما کوشیدم مسایل مهم را بنویسم.

یادداشت موضوعات مهم، کاری آسان نبود. مُعضل زبان نیز وجود داشت. انگلیسی ای را که ما در این جا در کورس ها فرا می گیریم و تا اندازه ای باعث استفاده می شود، با شیوه ی گویش و صحبت های سریع آنان، فاصله ی زیاد داشت؛ اما جای خوشبختی بود که از پیش، مترجمان ماهر را در نظر گرفته بودند.

«ایازی» صاحب، «ملک یار» صاحب و خانم «فوزیه»، بیش از بیست سال در امریکا زنده گی کرده و از سال ها به حیث مترجم با مرکز «نیسا» (منظور

نویسنده، محلی ست که سمینار آنان در آن جا تدویر شده بود. م) کار کرده بودند. هر سه شان، حاکمیت بسیاری بر زبان داشتند، ولی هر سه به زبان دری برگردان می کردند. تنها داوود ایازی صاحب که اهل کندهار است، به زبان پشتو آگاهی داشت و گاهی به آن ترجمه می کرد. ترجمه ی منظم و گلی، به زبان دری بود.

از آغاز سمینار تا پایان آن، آواز ترجمه در گوش هایم بود. از زبان دری بلافاصله به پشتو می نوشتم. من نمی دانستم که آنان از انگلیسی به پشتو یا به دری ترجمه می کنند؟ ترجمه ی بحث های سیاسی و اجتماعی مشکل نیست. پیش از این نیز آثاری را از زبان دری، ترجمه کرده بودم. گاهی در کار های گروهی و سایر موارد حاضر نبودم. زمانی سخنانی برایم خوش آیند نبودند. از ترجمه ی آن ها چشم می پوشیدم. گاهی سرعت گوینده به اندازه ای زیاد بود که پس از ترجمه ی یک جمله، دیگرش رفته بود.

گوینده در انتظار مترجم نمی ماند؛ زیرا ترجمه در هر نوبت و به چندین زبان صورت می گرفت. زمانی ابزار تخنیکی در وقت آن آماده نمی شد. با وجود تمام این مُعضلات، همراه با مترجمان توانا و تا اندازه ای با آگاهی های خودم، موضوعات مهم سمینار را نوشتم.

اکثر گوینده گان، نوشته های خود را به ترتیب نگاهشته بودند، ولی هنگام صحبت، استفاده ی زیادی از آن ها نمی کردند. برای همین، آن چه را که من نوشته ام، در کُل بر محور سخنرانی های استادان و سخنرانان، پرسش ها و پاسخ ها استوار می باشد.

در این سمینار در باره ی اوضاع منطقه ی ما و دنیا، چالش ها و خطراتی که متوجه آن ها هستند، بحث های گلی صورت گرفتند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۶ /

در این اثر، فکر و تصور من دخیل نیست. کوشیده ام آن چه را روی داده و بحث شده، به اندازه ی توانم بنگارم. امیدوارم این اثر، بخشی از دیدگاه های کارشناسان و آگاهان دنیا را در باره ی چالش های رو به رو، توحید کرده باشد. از نویسندگان گرامی تمنا دارم هنگام سفرهای خارجی، از این سو با قلم و کتابچه بروند و از آن سو پُر برگردند. کشور ما از هر جهت به تجربیات و سرمایه های علمی دیگران، نیاز دارد.

محمد اسماعیل یون

۱۳۷۸/۱۲/۲۷ ش

ارگ

سر آغاز

جنگ های سه دهه ی گذشته، اکثر ارزش های ملی و اجتماعی ما را ضعیف و کمزنگ ساختند. آن ها اساس ساختاری و شکلی را ویران، و حس بیرون گرایی را برانگیخته اند.

تعلقات، اگر از یک سو به اثر فشار های بیرونی بودند، از سوی دیگر به خاطر انواع اختناق، فقر و تنگدستی داخلی نیز به میان آمده بودند. افغانان آسیب دیده از جنگ ها، رفتن به ایران و پاکستان را نعمت شمرده و برون رفتن را غنیمت می دانستند.

افغانان هیچ گناهی نداشتند. آنان به دلخواه از کشور نرفته بودند. آنان را مجبور کرده بودند. در آن زمان، فرصت هایی بود تا بعضی افغانان به خارج، به ویژه به کشور های غربی بروند تا از یک سو زنده گی امن بیابند و از سوی دیگر به خانواده های خود، کمک کنند.

بعضی از دوستان من نیز به خارج رو کردند. با کمک آنان در پشاور و کابل، فعالیت های زیاد فرهنگی انجام دادیم، اما من از همان زمان تا کنون، هرگز قصد ماندن در بیرون را نداشته ام. زنده گی ام را تا پایان یورش امریکاییان بر طالبان، در همین جا سامان داده بودم.

وقتی رژیم طالبان سقوط کرد، افغانستان از انزوای سیاسی برون رفت. مردمان کشور های زیادی به این جا آمدند. برای بعضی افغانان، زمینه میسر شد از راه های قانونی به کشور های خارجی، رفت و آمد کنند. من نیز از همین راه های قانونی به امارات متحده ی عربی، پاکستان، هندوستان، جرمنی، هالند، دنمارک، فرانسه، بلژیک و سویدن سفر هایی کرده ام.

اکنون سفر به کشور های دیگر، به ویژه به کشور های غربی، خواب و خیال نیست.

به سلسله ی سفر های خارجی ام، دو بار زمینه ی سفر به ایالات متحده ی امریکا میسر شد. یک بار به مدت کوتاه (یک هفته) و بار دوم به مدت دو ماه بود. بار نخست، دوستان دفتر گفتند: سفر یک هفته یی ارزش ندارد تا این همه راه دور را طی کرد. بار دوم نیز بزرگان دفتر اجازه ندادند. آنان می گفتند کار ها زیاد اند. دیگر این که لزومی ندارد مدت زیادی در سفر بمانی! بار سوم که فرصت سفر میسر شد، اما چنانی نبود که کوتاه یا بلند باشد. میانه بود.

دفتر، پس از چهارده روز، موافقت کرد. کار های خود را جمع و انتظام بخشیدم و گفتم: خوب، امریکا را خواهی دید و از زنده گی و افکار مردم آن جا نیز آگاه خواهی شد. آفریده گار می داند که بار دیگر زمینه ای میسر شود تا راه سفر، مجانی و رسمی، هموار بماند.

انگیزه ی سفر

در دنیا، مراکزی وجود دارند که در آن ها نشست هایی در باره ی موضوعات مختلف، دایر می شوند. در امریکا نیز مراکزی وجود دارند که در باره ی مسایل مختلف، به ویژه امنیتی و استراتژیک، نشست ها و سمینار هایی تشکیل می دهند.

پوهنتون «NDU» وزارت دفاع ملی امریکا، یکی از مراکزی ست که ده ها سمینار و نشست را در مورد مسایل امنیتی، تشکیل داده است. در جرمنی نیز یک مرکز بزرگ علمی به نام «مارشال» وجود دارد که از سوی منابع امریکایی تمویل می شود. در آن جا در باره ی مسایل امنیتی منطقه یی و سایر موارد، سمینار ها و نشست هایی را برگزار می کنند. من دو سال پیش برای اشتراک در سمینار مسایل امنیتی، به جرمنی رفته بودم. یک سمینار آموزشی علمی و بسیار مفید در باره ی تروریسم یا دهشت افگنی بود.

تروریسم در کجا به وجود می آید؟ منابع ایدیالوژیک، نظامی و تمویل آن در کجا می باشند؟ چه تعریفی دارد؟ ریشه ی دهشت افگنی در کجاست؟ ایدیالوژی ها با دهشت افگنی، چه ارتباطی دارند؟ از رسانه ها چه گونه استفاده می کنند؟ در کشور های غربی، هراس از دهشت افگنان، چه گونه کاهش یابد؟ و موضوعات همانند به پژوهش گرفته می شدند.

در آن سمینار، استادان کارشناس از پوهنتون های معتبر دنیا، از لندن، پاریس و واشنگتن، دعوت شده بودند. اگر چه به لحاظ تفریحی، بسیار محدود و خسته کن بود، ولی به لحاظ محتوا، ارزشمند شمرده می شد. سمینار کنونی ما در امریکا، همانند همان سمینار بود؛ ادامه ی همان خط. به این خاطر، دل

خوش کردم و گفتم: در کنار تماشای امریکا، به توانایی های فکری استادان آن جا نیز آگاهی حاصل خواهم کرد. همچنان خود را با هیئت های کشور های دیگر مقایسه می کنیم که به چه میزان، جلو استند؟ سمینار از سوی مرکز «نیسا» در پوهنتون «NDU» که یک مجتمع پژوهشی در باره ی کشور های شرق نزدیک و ساحل آسیاست، برگزار می شد. این مرکز، مسایل کشور های این مناطق را پژوهش می کند. سمینار در باره ی مسایل امنیتی منطقه، چالش ها و خطراتی که دنیا را تهدید می کنند، تدویر یافته بود.

ما که نسل بزرگ شده در جنگ استیم، به اثر آن کوبیده شده ایم، از آن آسیب پذیرفته ایم و در باره ی آن ها تجربیات زیاد داریم، تماس با آن، دور از مزاج ما نیست. به قول یک سیاستگر: «جنگ برای افغانان، گذران زمان است. آنان در دنیا نسبت به هر کسی در آن تجربه دارند.»

ایجاد ارتباطات جهانی با دیگران، از اهداف دیگر سمینار بود. در حاشیه ی آن خواستم موقعی فراهم شود تا با آن آگاهان امریکایی مسایل افغانستان، دیدار کنم که دیدگاه های موثر دارند. این، فرصت را میسر می ساخت با آنان از دشواری های مردم مظلوم ما، تصویر بسازیم. همچنان تبیین کنیم که سپردن امتیازات امریکایی به چند گروهک معدود، کشور ما را با مُعضلات زیاد، مواجه می سازد. دوام این روند به نفع امریکا نیست. به خاطر نیل به چنین اهدافی نیز اشتراک در سمینار را پسندیده بودم.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۱ /



NEAR EAST SOUTH ASIA Center for Strategic Studies

NATIONAL DEFENSE UNIVERSITY

NESA CENTER FOR STRATEGIC STUDIES



Gamila Elmzadawy
10/17/2011

آماده گی سفر

زمانی که دفتر با سفرم موافقت کرد، رابط ما با سفارت امریکا، آقای سامویل کریمر، به من گفت: اکنون بایست دفتر شما به ما یک برگه ی نوشتاری بدهد تا سند شود! دلیل این بود که چندین بار بورسیه های کوتاه مدت و بلند مدتی به دفتر ما آمده بودند. مسوولان در نخست با آن ها موافقه کرده بودند، ولی بعداً حذف می کنند. این گونه، آماده گی هایی که برای متقاضیان سفر، گرفته شده بودند با مُعضلاتی روبه رو شدند. به این دلیل، به سند نیاز داشتند.

سند را به سامویل کریمر سپردم. گفت: طی چند روز، مکتوبی از سفارت امریکا به دفتر شما می آید! ده روز بعد، مکتوبی آمد که دعوت نامه ی مرکز «نیسا» در آن گنجانده شده بود. یادداشت: «باید در سه روز، پاسخ دهید!» به سرعت، مکتوبی از دفتر گرفتم و توسط یکی از همکاران به وزارت خارجه فرستادم. به اثر رخصتی و سایر عوامل، اندکی تاخیر می شود، ولی با تیلیفون های پی هم و شناخت خصوصی با بعضی از کارمندان، مکتوب-یک روز پیش از موعد تعیین شده آمد. آن را با پاسپورت خود یک جا به کریمر سپردم. گفت: پس از یک ماه، ویزه ی شما می آید. در ۲۳ فبروری، سمینار شماست! تاریخ ۲۲، پرواز از کابل می باشد.

در مدت انتظار، پنداشتم که این سفر نیز همانند سفر های دیگر، حذف خواهد شد. بنا بر این، بسیار هیجانی نشدم و روی تطبیق آن طرح کاری-فرهنگی خود مصروف شدم که از یک و نیم سال قبل، آغاز کرده بودم. سه یا چهار روز دیگر به سفر مانده بود که سامویل کریمر و دوستش جیمز. دبلو تامپکین، به دفتر آمدند. پاسپورتم را که پیش از این سپرده بود، دوباره

گرفت و گفت: ویزه ی «سنجر» (صبغت الله سنجر) آمده، ولی از تو معلوم نیست! اما آماده گی سفر را داشته باشید. احتمال بسیار است که بیاید. اگر روز بعد نیز بیاید، مشکلی نیست. یک روز بعدتر حرکت کن!

«سنجر» صاحب که رییس دفتر بخش سیاسی مقام ریاست جمهوری است، برایم گفت: شما با من یک جا بروید! به تنهایی دل تنگ خواهم شد. مشکل زبان نیز دارم. گفتم: آماده گی خود را بگیرد! شاید ویزه ی من هیچگاه نیاید. اگر نیامد، خوشحال خواهم شد؛ زیرا در این جا کار های زیادی دارم. او گفت: اگر نروی، نمی روم.

جمعه، ۲۰ فبروری در افغانستان رخصتی بود و روز شنبه در سفارت امریکا، ولی برایم تلیفون آمد که ویزه ی تان آمده و کار تان به انجام رسیده است. آماده گی سفر را بگیرید! خود را آماده کردم.

صبح روز شنبه، سر وقت به دفتر رفتم. همسرم پیش از سفر و در وقت سحر، مانند همیشه، مرا سه بار از زیر قرآن شریف عبور داد. کتاب الله (ج) را بر چشمانم نهادم. بعداً هر چهار فرزندم را بوسیدم. همه گفتند: ابزار بازی و تفریح ما فراموش نشوند. این بار بسیار ناراحت بودند، زیرا مادر شان نیز عازم سفری به اروپا بود.

من و همسرم اکثر اوقات می کوشیدیم همزمان به سفر نرویم، ولی دو یا سه بار چنین روی داد که هر دو همزمان و به کشورهای مختلف سفر کردیم. سفر همسرم برای یک هفته و سفر من برای دو ماه بود. به این خاطر، تحمل آن برای کودکان ما دشوار بود. نمی توانستند به راحتی بپذیرند.

به دفتر رفتم و کار هایم را تنظیم کردم. برای سایر همکاران دفتر، و فالرحمن وفا و ضیاء الرحمن ضیاء، طرح کاری خود تا قبل از برگشت را آماده کردم. صبح ساعت ده، رابط سفارت امریکا، جیمز. دبلیو تامپکین آمد. او به من

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۴ /

پاسپورت، تکت هواپیما، رهنمای سفر و ۲۵۰ دالر سفرخرج داد و آرزوی
سفر خوش کرد.



از کابل تا دوی

۲۲ فروری / ۴ حوت بود. روز یکشنبه، ساعت سه عصر از دفتر حرکت کردم. اسناد و جامه هایم را در بیک مرتب گذاشتم. از دوستان دفتر خداحافظی کردم و رهسپار میدان هوایی بین المللی کابل شدم. پس از انتظار کوتاهی، صبغت الله سنجر صاحب آمد. همین گونه جنرال عبدالحکیم انگار صاحب نیز تشریف آورد. او به نماینده گی از وزارت داخله، دوست همسفر بود.

چند دقیقه صبر کردم. در «وی. آی. پی» میدان هوایی، شمار زیاد رهنما که به جاهای گوناگون سفر می کردند، نشسته بودند. چند لحظه ی با آنان سر سخن را باز کردم. فرمانده ی جدید میدان هوایی، جنرال آصف جبارخیل، «انگار» صاحب را معرفی کرد. «انگار» صاحب در دید نخست، انسان خیلی جدی به چشم می خورد. در دل گفتم: خدا خیر کند تا سفر خوشی داشته باشیم. به همان میزان که صحبت هایم بیشتر می شدند، صمیمیت و آشنایی نیز زیاده تر می شدند.

چند لحظه ی دیگر نیز نشستیم. سخن به چهار ساعت و نیم رسید. کارمند مسوول، قبلاً پاسپورت های ما را گرفته بود، اما آن ها را دوباره با کارت های «بودینگ» سپرد و گفت: ساعت ۴:۳۰، هواپیما- پرواز می کند.

از دروازه ی «وی. آی. پی» در موتر ویژه تا نردبان هواپیما رفتیم. طبق روال معمول در داخل آن نشستیم. اکثر مسافران، رهنما ها بودند. با یکدیگر مانده نباشید کرده، در چوکی های خود، چند لحظه در انتظار ماندیم.

وقتی آگاهی پرواز داده شد، دانستیم که مسافر دیگری نمی آید. من (یون) و «سنجر» صاحب به چوکی های دیگری رفتیم که تا این هنگام تھی و

راحت تر بودند. «انگار» صآحب در چوکی خود ماند. من و «سنجر» صآحب در راه، سخنان هزل و شوخی تبادل می کردیم.

این، ویژه گی من است که اگر بر سرم خواب آید، طرف مقابل را انگیزه می دهم. یک چشم خوابیدم. با بیداری در زمان صرف نان، دوباره روزنه ی گفت و گو با «سنجر» صآحب را باز کردم. در این جریان بودیم که پیلوت خبر داد به میدان هوایی دوبی، فرود می آییم. کمر بند های تان را محکم ببندید! ساعت ۷:۵۰ بود که به میدان هوایی دوبی رسیدیم.

وقتی به ترمینال میدان هوایی شماره یک دوبی داخل شدیم، باید تکت های خود را برای کارمند مسوول و غرفه ی داخلی نشان می دادیم تا آنان به سهم خویش با کارت «بودینگ»، غرفه ی مربوطه را نشانی کنند.

وقتی به غرفه رفتیم، کارمند مسوول پرسید: بکس دارید یا نه؟! من و «سنجر» صآحب هر کدام یک بیک داشتیم؛ زیرا برای ما آشکار بود که انتقال چند بکس بزرگ به چه اندازه دشوار است. «انگار» صآحب، بکس خود را در کابل، سپرده بود.

از آن جا که هواپیمای «کام ایر» با سایر شرکت ها قرار داد انتقال بکس نداشت، مسافران آن همیشه هنگام انتقال بکس با دشواری رو به رو می شدند.

وقتی از «انگار» صآحب پرسید، او گفت: من چند بکس را به هواپیما سپرده ام! کارمند مسوول گفت: شما باید از ترمینل خارج شوید و بکس های خود را به دست آورید. ویژه ی دوبی تان نیز باشد! اگر می خواهید، باید از «مرحبا» ویژه بگیرد! «انگار» صآحب گفت: اینان چه می گویند؟ تمام داستان را تعریف کردم. اگر چه انگلیسی من پخته نیست، ولی در مقایسه با «انگار» صآحب و «سنجر» صآحب، خودم را از گل بیرون می کشم.

وقتی به کارمند گفتم ویزه ندارد، آیا ممکن است؟ گفتم: مشکل خود اوست!

به «انگار» صاحب گفتم: در بکس هایت چیز های قیمتی وجود ندارند؟ گفتم: نی بابا! تنها یک جوهره دریشی، کریم دندان و برس است. چیز ویژه ای نیست. گفتم: اگر حذف کنی، به مفادت خواهد بود! برای این که در آن جا می توانی با پول ویزه ی دویی، دو دست دریشی به دست آوری. زحمت شان را کم کن!

دوباره به فرمانده میدان هوایی کابل، جنرال صاحب آصف جبارخیل، زنگ زدیم تا بکس ها را بگیرد. «انگار» صاحب بسیار عیار و مزاج جوان دارد. زود پذیرفت و گفتم: کار خوبی ست.

دوباره نزد کارمند مسوول رفتیم. گفتم: ممکن است بکس ها را حذف کرد؟! گفتم: این (انگار) باید امضاء کند. «انگار» صاحب امضاء کرد. در این هنگام، آقای نادر نادری، سخنگوی کمیسیون مستقل حقوق نیز در صف ایستاده بود. او پس از مصافحه با ما پرسید: مشکل چیست؟ توضیح دادم. وی که می توانست به انگلیسی پخته و روان سخن بزند، دوباره به غرفه رفت، ولی کارمند مسوول، سخنانی را بیان کرد که به ما گفته بود. «نادری» صاحب گفت: راه خوب همان است که حذف کنید! از این به بعد «نادری» صاحب که رونده ی سفر واشنگتن بود، با ما یک جا شد.

«نادری» صاحب نسبت به ما، آشنایی بیشتر داشت. او پیش از این چندین بار به امریکا سفر کرده و در آن جا آموزش دیده بود. به این صورت ما از مُعضلات بعدی سفر بی غم می شدیم. او جلو و ما از عقب به منزل دوم ترمینل، به دروازه ی مربوطه و پس از آن به غرفه ی مربوطه رفتیم. تمام پاسپورت های ما را گرفت. تکت ها را در میان شان گذاشت و به کارمند

مسوول غرفه پیش کرد. شخص مسوول پس از بیست الی بیست و پنج دقیقه معطل، فکر و دقت زیاد، کارت های «بودینگ» ما را دوباره مسترد کرد. از آن جا به ترمینل عمومی مرتبط آمدیم. من برای کمره ام پوش گرفتم. در ترمینل می گشتیم و خسته بودیم که «انگار» صاحب گفت: برویم در کافی شاپ بنشینیم، چای بنوشیم و سخن بگوییم. «نادری» صاحب ما را به یک کافی شاپ مجلل برد و تقاضای چای کرد. چای آوردند. چای خوشمزه بود. من که خسته بودم، خیلی با لذت نوشیدم. حدود یک ساعت را در آن جا نشستیم. بل را آوردند. «۲۱» دالر بود. «انگار» صاحب، پول را پرداخت. به وقت ما، ساعت یازده شب شد، ولی در کارت های «بودینگ»، زمان پرواز به وقت محلی، ساعت ۱۲:۳۰ بود. تا نوشیدن کامل چای، در محل ماندیم تا خود را برای سفر طولانی، آماده کنیم.

از دویی تا واشنگتن

نزدیک ساعت دوازده، خود را به ترمینل مربوط یونایتید ایرلاین (خط هوایی امریکا) رساندیم. بار دیگر باید از برابر صفحات بازرسی می گذشتیم. پیش از این که از این بخش بگذریم، بررسی پاسپورت های همه، به ویژه مردمان خاص آغاز یافت.

یک تن که به گمانم هندی بود، آمد و از کسانی شروع به پرسش کرد که در نگاه او امریکایی به چشم نمی خوردند. از «سنجر» صآحب، «انگار» صآحب و شمار دیگر پرسید. «نادری» صآحب برایش ترجمه می کرد. به هر کس می گفت کجا می روی؟ برای چه می روی؟ چه می کنی؟ در بکس هایت چیست؟ این بکس ها از خودت هستند؟ عوض نشده اند؟ کسی به آنان دست زده است؟ و غیره.

وقتی نوبت من رسید، به «نادری» صآحب گفتم: برایش بگو تنها ما به نظرش ساده می آییم یا که در میان این همه، ما را نشانی کرده است؟ اگر دلش نمی خواهد، دوباره برگردیم؟ این سخنان را با تبسم گفتم. وقتی سخنانم را ترجمه کرد، کارمند مسوول از خنده سرخ شد. پاسپورتم را دید، ولی زیاد نپرسید. مُهر خروجی زد.

از بازرسی گذشتیم. برای چند لحظه در چوکی ها نشستیم. در کنار «نادری» صآحب، یک امریکایی آمد که من نیز می شناختم. دری را روان صحبت می کرد. از من در باره ی بعضی نامزدان، پرسش هایی کرد. او نامزدان احتمالی را خوب می شناخت. پس از چند دقیقه، داخل هواپیما شدیم. هواپیما نبود، یک شهر کامل بود. سیت های خود را یافتیم و بیک ها را جا به

جا کردیم. هنگام پرواز، چشمم به بعضی افغانان افتید. گمان می کنم که پس از امریکاییان، بیشترین بودند.

هوایما، مانند هوایما های امارات و جرمنی، زیبا نبود، ولی در جسامت، خیلی بزرگ بود. در میانه پنج چوکی و در کناره های آن ها چوکی های دو نفره، نصب شده بودند. رو به روی هر سیت، یک تلویزیون کوچک نصب شده بود. در صفحه ی این تلویزیون ها، مسافه ی مسافرت آشکار می شد. همچنان ممکن بود توسط آن ها به چند زبان، فلم های مختلف را تماشا کرد.

مشخص ساختن تمام چوکی ها آسان نبود، ولی گمان می رفت که گنجایش نزدیک به پانصد تن را دارا باشند. وقتی سیت خود را یافتم، احساس راحتی کردم. پس از آن کتابچه و قلم را برداشتم و خواستم از فرصت استفاده و آن یادداشت های خود را تکمیل کنم که در جریان سال، گرفته بودم، ولی تکمیل نشده بودند.

زمان رسیدن در تکت، درج شده بود: ساعت شش صبح، به امریکا می رسیدیم.

وقتی پس از ساعت شش شام دویی، حرکت می کنید، می پندارید ساعت شش به امریکا خواهید رسید، ولی واقعیت چنین نیست. اگر کسی متوجه نباشد، چنین می اندیشد، اما اگر وقت را محاسبه کند، حرف به پانزده ساعت می رسد.

من که متوجه ی نزاکت های وقت بودم و «نادری» صآحب از قبل برایم گفته بود پانزده ساعت منزل است، برای تکمیل یادداشت هایم و خواب، آماده گی گرفتم.

نیم ساعت را انتظار کشیدم. می پنداشتم هواپیما های امریکا برابر به زمان، پرواز می کنند، ولی با مشاهده ی وضعیت، بالای هواپیما های افغانی، شکر کردم.

پس از نیم ساعت انتظار، پیلوت هواپیما آگاهی پرواز داد. خدمه ها، رهنمایی های معمول و سنتی را انجام دادند. در میان آنان، مردان و زنان، هر دو شامل بودند. برخلاف سایر هواپیما ها، هیچ زن مه روی به چشم نیآمد. همانند هواپیمای کهنه، خدمه اش نیز کهنه بودند. خدمه های بدقیافه به این حد، ندیده بودم. البته معیار زیبایی هم متفاوت است. طبیعت، منش اجتماعی و سیاسی یک فرد، شناخت و انتخاب، روی معیارها تاثیر می گذارند. اکثر زیبایی شناسان به این نظر اند که زیبایی به اندازه ای درست است که در محدوده ی تعریف ها جا نگیرد. به این لحاظ، تعریف های زیادی از آن شده اند. با مشاهده ی آن ها زیبایی، سمبولیک می شود. با وجود آن، تعریف عامی وجود دارد که: «زیبایی، یعنی اعتدال!» همین تعریف را در وجود خدمه ها میزان می کردم، ولی نه شامل حال سیاه پوستان می شد و نه شامل حال سفید پوستان. در اندام شان، هیچ نوع تناسبی به چشم نمی خورد. هواپیما برای پرواز، آماده می شد. در نخست به انگلیسی و پس از آن به عربی در باره ی سفر آگاهی دادند.

من در صف میانه در چوکی «دی ۳۴» نشسته بودم. در میان سیت، صفحه ی تلویزیون را تماشا می کردم. تمام فاصله، یعنی نزدیک به یازده هزار کیلومتر را نشان می داد. زمان آن پانزده ساعت بود. یعنی مسافه ای نزدیک به یک هزار متر مربع را در یک ساعت می پیمود.

تمام سیت های هواپیما انباشته شده بودند. بعضی از جایی به جای دیگر می رفتند.

«سنجر» صاحب از نزد ما به یک سیت دیگر رفت. یک هیئت بلندرتبه ی افغان که به سوی امریکا رونده بود نیز حضور داشت. در این هیئت، وزیر دفاع ملی، سترجنرال عبدالرحیم وردگ، وزیر داخله، محمد حنیف اتمر، وزیر خارجه، داکتر رنگین دادفر سپنتا، مشاور امنیت ملی، آقای زلمی رسول و رییس عمومی امنیت ملی، آقای امرالله صالح، شامل بودند. این هیئت از کابل نیز با ما در هواپیمای «کام ایر»، همراه بود. آنان در صفوف اول نشسته بودند. به این دلیل نخواستیم ملاقات کنم. به قول رحمن بابا: «در روستای خانان با ملنگان نمی شود...»

نصف روز و نصف زیاد شب را در نگارش یادداشت، خوردن غذا و خواب سپری کردم. وقتی از خواب برخاستم، متوجه شدم نزدیک به نه ساعت، طی طریق کرده ایم. در صفحه ی تلویزیون، نوشته شده بود: «۶۵۹۸» کیلومتر مسافه را پیموده است.

پاهایم بسیار خسته شده بودند. در دهلیز هواپیما، اندکی بالا و پایین رفتیم. پاهایم راحت شدند. هنگام رفتن به سوی دهلیز، وزیر صاحب دفاع، جنرال رحیم وردگ، ایستاده بود. خسته گی اش را برطرف می کرد. وقتی مرا دید، مانده نباشید کرد و گفت که به امریکا می روید؟ گفتم: به یک سمینار می رویم. از دوستان سفر نیز پرسید.

دوباره به جایم برگشتم. چند لحظه بعد، دچار موج خواب شدم. گاه بیدار و گاه خواب در سفر بودم. هواپیما از فراز دو خشکه ی بزرگ و دو «درجن» کشور گذشت. وقتی به ساعت نگریستم، به وقت افغانستان سه شب و به وقت امریکا شش صبح بود.

هواپیما برای فرود آماده شد. با نهایت آرامی فرود آمد. ده دقیقه از شش گذشته بود که از هواپیما بیرون شدیم.

نیم ساعت در میدان هوایی دالاس

به وقت محلی، پانزده دقیقه از شش گذشته بود که از هواپیما بیرون و داخل ترمینل شدیم. در این جا با دروازه ای روبه رو شدیم که به موتر منتهی می شد.

پس از دو یا سه دقیقه طی مسافت، به بخش دیگر ترمینل که دارای غرفه هایی برای ویزه ی ورودی بودند، رفتیم. وقتی درب ترمینل کنار رفت، مردم در موتری شبیه قطی، نشسته بودند. اول فکر کردم شاید اتاق باشد، ولی وقتی دستم به دستگیر رسید و چشمم به چوکی های افتید، یقین کردم که موتر است.

این جا همانند فرانکفورت و میدان های هوایی دیگر، از سیستم حمل و نقل همگون برخوردار می باشد. همین که داخل شدم، چشمم به زلمی خلیل زاد و آقای رحیم وردگ افتید. هر دو ایستاده بودند. در این موتر، چوکی به اندازه ای وجود نداشت که کفاف همه را کند. هر دو دستگیرها را گرفته بودند. با مشاهده ی ما، مانده نباشید کردند. از زلمی خلیل زاد، شناخت اندکی داشتم، ولی رحیم وردگ صآحب را بیشتر می شناختم. «سنجر» صآحب، «خلیلزاد» صآحب را بیشتر از من می شناخت. پس از مانده نباشید، «خلیل زاد» صآحب گفت: اعضای کابینه ی آینده، چه حال دارید؟ «سنجر» صآحب اندکی با او سخن زد. در این میان، رحیم وردگ صآحب به «خلیل زاد» صآحب گفت: در میدان هوایی، بالایم تعمیرها درست و افتتاح کردی، ولی پولش را ندادی. تا کنون باقی ست. «خلیل زاد» صآحب با شوخی و خنده گفت: زود چک سفید را بیرون کن که همین اکنون امضاء کنم. در ادامه ی همین صحبت ها، «خلیل زاد» صآحب اضافه کرد: به یاد

داری روزی که تعمیر ها را افتتاح می کردم، شدیداً برف می بارید، و به شوخی افزود: اگر خود را نامزد کنم، تصاویر همان وقت را نشر می کنم. در همین گفت و گو بودند که موتر، ما را به ترمینل رساند.

وزیر، امیر، خان و غریب، مهمان و مهماندار همه به نوبت در برابر غرفه ها ایستاد شدند. با «خلیل زاد» صآحب، نه یآوری بود و نه دستیاری. هر کسی در غم جان خویش بود.

زمین و زمان از تشریفاتی که در کابل برای «خلیل زاد» صآحب دیده بودم با آن چه اکنون می دیدم که او را مانند یک شحص عادی امریکایی نشان می داد، تفاوت وجود داشتند.

رحیم وردگک صآحب نیز تنها بود. کمی بعد نماینده ی سفارت افغانستان در امریکا آمد و او را از راه «وی.آی.پی» با خود برد. ما در غرفه های گوناگون در نوبت ایستاد بودیم. در غرفه ی یازدهم، نوبت من رسید. رفتم و پاسپورتم را دادم. چشمم را به کمره نزدیک کرد. پاسپورتم را بالا و پایین می کرد و به کمیوتر، انگشت می زد. پولیس زن، ده دقیقه را سپری کرد. پس از آن گفت: کاغد های دیگر سفر؟! اسناد سمینار را دادم. آن ها را بی دقت مشاهده کرد و مسترد کرد. دوباره انگشتش را تکان داد و پاسخ منفی گفت: از عقبم بیا! بیکم را گرفت. او جلو و من از عقب. پنجاه متر داخل رفتیم. در آن جا نیز غرفه ای همانند بود. پاسپورت ها بازرسی می شدند. مامور زن گفت: در چوکی بنشین! قریب بیست دقیقه نشستیم. زن رفت و گم شد.

در غرفه ها ازدحام زیادی بود. پولیس زن با یک پولیس دیگر برگشت. او از من پرسید و اشاره کرد که پاسپورت را به این غرفه بسپار! گفتم: نزد آن پولیس است؟ در این وقت، فرد دیگری که از کارمندان معمولی به چشم می آمد، به زبان دری گفت: چرا نشسته ای؟ گفتم: پاسپورتم را از نزدم بُرده

است! گفت: همین جا بنشین! بعد به سایر کارمندان گفتم: آنان آگاه شده اند!

چند دقیقه بعد، پولیسی از دور نامم را گرفت. گفتم: منم! پاسپورتم را آورد و راهنمایی کرد تا از راهی بیرون بروم. وقتی بیرون شدم، سایر دوستان، «سنجر» صآحب، «انگار» صآحب و «نادری» صآحب در انتظارم بودند. پرسیدند: چرا معطل کردی؟ داستان را تعریف کردم.

با یکدیگر مشوره می کردیم تکسی بیابیم و به هتل برویم که متوجه شدیم، شخصی نام های ما را در یک کاغذ نوشته بود. نام های خود را مشاهده کردیم و گفتیم: ما استیم! با «نادری» صآحب خدا حافظی کردیم. استقبال کننده گفت: بکس های تان همین هاینده؟ گفتیم: بلی! گفت: از عقب بیاید. از ترمینل بیرون شدیم. در بیرون، ایستگاه بزرگی با گنجایش بیش از ده ها و هزاران موتور وجود داشت. وقتی کسی برای بار نخست یک پارک میدان هوایی امریکا را ببیند و آن را با کشور های پیشرفته و عقب مانده مقایسه کند، در همان نگاه نخست متوجه عظمت و پیشرفت امریکا خواهد شد.

ما در میدان هوایی بین المللی دالاس، فرود آمده بودیم. در امریکا از چنین میدان هایی بسیار اند. روز بعد در طلوع آفتاب، داخل موتور نشستیم. من در سیت جلو نشستیم. «سنجر» صآحب و «انگار» صآحب در سیت عقب. آنان گفتند: خوب، امروز مترجم ما استی.

قبل از نشستن در موتور، در مدت کوتاه یخ زدیم. جای خوشبختی بود که زمان کمی را در بر گرفت. وقتی در موتور نشستیم، کارت ایستگاه موتور از نزد راننده مفقود شده بود. اگر کارت ایستگاه در آن جا گم شود، یک معضل می شود.

این سو و آن سو، کاغذ های راننده را دیدم و پیدا کردم. راننده بسیار خوشحال شد و حرکت کرد. با رفتن به جاده ی عمومی، سه خط جاده نمایان شدند: راست، چپ و جاده ی میانه. در جاده میانه روانه شدیم. از راننده پرسیدم که چرا ویژه است؟ گفت: این جاده به میدان هوایی اختصاص داده شده است. صبح از این سو و عصر از آن سو رفت و آمد می شود. موتر های عام در این جاده نمی روند، زیرا در این جا زمان خیلی ارزش دارد. پرسیدم پیش از این، چه کار می کرد؟ گفت: من دگروال متقاعد استم. اکنون با پوهنتون «ان. دی. یو» همکاری کرده، مهمانان شان را به میدان هوایی می آورم و می برم.

هوتلی که در آن برای ما جا گرفته بودند «Residents inn Hotel» نامیده می شد. در باره ی اش از راننده پرسیدم؟ گفت: نیم ساعت بعد می رسم.

در راه با مشاهده ی جاده ها و تعمیر های بزرگ، پیشرفت و عظمت امریکا کاملاً محسوس بودند، اما تعمیر ها بلند نبودند و نه آبادی ها نزدیک یکدیگر قرار داشتند؛ هر چند ازدحام موتر بسیار بود، ولی اکنون زیاد نبود.

جاده ها تحمل موتر های بسیاری را داشتند. در راه، تمام تعمیر های دیدنی را از چشم گذراندم. در جایی چشمم به کتیبه های سفید یا آبدیه های یادگاری افتید. از راننده پرسیدم: چیستند؟ گفت: آرامگاه آن سربازان امریکایی می باشند که در جنگ های مختلف کشته شده اند.

هنگام نزدیک شدن به هتل، چشمم به یک تعمیر بزرگ و چند ضلعی افتید. راننده گفت: این، پنتاگون است. پس از پیمودن مسافت کوتاه، به هتل «ریسایدنتس ان» رسیدیم. نام های ما را یافتند. اتاق های ما را از قبل

مشخص کرده بودند. پنجاه پنجاه دالر را به طور ضمانت گرفتند که اگر از ابزار هوتل، نادرست استفاده می کردیم، خساره اش را وضع کنند. من (یون) در اتاق ۱۴۱۹ بودم. «سنجر» صاحب در اتاق ۱۲۱۷ و «انگار» صاحب در اتاق ۵۲۱ بود.

شماره ی هر طبقه، موازی با شماره ی اتاق بود. به گونه ی مثال: اتاق ۱۲۱۷ در طبقه ی دوازدهم قرار داشت، ولی صورت کُل اتاق ها یا ۱۲۱۷ نوشته شده بود. شماره ی تیلیفون ها نیز همین گونه بودند.

قبل از ورود به اتاق، شماره های اتاق های خود را مبادله کردیم. پس از آن از طریق تیلیفون، بازرسی را انجام دادیم. همه گفتند نخست استراحت می کنیم و هنگام عصر و شام، دوباره در پایین جمع شده و همه با هم به نشست خواهیم رفت.

با رفتن به اتاق، تمام ابزار را بررسی کردم. پس از بیرون آوردن دریشی و لباس، به هدف خواب، به بستر رفتم. به اثر خسته گی بسیار، امواج خواب زود بر فرازم آمدند. خوابی لذت بخش کردم. پس از خواب، حمام گرفتم تا بدنم سر حال شود. دریشی ام را گرفتم؛ کاغذ ها و برنامه ام را بازرسی کردم و از اتاق بیرون شدم.

شام خوش آمدید

۲۳ فبروری، نزدیک شام بود. وقتی از اتاق به سوی لفت می رفتم، چشمم از رو به رو، از کلکین به تعمیری افتاد که راننده به نام «پنتاگون» معرفی کرده بود. با دقت به آن چشم دوختم. در واقع تعمیر بزرگی بود. بسیار بلند نبود، ولی پهنا و عرض زیاد داشت. در برابر آن ایستگاه بزرگی قرار دارد که هزاران موتر در آن جا می گرفتند. بخش های هر دروازه یا هر «وینگ» از دور واضح هستند. در همین چند لحظه، اندیشه های زیادی در ضمیرم خطوط کردند. کمره ام را گرفتم و خیلی زود تصویر برداشتم. تصویر را با بسیار هراس و احتیاط گرفتم. می پنداشتم که گرفتن تصویر این مکان، ممنوع می باشد.

تعمیر، به اندازه ی قریب یک کیلو متر، دور واقع شده بود. کمره ام بسیار قوی نبود تا از این فاصله، تصویر خوبی بگیرد. خودم را برای گرفتن تصویر نو آماده کرده بودم که لفت، اشاره ی دیگر کرد.

در لفت از منزل دوازدهم به منزل اول آمدم. در آن جا «سنجر» صاحب و «انگار» صاحب را دیدم. در همین هتل، به تالاری رفتم که نشست تدویر شده بود. داخل شدیم. کارمندان از قبل موظف، به ما خوش آمدید گفتند. روی میز بزرگ، نام های هر کس روی یک پرونده، مشخصاً نوشته شده بودند.

مواد مورد نیاز سمینار در میان پرونده ها قرار داشت. آن ها در کنار چوکی ها گذاشته شده بودند. در مورد نام های نوشته شده روی پرونده ها نیز پرسیدم. تا این جا هر چیز به صورت منظم به چشم می آمدند. اکثر استقبال

کننده گان، اناث بودند. دهان های همه پُر از تبسم بود. در چهره ی های شان هیچ اثر ناراحتی وجود نداشت؛ گویی تبسم جزء فرهنگ آنان است. پرونده ی خود را گرفتیم و به تالار نشست رفتیم. اکثر هیئت ها و نماینده گان کشور های گوناگون حاضر بودند. چند دقیقه بعد، نشست آغاز یافت. اهمیت آن در این بود که در وقت معین آغاز می شد. تفاوت اندکی در تدویر آن وجود داشت.

در آغاز برنامه، ویندی وایت، سخن گفت. او از اشتراک کننده گان استقبال کرد. بعد شخص دیگری صحبتی کوتاه کرد. پس از او از جنرال «بارنو» دعوت شد سخن بزند.

جنرال «بارنو» پیش از این به حیث فرمانده نیروهای بین المللی در افغانستان خدمت کرده بود. در باره ی وضعیت افغانستان و منطقه آگاهی بسیار داشت. اکنون در مرکز «نیسا»، رییس پژوهش های استراتژیک آسیای شرقی و جنوبی است. او چند دقیقه صحبت کرد.



افزون بر نیاز های هیئت افغانی و دیگران، مترجمان دیگری نیز فراخوانده شده بودند. برای افغانستان، سه مترجم بود که از قبل با مرکز «نیسا» و پوهنتون «ان. دی. یو» کار کرده بودند. به اصطلاح همکاران دایمی شمرده می شدند. در میان آنان یکی هم داوود ایازی بود. او از کندهار است، ولی

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۳۰ /

نزدیک به دو دهه می شود که در امریکا زنده گی می کند. شخص دیگر، «ملک یار» صاحب بود. او از ولایت هرات و از یک خانواده ی مشهور است. سی سال می شود که در امریکا زیست می کند. دیگری خانم «فوزیه» بود که از بیست سال بدین سو در امریکا اقامت دارد. می پندارم که هر سه شان تابعیت امریکایی دارند. «ایازی» صاحب به پشتو و دو تن دیگر به دری ترجمه و سخن می زدند.



جنرال «بارنو» در کنار صحبت های رسمی و معمول گفت: این سمینار، افزون بر مفاد، این امتیاز را دارد تا دانشمندان و اندیشمندان کشور های گوناگون با یکدیگر بنشینند و همدیگر را بشناسند. همچنان زمینه ی دوستی شان فراهم شده، در باره ی منطقه و دنیا، خطرات و چالش ها به تبادل نظر پردازند.

جنرال «بارنو» اضافه کرد: پیش از این، چند سمینار تشکیل شده بود. پس از ارزیابی، ثابت شد که مفاد آن ها بسیار است. هدف، تنها این نیست که موضوعات از ابعاد سیاسی بررسی و تحلیل شوند. بالای دیدگاه هیچ کس، محدودیتی وضع نمی شود. هر کس می تواند دیده گاه خود را بیان کند. این، بینش شخصی اوست.

پس از صحبت های جنرال «بارنو»، از اشتراک کننده گان دعوت شد از کیک، کلچه، چای، شیر، یکی-دو قسم کباب، سبزی و نوشابه های گوناگون روی میزهای بزرگ، میل کنند. هر کس بر اساس سلیقه و اشتیاق خود می گرفت.

بعضی ایستاده می خوردند و شماری به میزهای خود برگشتند. این لحظه ها زمینه را میسر می ساختند تا نماینده گان کشور های مختلف با همدیگر ببینند. در همین فرصت با نماینده گان ترکیه، امریکا و چند کشور دیگر آشنایی به هم رساندم. با آن افغانان ما که به حیث مترجم کار می کردند نیز معرفت خوبی حاصل، و سر صحبت را باز کردم.

سیستم کمپیوتری ترجمه، سهولت داشت. از طریق آن، مانند یک تلفون کوچک، با مترجمان تماس داشتیم. آنان به ما گوش می دادند. آن را روشن کردم و در گوشم گذاشتم. مترجمان از گوشه ی درب تالار، ترجمه می کردند. ما می شنویدیم. این نشست کوتاه بود، ولی موثر و یک ساعت دوام یافت.

در آغاز نشست، به ارزش ده دالر، برای ما کریدت کارت هم پرداخته بودند که اگر تلفون می کنید، از این کارت استفاده کنید! شیوه ی استفاده ی آن را نیز توضیح دادند.

پس از پایان جلسه، هر کس به دلخواه به هر سو رفت. ما به اتاق های خود برگشتم. من در اتاقم موفق به روشن کردن سیستم تلویزیون نشدم. به پذیرایی (رسپشن) زنگ زدم. شخصی را فرستادند. اکثر شبکه ها امریکایی بودند. بسیار آن ها در افغانستان نیز قابل دسترس می باشند. اگر از شبکه های افغانستان بگذریم، اکثر شبکه های تلویزیونی کشورهای غربی وجود نداشتند.

وقتی تلویزیون را روشن کرد، در باره ی شبکه ها نیز آگاهی داد. در مورد چینل ویژه ی هوتل که به صورت طبیعی، نشرات پورنوگرافی داشت، هم سخن زد و گفت که هزینه دارد، ولی میزان آن را تعیین نکرد.

شبکه های مختلفی را جلو و عقب بردم. در میان آنان، نام شبکه ی ویژه ی هوتل نیز قرار داشت که بعداً دانستم با یک بار مشاهده، شانزده دالر امریکایی، هزینه دارد. اگر انگشت شما به صورت اشتباهی نیز به دکمه ی آن شبکه / چینل بخورد، شانزده دالر خواهد رفت. خوب توجه کردم و اندیشیدم که باید مواظب باشم. این موضوع را به خاطر این می نویسم که شمار زیاد افغانان ما که به سفر خارج می روند- سرشناس یا غیر آن، سرسفید یا جوان، سیاسی یا غیر سیاسی، ملا یا بی سواد- در کُل با چنین مُعضلاتی روبه رو می شوند. آنان به دکمه ها انگشت می زنند، اما ناگهان چیزی را می بینند که قابل وصف نیست. شماری با اجتناب، اما ناچار باید هزینه را پردازند. بعضی مصروف می شوند و نمی دانند که در پایان آن به چه میزانی صورت حساب می آید؟

باری در یک سفر رسمی، به جرمنی رفته بودم. صبح که به پذیرایی آمدم و حساب های خود را پاک می کردم تا به یک هوتل دیگر بروم، برای پیرمردی، ۱۵۰ یورو، صورت حساب آمده بود. فریاد می کرد که من به هیچ کجایی تیلیفون نکرده بودم. این برای چیست؟ من و یک دوستم، صورت حساب او را مشاهده کردیم. نوشته شده بود: «pay TV channel» یعنی چینل پول. به آن انگشت نهادیم و گفتیم فریاد نکن تا هیئت های دیگر آگاه نشوند! شما چنل ... را تماشا کرده اید؟ قهقهه به خنده شد و گفت: این پسر خر چه طور آگاه شده است؟ گفتیم: آنان همه چیز را از طریق کمپیوتر مشاهده می کنند. بعد گفت: راستی من نمی دانستم. شبکه ها را جلو و عقب

می بردم که ناگهان چیزی نمایان شد که قابل وصف نیست. پس از آن پول صورت حساب خود را پرداخت.

برای یک سیاستمدار سرشناس، ۳۵۰ یورو، صورت حساب آمده بود. چون عضو یک هیات بلندرتبه ی دولتی بود، به خاطر این که نام افغانستان، زشت نشود، یک افغان دیگر از جیب خود به هوتلدار شاکی پول می دهد و آشوب او را پایان می بخشد. عقب یک نفر دیگر که رییس یک موسسه بود، صورت حسابی تا کابل می آید.

به دلیل مسافرت به خارج، یادآوری این نکات خیلی مهم اند. بایست قوانین، نزاکت ها و قرارداد های رسمی و ضمایم آن ها در نظر باشند. در زمان مسافرت، افزون بر هزینه ی سفر، پول احتیاطی لازم است تا هنگام نیاز و خطرات احتمالی، ترانسپورت، کرایه، تبادلۀ ی تکت و همانند آن ها از آن استفاده شود. همین گونه فرهنگ، تمدن و قوانین دینی کشور های مهماندار مهم اند و باید در نظر گرفته شوند.

در طول روز، کمی خواب کردم. در این سفر، یادداشت های زیادی را از کابل آورده بودم که به ترتیب، نیاز داشتند. کتابچه و قلم را گرفتم و چند صفحه نوشتم.

گاهی به تماشای تلویزیون می پرداختم و گاهی می نوشتم. چند شبکه ی کمیدی و ورزشی نشرات داشتند. آن ها را جلو و عقب می بردم. همزمان پرندۀ ی خواب، آهسته آهسته بر فرازم آمد. وقتی توازن فکرم را دگرگون ساخت، بار دیگر به او پناه بُردم.

روز اول سمینار

۲۴ فبروری، روز شنبه بود. صبح هنگام که از خواب برخاستم، در حمام مجهز، روی بدنم آب گرم ریختم. پس از حمام، تمام هوس های شیطانی را از وجودم کنار زدم. با تعلق خاطر، قبله را نشانه رفتم. نماز صبح را با لذت تمام اداء کردم؛ نمازی که میان الله (ج) و بنده اش، نه شیطانی حایل بود، نه ملایی، نه مفتی ای و نه هم ریایی. عبادتی که در آن فاصله نباشد، بسیار دلنشین است.

با سفر به کشور های غربی، آبادی ها زود دلگیر می شوند. دل آدم، مقامی می خواهد که تجلی روح باشد. اکثر افغانان نظام های گذشته که از سوی مجاهدین به کفر و الحاد متهم بودند، امروزه با زنده گی در غرب نسبت به آنان آگاه تر اند. از علل آن این است که در کشور های غربی، به دلخواه از اسلام منفعت می برند، ولی ملایان افغانستان، به آن خاک زده اند. عبادت، عادت شده است. زنگار های قلب ها و افکار را نمی زداید.

پس از نماز، آن لباس های رسمی را که در سمینار حتمی انگاشته می شدند و دریشی و نکتایی در میان شان بود، نشانی کردم و گرفتم. اندکی مانده به ساعت هفت، برای صرف صبحانه به منزل اول آمدم. در آن جا سایر دوستان، «سنجر» صاحب و «انگار» صاحب را دیدم.

صبحانه را با هم میل کردیم. حاوی چای، میوه ی خشک، تخم، چند نوع نان خشک، جوس های گوناگون، مسکه، مربای سیب، خربوزه ی تازه، تربوز، کباب، مربای آلوبالو و سایر مربا های میوه با پنیر بود. کوتاه این که هر گونه خوردنی لذیذ وجود داشت، اما نامگذاری آن ها به نام چای صبح، درست نبود.

تمام اشتراک کننده گان و هیئت های کشور های مختلف به این جا می آمدند. مهمانان دیگر نیز مراجعه می کردند. با سنجش وزنم در برابر شهروندان امریکا، تفاوت های زیادی را مشاهده کردم. اگر در افغانستان، به ویژه باشندگان لغمان را با آنان مقایسه کنید، تفاوت های زیادی به چشم خواهند آمد.

با تماشای بسیاری از زنان و مردان خارجی که میان اعضای بدن شان هیچ تناسبی وجود نداشت، وزن ها بار جسم ها، و با تاخیر بدن خود را به حرکت وامی داشتند، بالای اندامم شکر زیاد کردم.

از بابت غذا، هیچ مشکلی وجود نداشت. هر چیزی که می خوردید و به هر اندازه ای که می خوردید، محدودیتی نداشت. من در باره ی این ها یا خوردنی ها فکری نداشتم، ولی چون با ضرایب ارتباط زیادی دارم، می سنجدیم اگر تمام باقی مانده ی خوردنی ها را که به زباله دانی انداخته می شوند، یعنی مصرف صبحانه ی این هتل و غذا های باقی مانده را از نظر بگذرانیم، و با کشور خود و سایر کشور های نادر مقایسه کنیم، باورم شد که تنها مصرف صبحانه ی هتل های آنان از بودجه سالانه ی کشور ما بیشتر می شود. در همین افکار از صبحانه رهایی یافتم.

به اثر زمانگذاری در زمان معین، به ساعت هشت صبح، در مقابل هتل در موتر بزرگی که مانند موتر های «۳۰۲» افغانستان اند، ولی بلندتر بودند، سوار شدیم. راننده ی سرسفید و بدون ریش، موتر را بسیار به آرامی می راند. در نیم ساعت به مرکز «نیسا» رسیدیم.

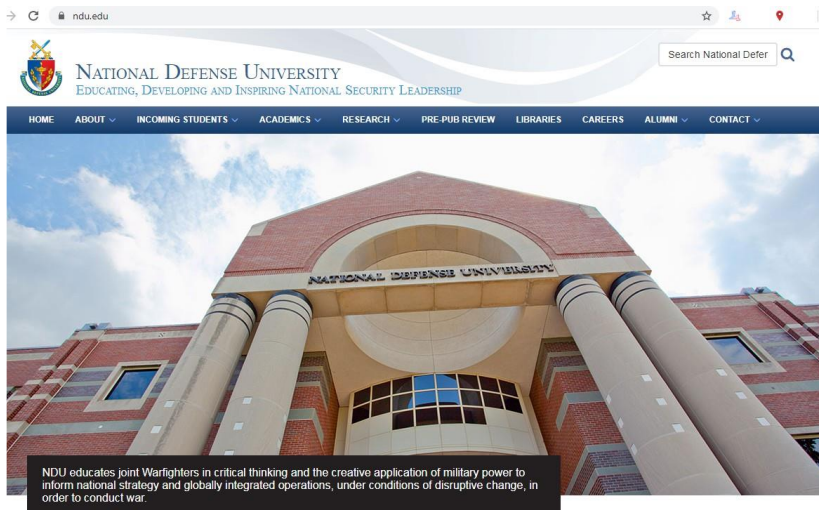
در راه، جاده های گسترده ی امریکا و تعمیر های بزرگ، طبیعی ست که برای هر کسی جالب بود. دریایی که از میان شهر می گذشت، به زیبایی آن افزوده بود. اگرچه جاده ها گسترده بودند، ولی ازدحام آن ها محسوس بود.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۳۶ /

صبح که سوار موتر شدیم، مسوولان برنامه، چند مورد را یادآور شدند: ما طبق معمول در نیم ساعت خواهیم رسید، ولی واشنگتن، شهری ست که هوای آن هیچ اعتباری ندارد. همان گونه که نمی توان بر هوای آن اعتماد کرد، ترافیکش نیز غیر قابل اعتماد است. سوم این که امنیت هم قابل اعتماد نیست.

با رسیدن به مرکز «نیسا»، داخل تعمیر دو منزله ی زیبا شدیم. ما را به تالاری بردند که صدها تن به راحتی می توانستند در آن جا بگیرند. نام هر شخص بر کاغدی نوشته شده و روی میزی گذاشته شده بود. همه در جا های خود نشستند. گوش هایم به آهسته گی نرم شدند، زیرا پیش از آن در بیرون بسیار سرد شده بودند.



نخست، مسوولی برنامه ی امروز را تشریح کرد. پس از او، تنظیم کننده ی اصلی سمینار، خانم ویندی ویت، صحبت کرد. او ما را به گروه های

گوناگون تقسیم کرد. برای هر کس، فهرست گروهش را سپرد. پس از آن گفت: اول باید عکس بگیریم! برای شما کارت هایی درست می کنیم تا بتوانید داخل مرکز «نیسا» شوید.

گروه گروه به نوبت ایستاده شدیم. عکس های ما را گرفتند. نیم ساعت را در بر گرفت. پس از آن دوباره در موتر نشستیم. اندکی پایین تر از آن مرکز، به یک تعمیر مهم دیگر رفتیم که در آن جا نوشته شده بود: « Near East South Asia Center for Strategic Studies National Defiance University ».

بعد از یک بازرسی طولانی که توسط ماشین انجام می شد، داخل تعمیر رفتیم. وقتی بازرسی همه انجام یافت، با لفت به منزل چهارم رهسپار و به تالار سمینار نزدیک شدیم.

در میانه ی تالار، پرچم های تمام کشورها وجود داشتند. با مشاهده ی پرچم افغانستان، قلبم به لرزه افتاد. کمی پا به پا شدم تا دیگران بگذرند. بعد پرچم کشورم را با انگشتان و چهره ام به قلبم نزدیک کردم و داخل تالار شدم. وقتی به تالار رسیدیم، نام های هر کس بر کاغدهایی نوشته شده بودند و در چوکات های کوچک در روی میزها قرار داشتند. برای ما سه نفر افغان در صف اول- قسمت چپ، جا داده بودند. مترجم افغان ما گفت که آنان چنین کرده اند.

مانند اکثر سمینارها، تالار این جا نیز همه ابزار مورد نیاز را داشت. در بخش پایانی آن، به مترجمان جا داده شده بود. آنان توسط شیشه ی جداکننده یا پارتیشن از تالار جدا می شدند. مترجمان می توانستند ما را مشاهده کنند، ولی برعکس نبود.

رو به روی تالار، سٹیژ بزرگ قرار داشت. در کنار آن، میز سخنرانی و در عقب آن، دو صفحه ی سفید و درخشنده ی تصویری- دیواری برای نمایش مواد سمینار، نصب شده بودند. برای ترجمه، ابزار متمم وجود داشتند. در برابر هر کس مایک/ مایکروفون فعال بود. کوتاه این که برای یک سمینار علمی از تمام مواد مورد نیاز، بهره مند بود.

در قسمت ترجمه، نوشته شده بود که به چهار زبان «عربی، انگلیسی، فرانسوی و دری» صورت می گیرد. اگرچه از زبان پشتو، یادآوری نشده بود، ولی مترجم زبان پشتو، «ایازی» صاحب، به این منظور آمده بود تا آن را انجام دهد.

ساعت ده و نیم، به وقت محلی بود. مسوول برنامه، خانم ویندی وایت بلند شد و در باره ی آن آگاهی داد. به ویژه برنامه ی امروز را تشریح کرد. با خود گفتم که اگر روال چنین باشند، کباب خواهیم شد، ولی سخنان ویندی ویت به اندازه ای فصیح و سریع بود که هیچ ابهامی را باقی نمی گذاشت. به این معنی که استاد و رهنمای خوبی بود. او در پایان گفت: در جریان روز های سمینار، پرسیده نمی شود که با کدام مُعضل مواجه استید؟ برای رفع مُعضل باید به این شماره ها زنگ بزنید: 6854131- 202، 202- 2856425 - مرکز «نیسا».



پس از صحبت های ویندی ویت، مسوول دیگر سمینار، لاورنس ویت آمد.



او از پروفیسوران مرکز نیسا می باشد. پیش از این که در باره ی مرکز «نیسا»، اهداف و سمینار آگاهی دهد، در میان سخنانش، شوخی هایی می کرد. در باره ی خودش گفت: من شخصی استم که با حمایت از هر کسی، باعث ناکامی او شده ام. همچنان افزود: در این نزدیکی، ورزشگاه باسکتبال وجود دارد. در آن جا گروهی از باسکتبالران قرار دارند. من همیشه از این گروه حمایت کرده ام، ولی هرازگاهی که مسابقه داده اند، باخته اند. ما هیچ زمانی برنده ی بازی نبوده ایم. در مورد مرکز «نیسا» گفت که یک مرکز علمی است. دانشمندان زیادی از سراسر دنیا به این جا می آیند و دیده گاه های خود را بیان می کنند. این دیده گاه ها در جایی نشر نمی شوند و در همین جا باقی می مانند. این جا حیثیت یک صفحه را دارد.

آقای ویت تذکر داد: در جریان سمینار بسیار بر خود فشار نیآورید تا لغات زیبای ادبی به کار ببرید، زیرا هنگام ترجمه، شکل خود را از دست می دهند. بهتر است به گونه ای که خود را راحت حسس می کنید، بیان کنید! هرچند مترجمان این جا بسیار ماهر اند، ولی مسئله ی مهم این است که محتوا گسیل شود.

پروفیسور ویت با شوخی، سخنان بسیاری گفت. از آن جا که روز اول بود، پیش از این، سخنی نرفت.

پانزده دقیقه مانده به ساعت دوازده، به طبقه ی اول برای صرف غذا رفتیم. پیش از رفتن به سوی غذا، به ما گفته شد که امروز مهمان استید، اما فردا برای تان پول می دهیم تا هر کسی هرچه دلش خواست، همان را بخورد. به طعامخانه رفتیم. طعامخوری عمومی این مرکز بود. سیستم آن مهبای تهیه ی غذا برای صد ها و هزاران تن بود. غذا های مختلفی بودند، ولی تشخیص این که کدام حلال و کدام حرام است، دشوار بود. اکثر غذا ها به مزاج افغانان برابر نبودند. اندکی برنج، ماهی، میوه ی تازه، زیتون، سبزی و نوشابه ی لیمو با نان خشک گرفتیم. غذای روز اول، لذت بخش نبود، ولی آهسته آهسته عادت می کردیم. پس از صرف نان، نشست طی یک ساعت، دوباره آغاز شد. مهمانان بزرگ آن، شخصیت های دولتی و غیر دولتی بودند. در نخست، جنرال متقاعد، کول. جان گیل که سرپرست و پروفیسور امور اکادمیک مرکز نیسا می باشد، صحبت کرد. در کنار بیان «خوش آمدید!»، اهداف مرکز «نیسا» را تشریح کرد. همچنان در باره ی تدویر سمینار، مختصراً سخن زد. او از جنرال «بارنو» نیز خواهش کرد صحبت هایش را آغاز کند.



جنرال دیوید. دبلیو بارنو که حالا متقاعد است و رییس مرکز نیسا می باشد، مختصراً صحبت کرد و به مهمانان «خوش آمدید!» گفت. او تدویر چنین سمینار ها را مفید عنوان کرد. همچنان برای اشتراک کننده گان، آرزوی

موفقیت کرد و افزود که همه افراد سرشناس استند و شرکت شان در این جا، شناخت باهمی و تجربیات را بیشتر می کند. پس از او، داکتر جان دیگان، به نماینده گی از پوهنتون دفاع ملی (ان. دی. یو) صحبت کرد.



وی نیز همانند بقیه، مختصراً صحبت کرد. همچنان به مهمانان «خوش آمدید!» گفت و تدویر چنین نشست هایی را مفید خواند و آرزو کرد تبادلۀ ی موثر دیدگاه ها به وجود آیند. عقب او، نوبت به پروفیسور دیگر مرکز «نیسا»، آقای لاورنس ویلت رسید. او در کنار خوش آمد گویی، در باره ی مرکز «نیسا» آگاهی داد. همین طور پوهنتون دفاع ملی (ان. دی. یو) را معرفی کرد و گفت: مهم است مردم دنیا بدانند امریکایی ها در جهان خواهان چیستند؟ سیاست های آن ها در قبال اسرائیل و اعراب، چه می باشند؟ خطرات فراروی دنیا کدام هایند؟ تغییرات محیط زیست، چه مشکلاتی را به وجود می آورند؟ خیزش نیرو های جدید دنیا، مانند چین، هند، روسیه و تاثیرات شان بر سایر مسایل چیستند؟ او گفت که نه تنها در باره ی این مسایل بحث می شود، بل روزی به کانگرس خواهید رفت و در آن جا یک وکیل متقاعد برای شما در مورد سیاست های خارجی امریکا، آگاهی می دهد. همین گونه به دفتر شورای امنیت و پنتاگون می روید و در آن جا مسوولان مختلف در باره ی سیاست ها و ساختار ها به شما آگاهی می دهند.

پروفیسور «ویلت» در باره ی پوهنتون دفاع ملی گفت: در چوکات وزارت دفاع امریکا، فعالیت می کند. هدفش این است تا روسای نظامی و ملکی دنیا و امریکا را از مسایل مهم جهان آگاه کند. همچنان استراتژی آگاهی منابع ملی و جهانی را تبیین می کند. در این پوهنتون، پوهنزی های مختلف فعال اند. مانند مرکز پژوهش سلاح ها، جنگ و غیره. در باره ی تروریسم نیز یادآور شد: پدیده ای ست که در هر کجا وجود دارد. در همه جا یافت می شود. رویداد ممبی هندوستان را مثال آورد و توضیح داد که علیه آن نیازمند تقابل جهانی استیم. پس از صحبت های او، زمان معرفی اشتراک کننده گان سمینار فرا رسید.

در این سمینار، بیش از ۳۰ تن از پانزده کشور، شرکت کرده بودند. اکثراً کسانی بودند که در واقع در کرسی های مهم کار می کردند. کسی در دفتر ریاست جمهوری، کسی در دفتر شورای امنیت، کسی در دفتر صدراعظم، کسی در وزارت دفاع و غیره. به این معنی که در میان شان صاحبان کرسی های پایین، وجود نداشتند.

به استثنای نماینده گان کشور های اسراییل و مراکش که تاکنون به سمینار نیامده بودند، دیگران خود را به طور کوتاه، معرفی کردند. من نیز خودم را معرفی کردم:

افزون بر وظیفه ی دولتی، نویسنده استم. به ادبیات عشق می ورزم. من با جمع آوری آثار شش نویسنده، بیست عنوان کتاب منتشر کرده ام. در میان آن ها ترجمه هایی هم وجود دارند.

همسرم، عضو پارلمان است. چهار فرزند دارم. در دفتر شورای امنیت ریاست جمهوری افغانستان، رییس امور فرهنگی استم. همراه با وظیفه ی دولتی، در پوهنتون نیز آموزش می دهم. همچنان با بعضی نشریه ها همکاری می کنم.

در باره ی فرزند نام گفتم: نخستین شان دختر است. بعداً پسر. باز هم دختر و باز هم پسر. همه به مکتب می روند.

با همسر در تمام امور سیاسی و خانواده گی، توافق کامل دارم. جملاتم را کوتاه کوتاه بیان می کردم. بنا بر این، هنگام ترجمه، مشکلی وجود نداشت. تعریف و ترتیب زنده گی ام، پسند همه واقع شد. پرسش هایی کردند. برای شان جالب بود که آیا ممکن ست در جامعه ی افغانستان، شبیه جوامع غربی، از سیستم منظم برخوردار بود و چنان مصروف شد!

به استثنای نماینده گان اسرائیل و مراکش که نام های شان در فهرست زیر وجود دارند، اما حاضر نبودند، این آقایان، خود را معرفی کردند:

شماره ۱ :

اسم و تخلص : محمد حکیم انگار

کشور : افغانستان

وظیفه : فرمانده پولیس شهر

محل وظیفه : وزارت امور داخله

شماره ۲ :

اسم و تخلص : صبغت الله سنجر

کشور : افغانستان

وظیفه : رییس بخش سیاسی ریاست جمهوری

محل وظیفه : مقام ریاست جمهوری

۱- متأسفانه جنگ های فرسایشی، تصویر نادرستی از کشور ما ارائه می کنند. زبان ها و ویرانی ها جنگ، اخبار متکرر دارند که بخشی به افغانستان، تعلق می گیرند. به این دلیل، آن چه از ما بیرونی می شود، با اغراضی که به کار می رود، معرفی ضعف هاست. ورنه از جهش مدنی و مایل به غرب افغانستان که تا کودتای هفت ثور، کاملاً موفقانه بود و تاثیرات آن پابرجا، بیش از یک قرن می گذرد. م.ع

- شماره : ۳ (شخص خودم)
اسم و تخلص : محمد اسماعیل یون
کشور : افغانستان
وظیفه : رییس امور فرهنگی شورای امنیت ریاست جمهوری
محل وظیفه : مقام ریاست جمهوری
شماره : ۴
اسم و تخلص : نظام احمد
کشور : بنگلادیش
وظیفه : سرانجنیر
محل وظیفه : اردوی بنگلادیش
شماره : ۵
اسم و تخلص : سما محمد احمد
کشور : مصر
وظیفه : دگروال
محل وظیفه : بخش طرح وزارت دفاع
شماره : ۶
اسم و تخلص : نادر حنفی (محمد اشموی)
کشور : مصر
وظیفه : کارشناس
محل وظیفه : بخش آگاهی وزارت دفاع
شماره : ۷
اسم و تخلص : امین ملیکا
کشور : مصر

- وظیفه : معاون در امور امریکای شمالی
محل وظیفه : وزارت امور خارجه
شماره : ۸
اسم و تخلص : جیرمی ایسشروف
کشور : اسرائیل
وظیفه : معاون طرح
محل وظیفه : سفارت اسرائیل در امریکا
شماره : ۹
اسم و تخلص : ماریور جریو
کشور : ایتالیا
وظیفه : فرمانده
محل وظیفه : وزارت دفاع ایتالیا
شماره : ۱۰
اسم و تخلص : اسماعیل عبدالله (فلاح المارو)
کشور : اردن
وظیفه : رییس دفتر لوی درستیز
محل وظیفه : اردوی اردن
شماره : ۱۱
اسم و تخلص : داکتر مالک توال
کشور : اردن
وظیفه : مشاور امور استراتژیک ناتو و اروپا
محل وظیفه : وزارت امور خارجه
شماره : ۱۲

اسم و تخلص :	حماد سما المشان
کشور :	کویت
وظیفه :	سکرتر بخش امریکایی
محل وظیفه :	وزارت امور خارجه
شماره :	۱۳
اسم و تخلص :	ایلی ایل هاییک
کشور :	لبنان
وظیفه :	رییس دارالانشاء
محل وظیفه :	وزارت دفاع
شماره :	۱۴
اسم و تخلص :	جین سلوم
کشور :	لبنان
وظیفه :	رییس عالی انتظام
محل وظیفه :	وزارت دفاع
شماره :	۱۵
اسم و تخلص :	احمد کماوون
کشور :	مراکش
وظیفه :	مسوول ارزیابی و مشاهده
محل وظیفه :	وزارت دفاع
شماره :	۱۶
اسم و تخلص :	دابر سنگه گورنگ
کشور :	نیپال
وظیفه :	فرمانده

- محل وظیفه : وزارت دفاع
شماره : ۱۷
اسم و تخلص : داکتر مندر ا پرساد رجال
کشور : نیپال
وظیفه : وکیل
محل وظیفه : وکیل در شورای نیپال
شماره : ۱۸
اسم و تخلص : خالد محمد السولیمی
کشور : عمان
وظیفه : مسوول قرارداد و خدمات
محل وظیفه : وزارت دفاع
شماره : ۱۹
اسم و تخلص : خالد سلیمان باعمر
کشور : عمان
وظیفه : سفیر
محل وظیفه : سفارت عمان در امریکای جنوبی
شماره : ۲۰
اسم و تخلص : طارق محمود چوهدری
کشور : پاکستان
وظیفه : رییس
محل وظیفه : بخش آموزش اردو
شماره : ۲۱
اسم و تخلص : معظم احمد خان

- کشور : پاکستان
وظیفه : وزیر
محل وظیفه : سفارت پاکستان در واشنگتن
شماره : ۲۲
اسم و تخلص : پریم چندرا
کشور : سریلانکا
وظیفه : فرمانده
محل وظیفه : نیروی هوایی وزارت دفاع
شماره : ۲۳
اسم و تخلص : عبدال ایس ظاهر
کشور : سریلانکا
وظیفه : سر محرر
محل وظیفه : وزارت دفاع
شماره : ۲۴
اسم و تخلص : عدیم کوکک
کشور : ترکیه
وظیفه : مشاور
محل وظیفه : دفتر صدراعظم
شماره : ۲۵
اسم و تخلص : سینان تونا
کشور : ترکیه
وظیفه : رییس جنایی
محل وظیفه : پولیس ملی ترکیه

- شماره : ۲۶
اسم و تخلص : کریم یسیلیور
کشور : ترکیه
وظیفه : کارشناس امنیتی
محل وظیفه : دفتر صدراعظم
- شماره : ۲۷
اسم و تخلص : رشاد محمد (سلیم السعیدی)
کشور : امارات متحده ی عرب
وظیفه : فرمانده
محل وظیفه : اردو
- شماره : ۲۸
اسم و تخلص : محمد فدهی البیتی
کشور : عراق
وظیفه : رئیس اداری
محل وظیفه : دفتر شورای امنیت ملی
- شماره : ۲۹
اسم و تخلص : جلیل الربی
کشور : عراق
وظیفه : رئیس
محل وظیفه : بخش جلوگیری از تروریسم
- شماره : ۳۰
اسم و تخلص : کریم عبود محمد
کشور : عراق

وظیفه : رییس عملیاتی
محل وظیفه : وزارت دفاع
بعد از معرفی، وقفه ی کوتاه چای آمد. چای را نوشیدیم. برای نوشیدن چای، به خوبی آماده گی گرفته شده بود.
پس از وقفه ی چای، گفتمان های گروهی آغاز شدند. ما را از قبل به سه گروه، مجزا کرده بودند. من (یون) در گروه نخست بودم. نوعیت گروه ها چنین بود:

- گروه اول
- رییس گروه: داکتر فریبرز مختاری

شماره	۱ :
عضو	: محمد اسماعیل یون
کشور	: افغانستان
وظیفه	: رییس امور فرهنگی
شماره	۲ :
عضو	: نظام احمد
کشور	: بنگلادیش
وظیفه	: سرانجنیر
شماره	۳ :
عضو	: سما محمد احمد
کشور	: مصر
وظیفه	: جنرال
شماره	۴ :

عضو	: کریم عبود محمد
کشور	: عراق
وظیفه	: رییس عملیاتی
شماره	: ۵
عضو	: حماد سما المشان
کشور	: کویت
وظیفه	: سکرتر بخش امریکایی
شماره	: ۶
عضو	: دابرسنگه گورنگ
کشور	: نیپال
وظیفه	: فرمانده
شماره	: ۸
عضو	: خالد محمد السولیمی
کشور	: عمان
وظیفه	: مسوول قرارداد و خدمات
شماره	: ۹
عضو	: عبدال ایس ظاهر
کشور	: سریلانکا
وظیفه	: سرمنشی
شماره	: ۱۰
عضو	: سینان تونا
کشور	: ترکیه
وظیفه	: رییس جنایی

شماره	۱۱ :
عضو	رشاد محمد (سلیم السعیدی)
کشور	امارات متحده ی عرب
وظیفه	فرمانده
-	گروه دوم
-	رییس گروه: کریک دونکرلی
شماره	۱۲ :
عضو	صبغت الله سنجر
کشور	افغانستان
وظیفه	رییس سیاسی
شماره	۱۳ :
عضو	امین مالیکا
کشور	مصر
وظیفه	مشاور
شماره	۱۴ :
عضو	جلیل الربی
کشور	عراق
وظیفه	رییس بخش مبارزه با تروریسم
شماره	۱۵ :
عضو	ماريو گيرو
کشور	ایتالیا
وظیفه	فرمانده

۱۶ :	شماره
اسماعیل عبدالله فلاح :	عضو
اردن :	کشور
رییس دفتر لوی درستیز :	وظیفه
۱۷ :	شماره
ایلی ایل هایک :	عضو
لبنان :	کشور
رییس دارالانشاء :	وظیفه
۱۸ :	شماره
خالد زیرولی :	عضو
مراکش :	کشور
رییس... :	وظیفه
۱۹ :	شماره
داکتر مندرا پرساد رجال :	عضو
نیپال :	کشور
وکیل شورا :	وظیفه
۲۰ :	شماره
خالد سلیمان باعمر :	عضو
عمان :	کشور
سفیر عمان در افریقای جنوبی :	وظیفه
۲۱ :	شماره
معظم احمد خان :	عضو
پاکستان :	کشور

مسوول سفارت پاکستان در امریکا :	وظیفه
۲۲ :	شماره
عَدیم کو کک :	عضو
ترکیه :	کشور
مشاور :	وظیفه

— گروه سوم

— رئیس گروه سوم: پروفیسور هان موشن

۲۳ :	شماره
محمد حکیم انگار :	عضو
افغانستان :	کشور
فرمانده پولیس :	وظیفه
۲۴ :	شماره
نادر حنفی (محمد اشموی) :	عضو
مصر :	کشور
کارشناس :	وظیفه
۲۵ :	شماره
محمد فدهی البیتی :	عضو
عراق :	کشور
رئیس اداری :	وظیفه
۲۶ :	شماره
جیرمی ایشرروف :	عضو
اسرائیل :	کشور

معاون طرح :	وظیفه
۲۷ :	شماره
داکتر مالک توال :	عضو
اردن :	کشور
رییس دفتر لوی درستیز :	وظیفه
۲۸ :	شماره
جیم سلوم :	عضو
لبنان :	کشور
رییس عالی انتظام :	وظیفه
۲۹ :	شماره
لخضر بیلاسی :	عضو
مراکش :	کشور
معاون... :	وظیفه
۳۰ :	شماره
احمد کماوون :	عضو
مراکش :	کشور
رییس ارزیابی و مشاهده :	وظیفه
۳۱ :	شماره
طارق محمد چوهدری :	عضو
پاکستان :	کشور
رییس بخش آموزش اردو :	وظیفه
۳۲ :	شماره
پریمیا چاندرا :	عضو

کشور	: سریلانکا
وظیفه	: فرمانده
شماره	: ۳۳
عضو	: کریم یسیلیور
کشور	: ترکیه
وظیفه	: کارشناس امنیت

رییس گروه ما، یک امریکایی ایرانی تبار بود. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به امریکا پناه می برد. آقای مختاری، مانند آقای علی احمد جلالی، یک پروفیسور این مرکز است. در آغاز تصور می کردم که حتماً با پروفیسور «مختاری»، دچار مشکل خواهم شد.



من می پندارم ایرانیان به هر اندازه ای که از ایران هم دور باشند، خیال حاکمیت بر منطقه ی ما را دارند. آنان در غرب، خود را وارث منطقه ی ما وانمود می کنند. با وجود آن، ملاحظه ی جو علمی را داشتم و می پنداشتم: امکان دارد دیدگاه این امریکایی ایرانی تبار، شبیه بقیه ی شان نباشد. در بخش کار گروهی نیز زبان سمینار همچنان انگلیسی بود، ولی یک مترجم عرب حضور داشت، زیرا شمار عربان بسیار بود. مترجمان ما گاهی سر می کشیدند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی. م. عمرزی

۵۷ /

اعضای گروه، یک بار دیگر خود را معرفی کردند. این نشست یا کار گروهی تا اندازه ای آزاد بود. پروفسور «مختاری» در آغاز گفت: صحبت های آزادی خواهیم داشت. بسیار تشریفاتی نخواهند بود. پس از معرفی جلسه ی عمومی، بحث و ارزیابی صورت گرفت. یک ساعت ادامه یافتند. در ساعت پنج و نیم، از کار گروهی رهایی یافتیم. پانزده دقیقه ی دیگر در گفت و گو ها و راه سپری شد.



ساعت ۵:۴۵، موتر اشتراک کننده گان سمینار به سوی هتل اقامت ما روانه شد. در نیم ساعت به آن جا رسیدیم. خسته بودیم. همه به اتاق های خود پناه بردند.

بعد از لحظه ای، دوباره به تکمیل یادداشت های پیشینم آغاز کردم. گاهی به تماشای تلویزیون و گاهی به نوشتن می پرداختم که امواج خواب بر فرازم آمدند.

روز دوم سمینار

۲۵ فروری، روز چهارشنبه بود. صبح هنگام از خواب برخاستم. روی بدنم آب گرم جاری کردم. پس از مدت کوتاه، جدولی را یافتم که در پرونده ی ما گذاشته بودند. اوقات عبادات ادیان مختلف در آن مشخص بود.

نمازم را اداء و اندکی ورزش کردم. با نیم ساعت ورزش، کمی خسته و کسل شدم. روی تخت دراز کشیدم. موج باریکی از خواب بر فرازم آمد. چشمی برهم نهادم تا دوباره بیدار شوم.

دست و رویم را شستم و دریشی ام را در بر کردم. هنگام صرف صبحانه، پنتاگون، دوباره نظرم را جلب کرد. هوا صاف بود. «پنتاگون» از دور به خوبی مشاهده می شد.

آواز لفت آمد. در ذهنم شکل گرفت سرنوشت بسیاری از رژیم های کشور های فقیر، از همین محل تعیین می شوند. این تصور، شاید واقعیت باشد. از سالیانی در ذهن من و دیگران می چرخید که پنتاگون در تعیین سرنوشت کشور های دنیا، نقش اساسی دارد. کلمه ی «پنتاگون» با ماهیت نظامی و سیاسی در ادبیات پشتو، به ویژه در نظم، راه یافته است.

در زمان خلقیان در صحبت های سیاسی و در سروده های شان، و بعداً در رژیم های بعدی، واژه ی پنتاگون، صرف نظر از صدها، بل به هزاران بار از دهان سیاسیون بیرون شده است.

وقتی در یازدهم سپتامبر، خبر یورش بر این مرکز پخش شد، برای مردم به معجزه ای شبیه بود که آیا نیرویی وجود دارد تا بر پنتاگون حمله کند؟ از گذشته ها شهره بود که حتی پرنده هم نمی تواند از فراز پنتاگون بگذرد، زیرا در آن جا وسایلی گذاشته شده اند که اگر هواپیما یا راکتی بگذرد، از

کار می افتد و یا هم از مسیرش منحرف می شود؛ ولی حمله ی یازدهم سپتامبر، تمام این شایعات و تصورات را باطل کرد. شاید همه دروغ بودند! زیرا دهشت افکنان یا مخالفان امریکا، موفق شدند بر این تعمیر حمله کنند. یا شاید همه چیز درست بود! این که مسوولیت این حمله بر دوش چه کسانی افتید و مدعای کی شد، بیرون از تصور مردم است.

به هر صورت برای صرف صبحانه، پایین آمدم. طبق روال چای نوشیدم و با دوستان مصافحه و با دیگران، آشنایی بیشتر یافتم. ساعت ۶:۴۵ از هتل به سوی مرکز «نیسا» حرکت کردیم. هنگام صبح، کارت های ما را که آماده شده بودند گرفتیم و با قرار دادن آن ها در ماشین بازرسی ورودی، از دروازه گذشته و به تالار سمینار رفتیم.

ساعت ۸، سمینار آغاز شد. پیش از هر چیز، نماینده گان اسرائیل و مراکش به معرفی خود پرداختند. پس از آن، هان رابرت گلوکسی، گرداننده ی جلسه، به صحبت آغاز کرد و گفت: من از آسیای جنوبی یا افغانستان شروع می کنم. باید برای ما واضح شود که با کدام تهدید ها روبه رو است؟ برای امریکا، چه چالش هایی دارد و دیدگاه امریکا از چه قرار است؟ می خواهم این ها را در یک محدوده به مقایسه بگیرم. این که نقش استراتژیک امریکا در جهان چه گونه است و رویداد های امریکا، چه تاثیری بر دنیا می گذارند؟

شب گذشته مشاهده کردید که رییس جمهور «اوباما» در جلسه ی کانگرس صحبت کرد. در نخست پیرامون استراتژی امریکا و پس از آن در باره ی آن چالش هایی که امریکا با آن ها روبه رو است، سخن راند؛ این که امریکا باید چه اولویت هایی را در استراتژی خود در نظر آورد و این استراتژی، دارای کدام اساسات باشد تا بتوانند چالش ها را از میان ببرند.

مهمترین نکات سخنرانی «اوباما»، اقتصادی شدن جهان و بحران اقتصادی بود. در کنار آن ها، امریکا از گروه های دهشت افکن، هراس دارد؛ زیرا جلوگیری از تهدیدات آنان بسیار دشوار است.

در نه ماه گذشته، موضوع اقتصاد، از اهمیت زیادی برخوردار شد. بحران آن می تواند باعث مشکلات امنیتی شود. بحران اقتصادی، چه در داخل چه در خارج، بالای سیاست حکومت های ما تاثیر وارد می کند. نه تنها مالیه و عواید را پایین می آورد، بل مشکلات دیگر را خلق می کند.

اگر یک سال قبل، بحث می کردیم، یادی هم از موضوع اقتصاد نمی شد، ولی با گذشت زمان، اوضاع خیلی تغییر خورده اند. اکنون خیلی مهم پنداشته می شود.

آقای رابرت گلکسی بالای خطراتی که در بیست سال آینده، دنیا با آن ها مواجه خواهد شد نیز روشنایی انداخت. او گفت: سلاح هسته یی، سلاح کشتار جمعی، تروریسم، حمله های سایبری و غیره، مسایلی اند که از آن ها احساس نگرانی و اندیشه داریم. نه تنها کشور های سرمایه دار، دچار مشکل خواهند شد، بل کشور های بی بضاعت بیش از آن ها در تنگنا قرار می گیرند.

وقتی از جایی چنین اخباری می رسند، تاثیرات آن ها بر منطقه پخش می شود. تاثیرات بحران اقتصادی کنونی، مانند سال ۲۰۰۶ نیستند. حالا اگر در جایی بحرانی آغاز می یابد، تاثیر آن زود به مکان های دیگر سرایت می کند. روی بحران اقتصادی امریکا انگشت نهاد که تاثیر آن روی کشور های زیادی به مشاهده می رسد.

رابرت گلکسی، حفظ محیط زیست را نیز مهم عنوان کرد، ولی نه مانند اقتصاد. گفت: تغییر محیط و گرم شدن زمین از مسایل قابل نگرانی اند. در

آینده به خاطر کمبود آب، گرسنه گی و فقر، جنگ ها و بحران هایی به میان خواهند آمد. آن ها کشور های زیادی را با دشواری مواجه خواهند ساخت. او به ازدیاد نفوس، تراکم و کاهش آن اشاره کرد و گفت: نفوس امریکا بیشتر می شود، ولی در جرمنی، چین و جاپان، تحت مهار است. در کشور هایی که نفوس، ثابت نگه داشته می شود، دشواری آینده ی آن ها این خواهد بود که رقم جوانان آنان پایین و نیروی اساسی کار از میان می رود.

چهره ی دنیا، روز به روز تغییر می یابد. اگر در گذشته در نقاط مختلف، مشکلی بروز می کرد، سازمان ملل متحد مداخله می کرد، ولی اکنون به جای آن موسسات، شرکت ها و انجوها کمک دهنده، دخالت می کنند. آنان مشکلات اقتصادی مردم را حل می کنند. به این معنی که دنیا در طول سی سال اخیر، خیلی تغییر کرده است. اضافه کرد: بعضی دانشمندان می گویند امریکا در ده سال آینده نیز ابرقدرت می ماند و نیروی اقتصادی بزرگی را در دست خواهد داشت، اما کشور های چین، هندوستان و برازیل نیز پیشرفت های بیشتری خواهند داشت. نیروهای شان افزایش می یابد و تغییر می کنند.

به هر صورت، امریکا همچنان یک قدرت بزرگ نظامی باقی خواهد ماند. ما به چند مورد نیاز داریم: باید از تکنالوژی پیشرفته، سود ببریم. در این زمینه، داشتن بودجه خیلی مهم است، ولی «اوباما» در سخنرانی شب گذشته، هیچ اشاره ای به نیروهای نظامی نکرد.

این که چین و هندوستان به عنوان قدرت های نظامی مطرح می شوند، قابل تشویش نیست. با هندوستان، پیمان استراتژیک و رسمی داریم. با چین نیز

مناسبات ما بهتر است. آگاهیم که چین در آینده به کدام سو روان خواهد بود. با بسیاری از کشور های دیگر نیز روابط خوب داریم. بحران اقتصادی، زمان زیادی را در بر می گیرد. مهم این است که کدام کار ها را باید نخست به انجام رساند و کدام ها اولویت دارند؟ آن چه گفتم، نظریات من هستند. آن ها مشی حکومت امریکا را منعکس نمی سازند.

اولویت های کنونی امریکا را مسایل امنیتی تشکیل می دهند. ما هیچ چیزی را تحمل کرده نمی توانیم. نمی گذاریم رویداد یازدهم سپتامبر دوباره تکرار شود. باید توجه زیادی به امنیت داشته باشیم. پس از رویداد یازدهم سپتامبر، شبیه آن رخ نداده است.

کشور های دیگر نیز آماج حملات تروریستی اند. اگر این وضع تغییر یابد، طبیعی ست که روابط جهانی تغییر می یابند. اداره ی کنونی امریکا باید آن را در نظر داشته باشد.

در این اداره، پیشرفت هایی در مسایل اقتصاد و محیط، صورت گرفته اند. همچنان بایست در باره ی استراتژی امریکا نیز چیزی بگویم، ولی باز یاد آور می شوم که نظریات من اند و رسمی نمی باشند.

حدس می زنم پس از چهار یا هشت سال، مهمترین رویداد ها و مسایل، این ها باشند:

چندی قبل، سناتور جان کری به سوریه و غزه رفت تا گفت و گو کند. هدف این است که می خواهد مناسبات خود با سایر کشور ها را بیشتر بسازد. بیشترین القاعده، دشمن امریکا می باشد. در تقابل با آن، داشتن دوستان بسیار مهم است. این که چه گونه می توان صلح را توسط آن ها تامین کرد، دشواری های بسیار و خاصی وجود دارند.

سیاست جهانی کشور ما به لحاظ معلومات و مدیریت است. می خواهیم اقتصاد دوستان خود را تقویت کنیم. روابط خوبی با چین داریم. می خواهیم خیلی زود از میان نروند. رییس جمهور «اوباما» این امتیاز را به دست آورده است تا سد های فرا راه تجارت جهانی را برطرف سازد.

تهدید سلاح های اتمی و نگه داری مرز ها مهم اند. چه گونه می توانیم مرز های خود را نگه داریم؟ در منطقه، چه مُعضل هایی وجود دارند؟ در کشور های ساحه ی «نیسا»، چه مشکلاتی وجود دارند و کدام ها در گام های اول و دوم قرار می گیرند؟

موضوع فلسطین و اسرائیل بسیار مهم می باشد. امریکا و «اوباما» آرزو دارند برای این مشکل، راه حل بیابند. این کار، بهانه را از دهشت افگنانی می گیرد که همیشه بر آن چشم دارند.

در این روز ها و شب ها «اوباما» می خواهد روی این موضوع کار کند و با کشور های حوزه ی مدیترانه، افریقای شمالی، ترکیه، جرمنی، و بقیه روابط خویش را گسترش دهد. او به ترکیه، شانس بیشتر ایفای نقش می دهد. مشکلات زیاد اقتصادی وجود دارند. بیشتر شامل کشور های ایران، افغانستان و پاکستان می شوند.

این یک فرصت است که امریکا می خواهد سربازان خود از عراق را بیرون آورد و امور امنیتی را به خود عراقیان بسپارد. در این وضع، اردوی ما نمی خواهد متحمل زیان شود. آنان قرارگاه های خود را نگه خواهند داشت و امنیت خلیج را تامین خواهند کرد.

در رابطه به مسئله ی ایران نیز مشاوره گماشته می شود تا امور آن را تعقیب کند.

مسایل افغانستان و پاکستان بسیار پیچیده اند. «اوباما» می خواهد هفده هزار سرباز به افغانستان بفرستد. اداره ی او مایل است جنگ آن جا در یک مسیر مثبت رهنمون شود.

پاکستان، دوست استراتژی یک ماست. امریکا می خواهد مناسبات با پاکستان را گسترش دهد. در کنار این، اداره ی جدید امریکا خواهان بهتر شدن روابط با دیگران نیز می باشد. پس از این صحبت ها، از نامبرده در باره ی موضوعات مختلف، پرسش هایی شد؛ در باره ی شرق آسیا، روابط ایران و امریکا، کشیده گی اسرائیل و فلسطین و بیرون کردن سربازان از عراق و غیره. او پاسخ هایی گفت که بیشتر آن ها را در جریان سخنرانی خود بیان کرده بود.

پس از این یک وقفه ی کوتاه پانزده دقیقه ی چای، جلسه دوباره آغاز یافت. در روز دوم نشست، مسایل شرق میانه و شمال افریقا بررسی شدند. از سه پروفیسور دعوت شد به ستیز آمده و در جا های خود بنشینند:

۱- دکتور مورحاف جیوجاتی. اهل سوریه است. اکنون پروفیسور مرکز نیسا می باشد.

۲- دکتور فریبرز مختاری. امریکایی ایرانی تبار است. اکنون پروفیسور مرکز «نیسا» و کارشناس امور شرق میانه می باشد.

۳- آقای لاورنس ولت، یک پروفیسور دیگر مرکز «نیسا» است. پیش از همه از پروفیسور «مختاری» دعوت شد. او به میز خطابه آمد و گفت: می خواهم در باره ی حضور ایران در منطقه و خطرات احتمالی آن صحبت کنم، ولی در نخست در باره ی انقلاب، صحبت خواهم کرد.

انقلاب‌ها همیشه زیر چتر ایدئولوژی‌ها روی می‌دهند، ولی با گذشت زمان، رنگ می‌بازند. شعارها در آغاز آتشین می‌باشند، ولی بعداً سرد می‌شوند. انقلاب در آغاز همین گونه بود. مردم زیر چتر ایدئولوژی به خوبی نظم می‌یافتند، ولی بعد نقش ایدئولوژیک انقلاب، کم‌رنگ می‌شود. انقلاب و مدعیان انقلاب به سوی دیگر، تمایل می‌یابند. نمونه‌ی آن، انقلاب فرانسه است که به قیمت جان‌پیش‌برنده‌گان و پیروزکننده‌گان انقلاب خاتمه یافت. انقلاب ایران را نیز همین گونه بدانید. اکنون از جایگاه، اهداف، شعارها و افکار خود دور شده یا دور می‌شود.

حضور ایران در منطقه:

ایران، یک کشور بزرگ حاضر در منطقه و دنیا می‌باشد. کسی می‌پذیرد یا نه، نادیده گرفتن نقش ایران در آوردن صلح و آرامش در منطقه، درست نیست.

ایران، کشور باستانی است که تاریخ دو هزار و پنجاه ساله دارد. یک کشور متمدن است. هر کی از نقش ایران چشم‌پوشد، با واقعیت‌دمساز نیست. پروفیسور «مختاری» اضافه کرد: بعضی‌ها ایران را به شوونیسیم (ملت‌پرستی افراطی توأم با نفرت از دیگران. م.ع) و مداخله در امور کشورها متهم می‌کنند؛ ولی ایران در طول تاریخ هرگز در امور هیچ کشوری مداخله نکرده و نمی‌کند. این، دیگران اند که آمده‌اند و بر ایران یورش برده‌اند (منظورش عراق و کشورهای عربی بود، ولی سخن را خیلی پُر رمز بیان کرد). پروفیسور «مختاری» گفت: ایران در هیچ زمانی در منطقه، سیاست گسترش را تعقیب نکرده و نمی‌کند. یگانه چیزی که ایران می‌خواهد، گسترش فرهنگ و زبان است. به نظر او، حق ایران است تا برای پارسی‌زبانان، کار

کند. او به رواج زبان پارسی (در اصل دری.م) در هند اشاره کرد که زمانی معمول بود.

به نظر پروفیسور «مختاری» به استثنای مسایل فرهنگی و ادبی، ایران هیچگاه در امور سایر کشور ها مداخله نکرده و نمی کند. یگانه نگرانی ایران این است که نیرو های خارجی از منطقه بیرون روند (منظورش از افغانستان و شرق میانه بود) تا زمینه ی تفاهم هموار شود.

پروفیسور «مختاری» ادامه داد: پس از انقلاب، ایران چند بار خواست مناسباتش با امریکا بهتر شوند، ولی مقام های امریکایی به آن هیچ توجهی نکردند.

بار آخر، نامه ای از سوی حکومت معتدل «خاتمی» به اعضای بلندرتبه ی امریکایی گسیل شد که خواهان بهتر شدن روابط بود. آن نامه به استثنای وزارت امور خارجه، به جای دیگر نرفت. آن هنگام، من و دیگران به مقام های امریکایی گفتیم که روابط نیک با ایران، به نفع شما هستند، ولی کسی موافقت نکرد.

به نظر پروفیسور «مختاری»، ایرانیان از هوش خوبی برخوردارند. حکومت ایران می خواهد منطقه از امن برخوردار شود. به این اساس درب گفت و گو با حکومت ایران، گویا باید باز باشد.

وقتی صحبت های پروفیسور «مختاری» خاتمه یافت، ناگهان همه ی اشتراک کننده دست های شان را برای پرسش بلند کردند، ولی آقای «ولت»، مدیر نشست، گفت: صبر کنید تا دو بحث دیگر نیز پایان یابند. بعداً به همه وقت داده می شود. روی آن توافق شد. در این میان من نیز دستم را بلند کرده بودم، ولی خاموش ماندم و پرسشم را در کتابچه ام نوشتم. نوبت به پروفیسور مورحاف جیوجاتی رسید.



او نیز تحلیلش در باره ی صلح و ثبات منطقه را ارائه کرد. پیش از همه، کشور های شرق میانه را به چند بخش تقسیم کرد. بعداً ارتباط آن ها با امریکا را توضیح داد. او به نیرو های منطقه و ارتباط آنان انگشت نهاد. تقسیماتش چنین بودند:

- امریکا و دوستانش مانند اسرائیل، عربستان سعودی، مصر و اردن.
 - کشور های مخالف امریکا، مانند ایران و سوریه.
 - احزاب مخالف امریکا، مانند حزب الله و حماس.
 - احزاب موافق امریکا، مانند فتح و دیگران.
 - احزاب موافق ایران و سوریه، مانند حماس و حزب الله.
- پروفسور «جیوجاتی» گفت: امکان دارد سد شرق میانه توسط گفت و گو و با در نظر داشت منافع مطرح، برطرف شود. او اضافه کرد: با گذار زمان، سوریه برای تفاهم با اسرائیل آماده می شود. امکان دارد روابط خود در لبنان و فلسطین با گروه های ضد اسرائیلی، به ویژه حماس را کم رنگ بسازد. در مقابل، اسرائیل آماده می شود بلندی های جولان را که در جنگ سال ۱۹۶۹م اشغال کرده بود، برای سوریه رها کند.
- نقش عربستان سعودی نیز بسیار مهم است. همچنان اسرائیل نیازها و ناگزیری هایی دارد. تا هنگامی که این کشورها با هم کنار نیایند، استمرار جنگ برای شان آسان نیست.

پروفسور نامبرده در آغاز سخنرانی اش توضیح داد که من تبعه ی آن کشوری استم (منظور سوریه است) که امریکا، آن را عضو مثلث شیطان می خواند. او به پروفسور «مختاری» نیز اشاره کرد که ایرانی است. از دیدگاه امریکا، ایران نیز داخل مثلث شیطان می باشد.

مثلث شیطان در اصطلاحات سیاسی امریکایی برای ایران، سوئیه و کوریای شمالی کاربرد دارد، ولی پروفسور «جیوجاتی» گفت که می خواهم تنها وضع را تحلیل کنم. اگرچه صحبت های او، ترتیب و قاعده داشتند، ولی باوجود آن، تحت تاثیر پندارها و احساسات قومی قرار داشت. بحثش تا اندازه ای کوتاه بود. نماینده گان کشور های شرق میانه با دقت به حرف هایش گوش می دادند. نماینده ی اسرائیل، خوب متوجه بود. بعد از او، آقای پروفسور «ولت» صحبت کرد. او تحلیلش در باره ی افریقای شمالی را ارائه کرد و گفت: اکنون بسیاری از کشور های افریقای شمالی، روابط خوبی با امریکا دارند. همکاری های دوجانبه در بخش های مختلف، دیده می شوند.

پروفسور «ولت» اضافه کرد: کشور های افریقای شمالی به خاطر خطرات و چالش هایی که با آن ها روبه رو هستند، علاقه دارند با امریکا همکاری های خوب داشته باشند.

بحث افریقای شمالی برای من و اکثر اشتراک کننده گان، بسیار جالب نبود. بنا بر این، یادداشت زیادی نگرفتم.

پس از صحبت های پروفسور «ولت»، بلافاصله دست های زیادی به خاطر پرسش ها بلند شدند. اکثر پرسش ها متوجه پروفسور «مختاری» بودند که در باره ی ایران، توضیح داده بود.

اگرچه در ردیف اول بودم، ولی پیش از من، نماینده ی اردن از پروفیسور «مختاری» پرسید: شما گسترش فرهنگی را حق ایران می دانید! آیا برای سایر کشور ها نیز این حق را می دهید تا فرهنگ خود را به ایران گسترش دهند؟ پروفیسور «مختاری» به این پرسش، پاسخ درستی نداد. او گفت که خواست فرهنگ ایرانی را مردم مطرح می کنند. او به مثال هندوستان اشاره کرد که در آن جا، دوره ی خوب ادبیات پارسی (دری.م) گذشته است. از یک پروفیسور هندی نامبرد که اشعار پارسی (دری.م) را از حفظ داشت و خواهان کتاب های شاعران پارسی گو بود.

نوبت من رسید. به پروفیسور «مختاری» گفتم که باید به معنی مداخله و گسترش، آگاه باشیم. به اشتراک کننده گان سمینار گفتم که همسایه ها به نیات، دوستی و دشمنی آنان خوب آگاه اند.

ایران، همسایه ی ماست. برای همین بیش از هر کسی به نیاتش واقفیم. این کشور هم اکنون در این بخش هایی در افغانستان، سیاست گسترش و مداخله را تعقیب می کند. مثلاً:

۱- در بخش زبان و فرهنگ: همین اکنون پنج تلویزیون و شصت و یک نشریه در افغانستان نشرات می کنند. اکثراً به زور پول ایران، دوران دارند. ایران می خواهد افغانستان را تحت سلطه ی فرهنگی و زبانی خود در آورد.

۲- در بخش مذهبی: ایران نه تنها به نام مذهب در افغانستان، احزاب می سازد، بل در شهر کابل یک «قم» دوم را به وجود آورده که بیش از پنجاه میلیون دالر را بر آن، هزینه کرده است.

افغانستان یک کشور سنی مذهب است، ولی ایران می خواهد مُعضلات شیعه و سنی را در آن دامن بزند.

۳- در بخش اقتصاد: در نظر است نفت و گاز ترکمنستان را از راه افغانستان، توسط پایپ لاینی به پاکستان و آسیای جنوبی، انتقال دهند. ایران همیشه با این پروژه مخالفت کرده و می کند. همین اکنون در جست و جوی منافع خویش در بازار افغانستان است.

۴- در بخش سیاست: ایران می خواهد در افغانستان، حکومت مذهبی دلخواهش را تحمیل کند یا خواهان حکومتی ست که خواسته های ایران را بپذیرد. این کشور همیشه در راه ایجاد یک حکومت مرکزی نیرومند در افغانستان، دشواری هایی را آفریده است.

۵- در بخش نظامی: ایران پیش از حکومت طالبان، به گروه های گوناگون مخالف، کمک های نظامی می کرد. در حاکمیت طالبان، به گروه های مخالف آنان کمک می فرستاد. پس از طالبان، اسنادی وجود دارند که به طور مخفی به طالبان، کمک می فرستد. آیا به چنین فعالیت هایی نمی توانیم مداخله بگوییم؟

صحبت های من بالای پروفیسور «مختاری»، خوش نیامدند، ولی از وضعیت اشتراک کننده گان واضح بود که همه لذت بُردند. دلیل این بود که ایران گرایی پروفیسور «مختاری» به وضاحت قابل مشاهده و بیان علمی اش تحت تاثیر احساسات ملیتی قرار داشت.

پروفیسور «مختاری» در مورد پرسش های من، پاسخ های تفصیلی و قناعت بخش ارائه نکرد. تنها افزود: نشریه هایی که به کمک ایران نشرات می کنند، مورد نیاز هستند! او این سو و آن سو صحبت هایی کرد و طفره رفت.

سایر اشتراک کننده گان نیز از پروفیسور «مختاری»، پرسش هایی کردند. وضع او بسیار خوب به نظر نمی رسید. بنا بر این، گرداننده ی جلسه گفت: پرسش های دیگر تان را با پروفیسور «جیوجاتی»، مطرح کنید! در این هنگام،

«سنجر» صّاحب رو به من گفت: صحبت های شما مطابق مشی دولت ما نیستند! از حرف او خوشم نیآمد. گفتم: این یک سمینار علمی است! جای صحبت سیاسی نیست. باید واقعیت گفته شود. می ماند صحبت آن. من و شما و هر سه تنی که به این جا آمده ایم، هیچ کدام نماینده ی دولت نیستیم. نه تو نماینده ی دولت استی، نه من! اما اگر تو بتوانی نماینده گی کنی، من هم می توانم و «انگار» صّاحب نیز. درست نیست صحبت های یکدیگر را رد کنیم. تو نسبت به من در کدام پُست حساس تر، کار نمی کنی! برای من، منافع ملی افغانستان بسیار مهم هستند، نه رژیم ها. منظورم این است که اگر بر سخنان من تبصره ی بی جا کردی، مجبور خواهم شد در برابرت موضع بگیرم. با وجود آن، دل «سنجر» صّاحب طاقت نیآورد و دستش را بلند کرد. نوبتش رسید. خود را طبق روال، بار دیگر معرفی کرد که رییس دفتر سیاسی ریاست جمهوری استم!

در واقع «سنجر» صّاحب در دفتر مقام ریاست جمهوری که ریاست آن را آقای محمد عمر داوودزی بر عهده دارد و در آن، چند ریاست دیگر به نام زیر مجموعه وجود دارند، در دفتری به نام «ریاست سیاسی»، مسوول است. وی از آن جایی که بر نزاکت های سیاسی به خوبی آگاهی دارد، با استفاده از مقامش، به نفع خود و حزبش، استفاده های خوبی می توانست. او گفت: ما به شمول ایران با سایر همسایه گان خود نیز خواهان روابط خوب هستیم! وقتی میان همسایه گان، فراز و نشیبی به وقوع می پیوندند، به این معنی نیستند که خواهان روابط خوب نباشیم. سخنان «سنجر» صّاحب به همین اندازه کوتاه بودند. بالای آن ها تبصره نکردم. صحبت هایش زبانی نداشتند. بعد نماینده ی اسرائیل، جیرمی ایسشروف از پروفیسور «جیوجاتی» پرسید: شما در باره ی جنجال اسرائیل و سوریه بر سر بلندی های گولان سخن زدید،

ولی من می گویم که این، مسئله ی ساده نیست! مشکلات دیگری هم وجود دارند. پروفیسور نامبرده گفت: من نگفتم که این مشکل به زودی حل می شود، ولی این ها موضوعاتی اند که نفع هر دو کشور در آن ها نهفته است. امکان دارد آن ها را به هم نزدیک کنند.

از پروفیسور سوری در باره ی شرق میانه، پرسش های زیادی شد. او به نوبت به آن ها پاسخ گفت. بالای سیاست های یک جانبه ی امریکا نیز انتقادات شدیدی شدند که همیشه جانب اسرائیل را می گیرد. بعداً در باره ی روابط کشور های افریقای شمالی و امریکا نیز پرسش هایی صورت گرفتند.

زمان نشست رو به پایان می رفت. ساعت ۱۲:۳۰ برای صرف غذا رفتیم. وقتی از تالار بیرون شدیم، چند تن از نماینده گان کشور های عربی برایم آفرینی دادند. آنان گفتند پرسش های خوبی کردی! دیدگاه تمام آنان این بود که در سخنان پروفیسور «مختاری»، جانبداری از ایران، حس می شد. پس از صرف غذا، دوباره به تالار برگشتیم.

در این نشست، بحث هایی در باره ی افغانستان و آسیای جنوبی، شامل بودند. سخنرانان این نشست، عبارت اند از:

- ۱- علی احمد جلالی، وزیر پیشین داخله و پروفیسور کنونی مرکز «نیسا».
- ۲- دکتور رابرت باگوس که بالای کشورهای آسیای جنوبی، بحث می کرد.

در آسیای جنوبی، کشور های افغانستان، پاکستان، نپال، هندوستان، سریلانکا، میانمار، بوتان و بنگلادیش قرار دارند.

وزیر پیشین داخله ی افغانستان و پروفیسور کنونی مرکز «نیسا»، علی احمد جلالی به سخنانش آغاز کرد: اخباری که از افغانستان می رسند، با تاسف،

خوش نیستند. وقتی حادثه ای صورت می گیرد، اخبار منفی نیز از آن شکل می گیرند. به این گونه، اخبار - ناخوشایند هم می شوند.

«جلالی» صاحب گفت: افغانستان زمان طالبان، مانند حکومت «پالپات» در کمبودیا بود، ولی اکنون شاهد پیشرفت های زیادی ست. در بخش صحت، آموزش و پرورش، انتخابات، پولیس و غیره، دست آورد هایی وجود دارند. در گذشته (منظور حکومت طالبان است. م) در تمام کشور، تنها یک رادیو وجود داشت، ولی اکنون بیش از صد رادیو فعالیت می کنند.

وقتی خبرنگار بودیم، اخبار منفی را نشر می کردیم. اخبار خوب نشر نمی شدند. در سال ۲۰۰۴م که وزیر داخله ی افغانستان بودم، چهار هزار مرکز ثبت نام و رایدهی وجود داشتند. این روند را پنجصد خبرنگار، نظارت می کردند. هیچ خطری روی نداد. خبرنگاران می گفتند: «هیچ قصه ای نبود!» (یعنی عاری از خشونت بود. م)

وقتی دیدگاه های خبرنگاران و حکومت را مقایسه می کنیم، پیشرفت ها باعث می شوند اخبار منفی، حاشیه یی شوند. یک مثال ارائه می کنم: شاهره کابل - کندهار اعمار شد. مسافه ی بیست و پنج ساعت به پنج ساعت تقلیل یافت، ولی در قسمت امنیت، پیشرفت زیادی صورت نگرفت. حالا مردم به خاطر مُعضلات، استفاده ی زیادی از این شاهره نمی توانند.

وقتی اوضاع افغانستان را تحلیل می کنیم، تحت تاثیر افکار خاص، قرار می گیریم. بیابید در رابطه به موضوع، از یک افسانه آغاز کنیم:

افرادی نظر می دهند که کشمکش در افغانستان، یک موضوع قومی ست. این جنگ یک جنگ قومی می باشد. در واقع، این نظر بسیار نادرست است. در افغانستان پشتون، تاجک، اوزبیک و دیگران زنده گی می کنند، ولی افغان، هویت تمام آنان است.

در زمان تجاوز روس ها بر افغانستان، شمار زیاد افغانان به کشورهای همزبان رفتند، اما زمانی که بازگشتند، حس افغانی آنان نیرومندتر از گذشته بود. در طول تاریخ، افغانستان در شرق و سوریه در غرب، بر سر راه های بزرگ قرار داشتند. دو هزار و سیصد سال پیش، اسکندر به بگرام آمد. در زمان تجاوز شوروی، بگرام- مرکز آنان بود. امروزه مرکز نظامیان امریکایی است، ولی افغانان در آن جا همیشه یک جا زنده گی کرده اند.

در زمان جنگ های داخلی، گروه های قومی وجود داشتند، ولی تنها در کابل نبرد می کردند. گروهک هایی هم وجود داشتند که سربازان شان از یک قوم و فرماندهان شان از قوم دیگر بودند.

مُعضل شوروی ها این بود که می خواستند افغانستان را تصرف کنند، اما اتحاد بین المللی، رژیم مورد نفرت مردم را سقوط داده است. شاید برای تان شگفت باشد که در این نبرد، ۱۵۰ سرباز امریکایی اشتراک کرده بودند. هفت سال پیش در زنده گی مردم، تغییر رونما شد، ولی بعداً مُعضل قربانیان ملکی به وجود آمد. با وجود این، مردم همچنان خواهان نیروهای بین المللی هستند، اما نه همانند ضرورتی که در سال ۲۰۰۱م بود.

مشکل افسانه یی دیگر:

نظر دیگر این است که افغانان، گویا خواستار زنده گی قبیله یی اند. این نیز درست نیست؛ زیرا حکومت در طول جنگ های گذشته، فاقد ظرفیت بود. به این دلیل، مردم دوباره به زنده گی سنتی رو آوردند.

در سال ۲۰۰۱م، نیروهای بین المللی از بالا شروع کردند. «کرزی» می خواست کابینه را انتخابی بسازد، اما برعکس شد. کابینه، «کرزی» را انتخاب کرد.

مهم این است که حکومت باید ظرفیت هایش را بلند ببرد تا بتواند نیاز های اولیه ی مردم را برآورده سازد.

واقعیت ها:

جنگ بیست ساله، افغانستان را تباه کرده است. بازسازی ادامه دارد، ولی سریع نیست. اگر با عراق مقایسه کنیم، تفاوت هایی به مشاهده می رسند. افغانستان از نظر مساحت، چهل درصد بزرگ تر از عراق و نفوسش پنج میلیون بیشتر از عراق می باشد.

افغانستان به تناسب عراق فقیر و نسبت به آن، از سرمایه گذاری های اندکی بهره برده است. ایده ی بازسازی افغانستان، بعداً برای دنیا به وجود آمد. در نخست، هدف این بود تا طالبان از صحنه کنار زده شوند. تشکیل دولت و بازسازی، مسایل حاشیه یی بودند. کسی فکر نمی کرد طالبان و القاعده، زود سقوط کنند.

همه، افغانستان را محل قربانی و سقوط می دانستند. وقتی حکومت طالبان در دو ماه سقوط کرد، دنیا متوجه شد و بازسازی را آغاز کرد، اما حاصل آن خوب نبود. چند مورد بسیار مهم اند که باید به آن ها توجه شود:

- مبارزه علیه دهشت افکنان

- بازسازی

- تشکیل حکومت

مبارزه علیه دهشت افکنان:

این، یک مبارزه ی پیچیده است. به طور نمونه، زمانی به خاطر یک تروریست، بالای یک روستا بمبارد می شود. مردم عام زیان می بینند. این در حالی ست که تروریستان به همکاری مردم، بسیار نیاز دارند. در این مورد،

نیرو های بین المللی از یک فرماندهی واحد، بهره مند نیستند. باید که روی آن غور شود:

- سیاست، استراتژی یکی باشد، نه تاکتیکی (شگردی).
 - سیاست، بلندمدت باشد، نه کوتاه مدت.
 - باید دارای استراتژی مشترک باشد، نه جدا و مجزا.
 - مشکل باید به سطح منطقه بررسی شود، نه افغانستان به عنوان یک مشکل.
- «جلالی» صاحب ضمن سخنانش اضافه کرد که برای بهتر ساختن مناسبات میان مردم و حکومت، تامین امنیت، کار خوبی ست که فرصت ها را برای ارائه ی خدمات، به هر گوشه ی کشور، میسر می سازد.
- پس از پروفیسور «جلالی»، نوبت به پروفیسور دیگر امریکایی، دکتور رابرت باگس رسید. او بحث های خویش را در باره ی پاکستان، آسیای جنوبی و سایر کشور ها سمت داد.



پروفیسور «باگس» گفت: مشی رسمی امریکا در باره ی پاکستان، از سوی رییس جمهور «اوباما»، بیان شده است، ولی چیزی را که در این جا می گویم، نظر شخصی من است.

پاکستان برای ما بسیار مهم می باشد؛ زیرا با خطرات مختلفی مواجه است. هر روز آگاه می شویم که رویدادی در آن جا واقع شده است. نه تنها حمله های تروریستی، عام شده اند، بل گونه های دیگر آن ها رُخ می دهند.

دشواری تنها در یک منطقه نیست. همه جا دچار مُعضل است. هر کشوری که وضع کنونی پاکستان را می داشت، برایش گران تمام می شد. پاکستان، مشکلات زیادی دارد. به لحاظ اقتصاد، ضعیف است. کالاها در آن جا گران اند. بی کاری زیاد است. مشکلات سیاسی نیز وجود دارند. دو حزب بزرگ با یکدیگر در تضاد اند. در قسمت تنفیذ قانون نیز دچار مُعضل می باشد. در باره ی سلاح های هسته یی آن، نگرانی هایی وجود دارند. پاکستان ها به خاطر تنظیم امور، نیاز دارند زمام را خود به دست گیرند. پروفیسور نامبرده پس از پاکستان در باره ی هند به سخن آغاز کرد: در طول چند سال گذشته، رشد اقتصادی آن سریع بود، ولی با گذشت هفت سال، کند شده است.

از نظر امریکا، هندوستان - همکار استراتژیک ماست. بحر هند برای امریکا دارای اهمیت بسیار می باشد. به لحاظ اقتصاد و سایر امور، امریکا می داند هندوستان، کشوری ست که نه متحد است و نه قابل مهار، ولی وقتی به وضع داخلی هندوستان می نگریم، در حال تغییر است. احزاب جدید سیاسی و قومی در حال شکل گیری هستند. امکان دارد در آن جا یک اداره ی ائتلافی به میان آید.

تعقیب روابط و امور خارجی، تنها وظیفه ی وزیر اول (صدر اعظم) نیست، بل دیدگاه کل اعضای ائتلاف، حایز اهمیت می باشد. در باره ی مشکلات هندوستان و پاکستان گفته آید که پس از رویداد ممبی، روابط این دو کشور بسیار ناگوار شده اند، ولی آرزو داریم بهتر شوند. پاکستان باید آگاه شود که کاسه ی صبر هند، لبریز شده است. اگر حمله ی دیگری بر هند صورت گیرد، امکان دارد به نبرد نظامی تمام عیار بیانجامد. این وضع برای امریکا، نگران کننده است. می کوشیم اوضاع را مهار کنیم.

دکتور «باگس» افزود: می خواهم به بعضی از کشور های کوچک آسیایی، اشاره کنم. این کشور ها کوچک اند، ولی از اهمیت زیادی برخوردار می باشند.

بنگلادیش، ۱۳۰ میلیون نفوس دارد. سریلانکا ۳۰ میلیون و بوتان ۶۰۰ هزار. نفوس بعضی از این کشور ها زیاد و از شمار دیگر، اندک است. وضع آن ها بسیار پیچیده می باشد. میان رهبران ملکی و نظامی آنان، مُعضلاتی وجود دارند.

نیپال دارای حکومت شاهی بود، البته شاهی مطلقه. در آغاز، هندوستان به وی کمک می کرد تا دروازه های خود را به روی دنیا بگشاید. دارای سیستمی بود که از فراز به نشیب می رفت. احزاب سیاسی در همین وضع آن شکل گرفتند. از سوی هند بالای شاه، فشار های زیادی وارد شدند. مردم، مظاهره کردند. حاصل آن به میان آمدن یک پارلمان بود، اما ماویستان از این وضع استفاده کردند. آنان در سال ۲۰۰۱م، پادشاه و خانواده اش را از قدرت برکنار کردند و به قتل رساندند.

ولیعهد نیپال، خواهان مردمسالاری نبود. پارلمان را منحل کرد. توام با آن، هرج و مرج سراسری کشور ظهور کرد. در این هرج و مرج، سیزده هزار تن کشته شدند.

احزاب سیاسی نیپال با ماویستان به موافقه رسیدند. ماویستان از اکثریت برخوردار نبودند، ولی کثرت نسبی را به دست آوردند. پنداشته می شود که پیشرفت و توافقی به میان آمده، اما نگرانی هایی وجود دارند. اکنون ماویستان مسلح اند و می پندارند که انقلابی اند و مردم را می آزارند. مردم می خواهند بر ماویستان فشار بیاورند تا وعده های خویش را عملی بسازند و قدرت را به مردم بسپارند.

بنگلادیش با نیپال تفاوت دارد. در آن جا، احزاب سیاسی به خاطر قدرت مبارزه می کنند. نقش اردو مهم است. گاهی اوضاع طوری می شوند تا مردمسالاری با خطرات و چالش ها مواجه شود.

سریلانکا در سال ۱۹۴۷م، استقلال خود از بریتانیا را به دست آورد. سالیان زیادی ست که میان حکومت و بیرهای تامیل، جنگ جریان دارد. حقوق بشر و مردمسالاری آن با مُعضلاتی مواجه اند.

بوتان تا سال ۱۹۷۰م یک کشور وابسته بود. نفوس اندکی دارد. در آن جا دشواری هایی رونما می شوند. بعضی کشورها در امور آن مداخله می کنند. مالدیف، ۱۲۰۰ جزیره دارد. در این جا نیز مردمسالاری با مشکلات و سد هایی مواجه است.

پروفیسور «باگس» در اخیر نتیجه گرفت: با در نظر داشت مشکلات داخلی کشور های آسیای جنوبی، مشاهده می شود که مردمسالاری در آن ها تحت فشار است.

بعد از سخنرانی های پروفیسوران، نوبت پرسش ها رسید. از پروفیسور «باگس» در باره ی بعضی کشور های جنوب آسیا، مانند سریلانکا، بوتان و نیپال پرسش هایی صورت گرفت. به ویژه در باره ی مداخله ی هندوستان در نیپال. پروفیسور «باگس»، پاسخ های دیپلماتیک داد. بعضی از علی احمد جلالی در باره ی افغانستان، پرسیدند. مهمترین آن ها عبارت اند از:

نماینده ی یک کشور عرب پرسید (او هنگام پرسش، خود را معرفی نکرد): به استثنای «بچه ی سقا»، تمام پادشاهان افغانستان، پشتون بودند. اگر در آینده، یک غیر پشتون پادشاه شود، کشاکش های افغانستان، بیشتر نمی شوند؟

اشتراک کننده ی دیگر پرسید آیا طالبان در روند سیاسی، داخل خواهند شد؟

نظام احمد به نماینده ی از بنگلادیش گفت: طالبان باید تشویق شوند تا به روند سیاسی پیوندند!

طارق چوهدری، نماینده ی پاکستان پرسید: گفتید که در کنار زدن طالبان، شمار اندک سربازان یا ۱۵۰ تن اشتراک کرده بودند. در حالی که امریکاییان روی افغانستان، میلیون ها بمب ریخته اند. آنان از سلاح های بسیار سنگین و قوی استفاده کرده اند. و چرا شما جنگسالاران را در حکومت جا دادید؟ افزون بر پرسش های بالا، چند پرسش دیگر نیز مطرح شدند، اما مهمترین ها همان ها بودند.

«جلالی» صاحب به هر پرسش، جدا گانه پاسخ نگفت. او در یک سخن، به همه پاسخ گفت. وی پیرامون پادشاه غیر پشتون، اضافه کرد: این، درست نیست که در افغانستان کی از کدام قوم است؟ همین که افغان باشد، کافی ست. مردم از حکومت، خدمات می خواهند تا نیاز های زنده گی شان را بر آورده سازند. با وجود این، اگر رییس جمهور افغانستان، یک پشتون باشد، بهتر است. او در باره ی شراکت سیاسی طالبان در قدرت گفت: مهم این است که طالبان در آغاز بسیار نیرومند نبودند- مانند حالا که استند. به این دلیل در مناطقی که در آن جاها بیشتر ظاهر شده اند، خدمات اجتماعی و عمرانی درست صورت نگرفته اند. دست اندر کاران حکومتی، برخورد درستی با مردم نداشتند. پولیس ملی وجود نداشت تا امنیت مال و جان مردم را نگه دارد. بنا بر این، خلای قدرت به میان آمد. طالبان از این خلاء به خاطر فعالیت های خود استفاده کردند. دیگر این که مردم برای حفظ جان خود

مجبور اند با مخالفان مسلح، مخالفت نکنند. اگر پولیس و نیروهای دولتی بتوانند امنیت مردم را تامین کنند، چنین وضعی به میان نمی آمد. در باره ی شمولیت طالبان در روند سیاسی باید گفته شود که اگر به مردم، خدمات اجتماعی ارائه شوند، پروژه های عمرانی آغاز یابند، کار و مصروفیت به میان آید، آنان تحت نفوذ طالبان نمی آیند؛ اما در کنار آن، اجرای پروژه های اقتصادی و افزایش توان نیروهای اردو لازم اند، زیرا مشکلات همیشه آن گونه نیستند که تنها راه حل سیاسی داشته باشند. اگر هر دو جانب روی مسایل سیاسی، دچار مشکل باشند، در این صورت نیاز به یک نیرو دیده می شود.

از سخنان علی احمد جلالی واضح بود که حامی یک راه حل مشترک سیاسی و نظامی است. او در پاسخ به نماینده ی پاکستان گفت: هدفم از بیان شمار اندک سربازان، این نبود؛ زیرا نه تنها کشور های خارجی، مخالف طالبان بودند، بل مردم نیز با آنان مخالفت می کردند.

طالبان به زور سلاح بر مردم حکومت می کردند. در آن زمان نیز در مقابل طالبان، مخالفت های مسلحانه وجود داشتند. دیدید که شهر های بزرگ در مدت کوتاه سقوط کردند. طالبان در روستاها و دهکده ها پراکنده شدند. «جلالی» واضح ساخت که اگر مخالفت های داخلی ضد طالبان، صورت نمی گرفتند، به زودی دچار شکست نمی شدند.

این جلسه در ساعت دو و نیم شب، به وقت محل، پایان یافت. بعد از وقفه ی چای، برای کار گروهی رفتیم.

کار گروهی طبق معمول با مدیریت پروفیسور «مختاری» آغاز شد. تمام آن ها تحت نظر مدیر گروه، آغاز می شدند. موضوعاتی که در طول بحث ها مطرح می شدند، مورد تدقیق قرار می گرفتند. این روند برای کسانی که

هنگام جلسه ی عمومی، فرصت سخنرانی یا پرسش نمی یافتند، زمینه ی بحث و حرف را میسر می ساخت.



در این نوبت کار گروهی، بر نقش عربستان سعودی، مصر و امارات متحده ی عربی در کشاکش های شرق میانه، بحث شد. روی مسئله ی اسرائیل و فلسطین، همه جانبه سخن رفت. به نقش ایران در منطقه نیز اشاره می شود. در باره ی مسئله ی افغانستان، همچنان پرداخته شد.

اشتراک کننده گان در باره ی مسئله ی افغانستان، روشنی انداختند، ولی من روی تجاوزات بزرگی که پس از آمدن امریکاییان به افغانستان صورت گرفتند، بحث کردم. در این بحث، به آن ها انگشت نهادم:

- یک گروه جنگ طلب، جای گروه دیگر را گرفت. به این معنی که بدیل خوب به وجود نیامد.

- نقش و مداخله ی ایران در امور افغانستان، بیش از حد شده است.

- به جهان عرب، به ویژه به عربستان سعودی، نقش مناسبی داده نشده است.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۸۳ /

- تعدی دیگر این بود که بالای جنگسالاران اعتماد شد. این روند تاکنون ادامه دارد.

تهدیدات بزرگ افغانستان، کدام هایند؟:

- جنگسالاران

- طالبان

- اهل مواد مخدر

- فساد اداری

کار گروهی نزدیک به یک ساعت ادامه یافت. در ساعت ۶:۱۵ به سوی هوتل، روانه شدیم.

روز سوم سمینار

تاریخ ۲۶ فبروری، صبح پنجشنبه، طبق روال، در وقت معین از هوتل به سوی سمینار، حرکت کردیم. چند دقیقه ای در راه، مُعضل ترافیکی به وجود آمد، ولی در آن جا، بسیار طول نمی کشد. راه بسیار گشاد است.

در وقت معین، به سمینار رسیدیم. اکنون تمام اشتراک کننده گان با یکدیگر به خوبی آشنایی به هم رسانده اند. در طول راه بحث، مزاح و شوخی گرم بود.

امروز، دکتور دبلیو. ام. جی اولسن که از پروفیسوران مرکز استراتژیک نیسا است، روی حکومت امریکا و ساختار سیاسی آن صحبت کرد. رهنمای سمینار نیز حضور داشت، ولی ایملی مایکل لیومان سخنران بود. او هم پروفیسور این مرکز است.

پیش از این که دکتور «اولسون» به سخن بیآغازد، مایکل لیومان، برنامه را تشریح کرد. او در رابطه به برنامه های بعدی آگاهی داد و اضافه کرد فردا دفاتر شورای امنیت را مشاهده و در آن جا با بعضی از مسوولان، گفت و گو خواهیم کرد.

دکتور «اولسون» به سخن آغاز و به دو نکته اشاره کرد:

۱- تاریخ امریکا

۲- مسایل امنیتی

او وضع اداری هفتاد سال پیش حکومت امریکا را تشریح کرد و گفت: من و سایر مردم نمی دانیم که امریکا، شکل کنونی خود را چه گونه به وجود

آورد؟ اکنون نیز بسیاری از مردم نمی دانند شکل کنونی، چه گونه ایجاد شده است؟

دولت امریکا، سه بخش دارد. در راس آن، کسی قرار ندارد. دولت، رهنا ندارد، زیرا از سه بخش به وجود آمده است. تمام اعضای انتخابی دولت ۶۰۰۰ و از شورای ملی ۵۵۶ تن می شود.



صرف نظر از اعضای شورای امنیت، اگر بخواهیم از ساختار دولت آگاه شویم، باید به آغاز برگردیم.

در سال ۱۷۸۷م، نخستین قانون اساسی امریکا، تدوین شد. آن هنگام تمام جمعیت امریکا ۴,۱۵ میلیون بود، ولی نفوسی کنونی ما، ۳۰۰ میلیون می باشد. در آن زمان، مساحت امریکا، ۲ میلیون کیلومتر بود. بیشترین بخش های آن در دست بریتانویان قرار داشت. به این معنی که یک حکومت مستقل نبود. با گذشت زمان، مردم در برابر بریتانویان قیام کردند. در نخست ۱۳ ایالت با هم متحد شدند، ولی نمی دانستند حکومت مرکزی یا ملی را چه گونه بسازند؟ این برای آنان یک مشکل بزرگ بود.

در آغاز فکر کردند سیستم پارلمانی درست کنند. آن هنگام، تمام قدرت با کانگرس بود که دست بالایی بر قضاء داشت. حکومت، شکل ایالتی اختیار کرد و مرکزیت آن بسیار ضعیف بود. همان هنگام نشستی را تشکیل دادند که باید یک حکومت نیرومند مرکزی به وجود آید. اعلام استقلال کردند.

در این اعلام آمده بود که ما با اشتراک شهروندان، حق داریم حکومت خویش را تشکیل دهیم. این حق را آفریده گار، قایل شده است. در قانون اساسی، تصریح شده بود که حکومت های ایالتی در نظر گرفته شده اند. حکومت مرکزی از سال ۱۶۰۷م الی ۱۶۱۹م، مستعمره ی ایالت ویرجینیا بود.

در آن عصر تمام ایالات، مستعمره بودند. آن ها حکومت های محلی داشتند. اساسات قانون اساسی، همین گونه گذاشته شدند. اکثر مسوولان ما انتخابی اند، زیرا حق انتخاب را همیشه باید مردم داشته باشند.

اکنون دولت ما چهار پله دارد. یک پله ی آن مردمی می باشد. در قانون اساسی آمده است: «ما مردم امریکا استیم!» بر این اساس، خاستگاه قدرت و مشروعیت، مردم است.

هرچند حکومت امریکا، جوان است، ولی به لحاظ حکومتداری، قدمت دارد.

بار دیگر به دیروز و وضع گذشته بر می گردیم. قانون، چه گونه درست شد؟ مردم در آغاز می پنداشتند که در برابر حکومت، باید خاستگاهی وجود داشته باشد تا آن را مهار کند. به خاطر تغییر مواد قانون اساسی، باید سیستم پیچیده ای به میان آید. دولت باید نیروهای مجزا و مشترک داشته باشد. مردم، فکر می کردند اگر حکومت از مهار شان بیرون رود، امکان دارد شکل مخرب را اختیار کند.

قانون اساسی ما به سه نکته انگشت می نهد: نیروی قانونگذار، اجرایی و قضایی.

ماده ی اول قانون اساسی، کانگرس را به وجود آورد. آن هنگام اندیشه ای وجود داشت که آیا رهبر حکومت، حیثیت شاه یا پیشوا را داشته باشد؟

کانگرس، نیروی مردم بود. برای همین، میان نیروی قانونگذار و قضایی، کشاکش همیشه گی وجود دارد که تاکنون ادامه یافته است.

قانون اساسی، اشاره ای به احزاب سیاسی نداشت، ولی اکنون دو حزب بزرگ وجود دارند. این یک میکانیسم است. آن هنگام در پارلمان، اشاره ای به کمیسیون های گوناگون نشده بود، ولی اکنون مختلف اند. در مورد آن ها فکر می شود که ابزار موثری جهت استفاده از حکومت اند تا از سوی مردم مهار شوند.

قانون اساسی می گوید: «این، حق مردم است تا از حکومت شکایت داشته باشند، به کانگرس بروند و قانون را تعدیل کنند.» این اندیشه در گذشته نیز وجود داشت. اگر یک بخش دولت نیرومند شود، بخش دیگر، ضعیف خواهد شد.

لابنگ (رابطه) راه دیگری ست که کانگرس را وامی دارد در قوانین تغییر بیاورد.

سرمایه یا بودجه در دست کانگرس است. وقتی مالیات جمع آوری می شوند، در اختیار کانگرس قرار می گیرند. دولت، بودجه ی سالانه را به کانگرس پیشکش می کند که از سوی آن، منظور می شود.

هفته ی بعد به کانگرس می روید. آن جا را از نزدیک مشاهده خواهید کرد. بعد پروفیسور مایکل لیمن که سخنان این سمینار نیز بود، سخن راند. او اوضاع کنونی امریکا را تشریح کرد و گفت: روز سه شنبه، سخنرانی رییس جمهور «اباما» در کانگرس را شنیدید! من نیز شنیده ام. همچنان قسمت هایی از سخنرانی او را یادداشت کرده ام. در این جا روی آن ها سخن خواهم گفتم.



در قانون اساسی ما، تصریحات زیادی بر نقش حکومت شده اند؛ چه نقشی را داراست و چه نقشی را باید داشته باشد؟ این مناقشه در گذشته بسیار وجود نداشت.

در کشور های امپریالیستی پیشین در باره ی مرزها، مالیات و زنده گی روزمره ی مردم، بحث های زیادی شده اند. در آن زمان نیز همه دیدگاه واحد نداشتند. در هر فرصت بالای نقش حکومت، سخن می رفت. این بحث ها پایان نیافته اند و تا اکنون ادامه دارند.

در سال ۱۹۳۳م- از زمان «روزولت» تاکنون، در قانون اساسی، تغییراتی وارد شدند. وقتی به کانگرس مراجعه کردند، قانون اساسی، دچار تغییرات می شود، ولی هرگونه تغییری که وارده شده اند، در کُل به خواست مردم بوده اند.

در امریکا، سرمایه و اقتصاد، بی نهایت مهم می باشند. به خاطر انتخابات، به پول زیادی نیاز است.

پیش از آخرین سخنرانانی «اوباما»، محبوبیت او ۶۳ درصد بود، ولی به خاطر جاذبه ی سخن، هشتاد درصد شد. وضع واژه ها، بحث ها و روش های ادای او باعث شدند در آخرین سخنرانی، به محبوبیت اش افزوده شود. او در سخنانش، نه تنها به دیموکراتان، بل به تمام مردم، وطنپرستی مثبت را آشکار ساخت؛ نوعی که عاری از تنگ نظری بود. او واژه هایی را به کار بُرد که دیموکراتان و جمهوری خواهان، هر دو کف زدند.

جمهوری خواهان بیشتر بر مسوولیت های فردی، تاکید می کردند، ولی «اوباما»، واژه هایی را به کار بُرد که آنان می توانستند از آن ها تعبیر خود را داشته باشند.

پروفسور اضافه کرد: جوانی از میان جمهوری خواهان می گفت: «احساس می کنم چیزی را که می خواستم در سخنان «اوباما» وجود داشت.» پروفسور مایکل لیمن ادامه داد: مردم، خواهان حکومتی اند که با انرژی باشد و اقتصاد بازار را بهتر بسازد. اعتماد عامه بسیار مهم است. مسئله ی سرمایه گذاری نیز ارزشمند می باشد. همچنان نمی شود به سخنان سیاستمداران، اعتماد زیادی کرد. مردم بر آنان بی باور اند. روابط احزاب داخلی نیز ارزنده است. مشکلات و اختلافات، نه تنها میان دو حزب بزرگ، بل میان اعضای ولسی جرگه و رهبران بزرگ، وجود دارند. نانسی پلوسی، رهبر کانگرس، و مخالفان آنان همچنان اختلافاتی دارند. بعضی از نماینده گان می گویند که ما از بارک اوباما، نماینده گی نمی کنیم! ما می خواهیم فقط نماینده ی مردم باشیم. سخنان خود را کوتاه می کنم.

بعضی می گویند سخنرانی رییس جمهور، ۹۳ درصد بر مسایل داخلی و ۷ در صد بر مسایل خارجی، تمرکز داشت. جمهوری خواهان می خواهند از همین موضوع نفع ببرند که چرا «اوباما» توجه اندکی بر سیاست خارجی کرده است؟

ولی اکنون برای مردم امریکا، مسایل داخلی بسیار مهم اند. اصطلاح نبرد ضد تروریسم، کم استفاده شد. همچنان اصطلاحات امنیت افغانستان و عراق، کاربرد داشته اند.

به سه تریلیون دالر نیاز است تا «اوباما» پس از انتخابات بر اولویت ها هزینه کند.

«اوباما» در سخنرانی خویش در باره ی آموزش و پرورش، خدمات صحی، انرژی و سایر بخش های اجتماعی هم صحبت کرد. به خاطر تمام آن ها نیازمند پول است.

استفاده از انرژی، بسیار مهم می باشد. برای بازچارج (احیای انرژی) نیازمند سیاستگذاری است.

تعریف دوباره ی دشواری های عراق و ایران و موضوعات دیگر نیاز است تا بر اساس آن، سیاست خارجی اعمال شود.

کسانی که به اداره ی جدید آمده اند، همه افراد با تجربه می باشند، ولی نباید خیلی زود قضاوت کنیم، زیرا این اداره بسیار جوان است. پس از او، پروفیسور «اولسن» به شوخی گفت: من تاکنون موفق نشده ام کانگرس را تعریف کنم، اما اگر برای شما ذهنیتی ایجاد می کردیم، موفق شده بودیم. حالا هر پرسشی که دارید، مهربانی! در خدمت هستیم.

اشتراک کننده ای پرسید: گفتید که حکومت از طریق لابنگ (واسطه) می تواند بر کانگرس تاثیر گذار باشد! آیا این تاثیر بر زنده گی مردم، مثبت است یا منفی؟

اشتراک کننده ی دیگر پرسید: اداره ی جدید از راه تصامیم خوب و نو، چه تاثیری بر امریکا و سایر کشور ها دارد؟

پروفیسور «اولسن» گفت: ما می خواهیم روشی داشته باشیم تا شامل دیدگاه تمام مردم شود. بعداً از میان آن ها یکی از وجوه اشتراک را گرفته و عملی می سازیم.

روابط، دارای تاثیرات زیاد اند. گفته می شود اسرائیل، روابط خوبی دارد که بسیار موثر اند، ولی نه چنانی که پنداشته می شود؛ زیرا زیاد نیستند. شرکت هایی هم وجود دارند که لابنگک خوبی دارند. لابنگک یک روند پیچیده است.

پروفسور «لیمن» گفت: باریکی های زیادی وجود دارند. رییس جمهور کنونی، چنان است که از هیچ کس نیست، اما دوست همه است. می کوشد علاقه مندان زیادی را گرد آورد و کار کند. او در بخش انرژی، خواهان استفاده از نوع قابل تجدید است. مانند انرژی بادی، خورشیدی و غیره. همین گونه می خواهد به جای نفت و گاز، منابع انرژی نوری را جست و جو کند. در بخش نفت، نمی خواهد محتاج کشور های غنی نفت باشد، بل علاقه مند است طرق دیگری را بیابد.

اشتراک کننده ای پرسید: بحث های سیاسی پیش از انتخابات، زیاد اند، ولی وقتی انتخابات پایان می یابند، این بحث ها نیز کاسته می شوند. آیا بحث های کانگرس ادامه دارند یا کاسته می شوند؟

پاسخ پروفسور «اولسن»: بحث های کانگرس بی پایان اند. هیچ زمانی کاسته نمی شوند.

دیگری پرسید: می گویند سیستم امریکا به این خاطر مُحسن است که روی پول می چرخد. انتخابات توسط پول جلو می رود و رسانه ها توسط پول، راه می افتند. به این معنی که در این جا، پول بی نهایت مهم است. پس افکار مردم به چه معنایند؟

در پایان روند، دو حزب باقی می ماند. یکی آنان برنده می شود. دیدگاه سوم وجود ندارد. مردم مجبور اند از میان این دو تا، یکی را انتخاب کنند. در این مورد، چه می گوید؟

پاسخ: طبیعی ست که پول مهم می باشد. اگر اعضای کانگرس را مشاهده کنید، پول جمع می کنند، ولی نه به صورت مستقیم. ایالت کولمبیا را نمونه می آورم.

و کیلی بود که با قرارداد یک هواپیما، مخالفت می کرد، ولی وقتی گفته شد از این هواپیما به کولمبیا داده می شود- این وکیل از همین ولایت بود- از آن قرارداد حمایت کرد.

پول، مهم است و موقعیت ها را نزدیک می کند، ولی برای پایان، یگانه وسیله نیست.

دیموکراتان و جمهوری خواهان، دو قطب اند. آنان دارای تمایلات مختلف می باشند. نامزدان سایر احزاب نیز وجود دارند، ولی آرای زیادی به دست نیاورده اند. آن ها تاکنون از تشکیلات منظم، برخوردار نیستند. به چنین مرحله ای نرسیده اند.

«اوباما» هنگام کمپاین- از راه انترنت- پولی به دست آورد که تمام سیاستمداران را در شگفت ساخت. مقدار پول مردم اندک بود، ولی از آن جا که شمار زیادی پرداخته بودند، اندازه اش بالا رفت. این، روش جدید جمع آوری پول بود که از راه انترنت انجام شد.

«اوباما» حالا نیز از طریق انترنت با مردم در تماس است. از آنان می پرسد و دیده گاه های شان را جويا می شود. این یک کار جدید است. در این هنگام از سوی نماینده ای، دو پرسش مطرح شدند، ولی نتوانستم نام پرسشگر را یادداشت کنم.

۱- شما «اوباما» را ستودید! مردم دنیا نیز می خواهند او پیروز شود. زمانی شخصی دارای محبوبیت است، ولی وقتی تداوم می یابد که ایده هایش اعمال شوند. بنا بر این، اگر چنین نشود، محبوبیتش از میان می رود.

۲- در گذشته، امریکا بر صلح و حقوق بشر، زیاد تاکید می کرد، ولی اکنون چنین نیست. دلیل چیست؟

یکی از دو پروفیسور، پاسخ داد: ما شاه تعیین نمی کنیم! رییس جمهور می گزینیم. اگر چنین است، به او صدمه هم وارد خواهیم کرد. اکنون که «اوباما» را تایید کرده ایم، کارها به او ربط دارند. بنا بر این، مرحله ی صدمه نیز آغاز می شود.

پس از «روزولت»، «اوباما»- فعالیت های بی سابقه ای انجام داده است. گاهی ناکامی از ناچاری ست. او تا آخر نمی تواند محبوبیت خود را نگه دارد. اقبال چوهدری، نماینده ی پاکستان، پرسید: چرا به زنان، حق داده نمی شود رییس جمهور شوند؟

پاسخ: ما انتخابات داریم، نه انتصابات. هر کسی از سوی حزبی نامزد شود، از او حمایت می شود. ببینید! «اوباما» یک سیاهپوست است، اما رییس جمهور شد. انتخاب یک زن به حیث رییس جمهور، خواب و خیال نیست.

نماینده ی اردن پرسید: شما پیش از این از وطندوستی امریکاییان یاد کردید، ولی یک قهرمان امریکایی جنگ ویتنام در انتخابات شکست خورد. چه علت داشت؟

پروفیسور «اولسن» گفت: وضع رییس جمهور «بوش» و «اوباما» متفاوت است. به این اساس، قضاوت بر آنان ناهمگون می باشد. در زمان «بوش» بر امریکا حمله شد و سه هزار تن کشته شدند. اکنون حمله ای صورت نگرفته

است. تنها با یک دشمن، مبارزه می کنیم. ارزیابی هر رییس جمهور، برابر با زمان او مقایسه می شود.

پرسش دیگر: اکنون وضع خوب است، ولی نباید تجاوز اداره ی «بوش» را فراموش کرد! «بوش» نه تنها فکر می کرد رییس جمهور امریکا می باشد، بل می پنداشت رییس کل دنیا است. به این خاطر، بحران اقتصادی دنیا به وجود آمد. «اوباما» می گفت: «باید مسیر گذشته ی امریکا را تغییر دهیم! بینیم که چه می شود؟»

پاسخ: در مورد سخنان «اوباما»، معلومات ندارم. نمی دانم که منظورش چه بوده است، ولی چالش های او با چالش های گذشته، متفاوت اند. هشت سال از اداره ی «بوش» گذشت. ما می توانیم از فراز تا نشیب آن قضاوت کنیم، ولی در اداره ی کنونی، هیچ چیزی روشن نیست. تا حال فقط ادبیات و سخنرانی بوده اند. این ها همه همگون نیستند. باید در عمل بنگریم که کی ها در راس ادارات، گماشته خواهند شد.

تمام قدرت، عملاً در دست رییس جمهور نیست! در تعیین وزیران داخله، خارجه و دفاع ملی، کانگرس در گذشته نیز دست بلند داشت. گفته می شود وزیر مالیه باید به کانگرس گزارش دهد. نیروی عمده، کانگرس است. رییس جمهور، افرادی را به کانگرس پیشنهاد می کند. آنان تایید یا رد می کنند.

پرسش نماینده ی عراق: گفته می شود که امریکا، سیاست هایش در قبال عراق را تغییر می دهد. در این باره اندیشه داریم. این تغییر چه گونه است؟ پاسخ: نویسنده ی کتابی نوشته و در آن یادآوری کرده است که امریکا، توانایی جا به جایی سربازانش در هر گوشه ای را ندارد. مشکلات تجارتي، اقتصادی و دیگر نیز دارد.

چین و هندوستان هم قدرت های جهانی اند. چیزی را که شما می بینید، این است که باید با دیگران گفت و گو کنیم. هم اکنون برای افغانستان و پاکستان، نماینده داریم. با روسیه باید روابطی داشته باشیم تا بتوانیم جلب همکاری کنیم.

مسئله ی عراق و سایر مسایل را به سطح منطقه مطالعه می کنیم. اداره ی گذشته می خواست ارتباطات فردی برقرار کند، ولی چنین نمی شود. نباید همه چیز به دشمنی مبدل شود؛ زیرا ارتباطات هر دو کشور، متفاوت اند. اشتراک کننده ای پرسید: نوعیت انتخابات امریکا و معیار های مردمی آن چه گونه اند؟

پاسخ: از نماینده ای پرسیدم چرا خود را نامزد کرده است؟ در پاسخم گفت: وجدانی دارم که ترغیبم کرد خود را نامزد کنم. در ضمن، یکی مردم اند که مرا انتخاب کرده اند و دیگری افکار من هستند. باید میان آن ها توازن برقرار سازم.

پروفسور، مثالی از یک نماینده ی دیگر نیز ارائه کرد: او عضو کمیسیون خارجی کانگرس بود. زمانی، مناسبات امریکا و کیوبا بسیار تیره شدند. به اثر مداخله ی شوروی، وضعیت بحرانی شد. در همان زمان، این نماینده به خاطر شنیدن شکایات مردم، به منطقه اش رفت. شخص یا موکلی به او گفت که مشکل دارم! آن را حل کن. نماینده، مُعضل کیوبا را یادآوری کرد که وضع بسیار خراب و نزدیک است حرف به جنگ سوم جهانی بکشد، ولی موکل، توجهی نکرد و دوباره گفت: سخن دیگر را رها کن! بیا و غم اسپم را بخور که در شکمش دعواست. به این معنی که باید به مشکلات داخلی توجه شوند؛ هرچند مسایل جهانی مهم اند، ولی یک نماینده به خاطر تامین خواسته های موکلان، مجبور می باشد.

اشتراک کننده ی دیگر پرسید: «اوباما» می گوید من به سطح دنیا، تغییر خواهم آورد. این چه گونه است؟ خدا کند خیر باشد!
پاسخ: پاسخ این پرسش با تغییر در قانون اساسی، توام می باشد. من (یون) نتوانستم پاسخ درست این پرسش را بنویسم، ولی در باره ی تغییر در قانون اساسی گفته شد در متن خود، طرق تعدیل را مشخص کرده است.
مسوده ی قانون اساسی امریکا در زمان جنگ های داخلی نوشته شده بود. از آن زمان تا کنون، تغییراتی در آن وارد شده اند.

کار گروهی:

پس از پانزده دقیقه، ساعت ده و نیم، کار گروهی آغاز یافت. مانند روز گذشته با مدیریت یک سرگروه شروع شد.
در گروه ما پیرامون بحث های مطرح امروزی، صحبت کردند. در این نشست، بعضی اشتراک کننده گان ضمن سخنان خویش، گفتند در درس ها مسئله ی لابنگ به درستی تشریح نشد. همچنان سیاست امریکا در قبال ایران، اسرائیل و کوریای شمالی، وضاحت نیافته است.
پروفسور «مختاری» (سرگروه اول) روشن کرد نیروی امریکا، مرکزی نیست، بل در میان ایالات، تقسیم شده است. هر ایالت، دارای حکومت ایالتی می باشد. در حکومت مرکزی، بیشترین نیرو با کانگرس است، زیرا اختیار پرداخت پول در دست آنان است.
در باره ی انرژی نیز سخن رفت که بسیار مهم است و پول زیادی بر آن هزینه می شود و مفاد زیادی به همراه دارد.
کار گروهی، ساعت دوازده، پایان یافت. یک ساعت برای صرف غذا، تعیین شده بود.

این بخش سمینار با رهبری پروفیسور گریگ دنکرلی، آغاز شد. پروفیسور «ویلت» سخنان بود. در این بحث بر ساختار و وظایف شورای امنیت ملی امریکا، سخن رفت.

پروفیسور گریگ دنکرلی گفت: در بحث گذشته، پروفیسور «اولسن» در باره ی ساختار حکومت امریکا سخن زد، ولی من می خواهم چیز هایی بگویم که با سخنان پروفیسور «اولسن»، تفاوت دارند؛ زیرا او از فراز آغاز کرد.



من از پایین می آغازم. کار های روزانه چه گونه انجام می یابند؟ کار ها چه گونه جلو می روند؟ بیروکراسی این جا بسیار پیچیده است. وارد تمام جزئیات نمی شوم.

در واشنگتن افرادی اند که می توانند برای شما توضیح دهند. نمی خواهم جای آنان را اشغال کنم، ولی گلاًّ معلوماتی می دهم که مورد نیاز یک خارجی باشد:

مسئله ی ویژه ای که علاقه ی امریکا را به خود جلب می کند، توازن سیستم هاست. به گونه ی مثال، میزان نیرو های اجرایی و قانونگذار را فرمانده ی نظامی در دست دارد، ولی کانگرس، اختیار پرداخت پول را داراست. به این خاطر، میان آنان کشیده گی و رقابت همیشه گی وجود دارد، اما بدون همکاری، هیچ کدام قادر به انجام کاری نیستند.

مورد دیگر، تشکیلات ایالتی و فدرالی ست. ایالات، صلاحیت های مستقل دارند.

زمانی که در مورد امنیت خویش می اندیشیم، اهداف بیرونی را درک کرده، متوجه ی «پنتاگون» و وزارت خارجه می شویم. آن ها به رییس جمهور، گزارش می دهند.

پس از رویداد یازدهم سپتامبر، خطرات امنیتی را درک کردیم. در گُل، این مسوولیت اداره ی فدرالی نه، بل ایالتی بود. اولین کسی که متوجه ی خطرات یازدهم سپتامبر شد، شاروال نیویارک بود. مشاهده کنید که این خطر تا چه اندازه زیاد است و به چه میزانی توجه مراجع مسوول را به خود جلب می کند.

سفارت های ما از کشور های دیگر، گزارش می فرستند. این گزارش ها به منابع مربوطه می رسند و مبادله می شوند.

در باره ی سربازان، سخن زده می شود. چه تعداد سرباز باید از عراق خارج شود؟ دیدگاه ها متفاوت اند. شفافیت این روند به زمان نیاز دارد. به این خاطر در مورد ساختار سیاسی ما، پرسش هایی به میان می آیند. گُل این مراکز باید در مسوولیت شریک شوند. رییس جمهور «نیکسن»، این بیروکراسی را از میان برده بود.

بعضی از مردم می گویند در مورد عراق، از شتاب کار گرفته اند. من با وزیر امور خارجه کار کرده ام. در آن جا دیدگاه این بود که کارهایی صورت می گیرند، ولی فیصله ای نمی شود. سخن از یک جا به جای دیگر و از یک منبع به منبع دیگر می رود.

مهم این است که فیصله به طور درست گرفته شود و از سوی همه پذیرفته شود. اگر فیصله ای از سوی همه صورت نگیرد، تطبیق آن بسیار دشوار

خواهد بود. وقتی فیصله ها درست باشند، ارگان ها باید در اجراءات کمک کنند.

رییس جمهور «روزولت» همیشه برای دو وزیر وظیفه می داد، ولی هیچ کدام بالای وظیفه ی دیگری آگاهی نداشتند. او پس از ارائه ی پاسخ های هر دو جانب، یکی را بر می گزید. به این دلیل، او یک نابغه ی سیاسی نیز بود.

در میان سایر روسای جمهور، «کلتن» بسیار پژوهش می کرد. «کلتن» بسیار اندیشمند بود. اکنون که به «اوما» می نگرم، او هم بسیار جلو است، ولی قضاوت در موردش، پیش از وقت خواهد بود.

پس از این صحبت ها، پروفیسور- ساختار شورای امنیت امریکا و نیاز به آن را تشریح کرد:

شورای امنیت در سال ۱۹۴۷م به میان آمد. وزیران دفاع ملی، خارجه، معاونان رییس جمهور و ماموران بلندرتبه ای که رییس جمهور بخواهد، عضو این شورا می شوند.

رییس دفتر رییس جمهور، معاون رییس جمهور، مشاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه به یکدیگر مشوره می دهند. لوی درستیز و رییس استخبارات، مشاوران آنان می باشند. نظامی مشوره می دهد و استخباراتی آگاهی. ماموران بلندرتبه ی رییس جمهور و دیگران نیز می توانند جهت مشوره، حضور به هم رسانند.

در سال ۲۰۰۵م در شورای امنیت، تغییرات دیگری رونما شدند. اکنون وزیر داخله نیز می تواند عضو آن باشد.

ماموران بلندرتبه ی ایالتی به شور نمی آیند، زیرا در ایالت خویش مصروفیت های زیاد دارند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۰۰ /

اکنون شورای امنیت، سه صد کارمند دارد. رهبر و رییس پیشین این شورا، کوندالیزا رایس بود. آنان افراد ویژه ی رییس جمهور اند. اعضای مهم شورا از سوی کانگرس، تایید نمی شوند، ولی وزیران تایید می شوند. در شورای امنیت ملی، کسانی وجود دارند که به رییس جمهور بسیار نزدیک اند. وظیفه ی این شورا این است تا به پیشنهاد های سیاسی رییس جمهور پرداخته و میان وزیران، همفکری ایجاد کند. همچنان فیصله ها و رهنمود های رییس جمهور را به وزیران می رساند تا اجراآت کنند. کار رییس شورای امنیت ملی، مانند کار «کیسنجر» که مشاور «نیکسن» بود، دشوار است؛ زیرا وزیران قدرتمند استند. در زمان «بوش»، مشاور شورای امنیت، تنها نقش مشورت دهنده داشت. او از نیروی اجرایی برخوردار نبود. «اوباما» تاکنون در بخش شورای امنیت، کاری صورت نداده است. امکان دارد در این روزها روشن شود. «بوش» می پنداشت که کوندالیزا رایس، تنها یک مشاور است، نه فرمانده ی تمام وزیران. این زمانی برای او هویدا شد که گفت: «رایس، سخن می زند، ولی عمل ندارد.» اکنون امکان دارد «اوباما» نقش بیشتری به این شورا تفویض کند. در کنار «رایس»، وزیر دفاع (دونالد رامسفلد) وزیر امور خارجه و دیگران، قرار داشتند. بعضی از وزیران، مخالف رییس جمهور اند. اگر رییس شورای امنیت ورزیده نباشد، این وزیران را چه کسی مهار کند؟ به رییس جمهور «کلنتن»، وزیر امور خارجه و وزیر دفاع، مشوره می دادند. او می شنوید و سپس بر آن ها می اندیشید.

همه، نیروی تصمیم گیرنده یا فیصله کننده ندارند. به این خاطر، شورای امنیت ملی باید مشاور نیرومند داشته باشد.

در دفتر رییس جمهور، کمیته های دیگری وجود دارند مانند کمیته ی همفکری سیاسی و کمیته ی کارمندان. همه به سطح سکرتریت هستند. لوی درستیز اکثراً به کاخ سفید می رود، زیرا بسیاری از تصمیم، نزد اوست، اما چه کسی میان وزارت های امور خارجه، دفاع، و کاخ سفید، موازنه و ارتباط تامین می کند؟ شورای امنیت باید به این وظیفه پردازد.

ساختار وزارت دفاع، چه گونه است؟ در امریکا، وزیر دفاع همیشه یک ملکی بوده است. قوای بحری، زمینی، هوایی و سایر نیروها هر کدام وزیر خود را دارا اند. آنان امور جنگ را به پیش می برند.

وزیر دفاع به رییس جمهور، گزارش می دهد. لوی درستیز نیز مانند یک مشاور کار می کند. بقیه ی امور جنگ در میدان جنگ و از سوی فرماندهان، جلو برده می شوند.

لوی درستیز به تنهایی اجازه ندارد سربازان را از جایی به جای دیگر بفرستد. او باید نظرات تمام فرماندهان را جمع آوری و به شورای امنیت پیشکش کند. بعداً آن ها به کانگرس فرستاده می شوند تا بر اساس آن ها بودجه را منظور کنند. آنان باید کانگرس را قناعت دهند تا بودجه ی شان منظور شود. شورای امنیت ملی، استراتژی دارد که متن های آن به زبان های انگلیسی و عربی وجود دارند. در این استراتژی پس از چهار سال، تغییراتی وارد می شوند. البته این، مشی جنگ نیست، بل سیاست امنیتی رییس جمهور می باشد که چه را انجام دهد؟

این استراتژی به وزارت های گوناگون می رود. آن ها بر اساس آن، استراتژی خویش را تهیه می کنند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۰۲ /

طی دو سال، استراتژی وزارت دفاع ساخته می شود. بعد از آن، نمونه هایی مانند ضد دهشت افکنی، استخباراتی و غیره تهیه می شوند.

برای لوی درستیز نیز یک رهنما تعیین می شود که بر مبنای اجندای رییس جمهور است. پس از این سخنان، بار دیگر نوبت به پرسش ها و نظرات رسید.

اشتراک کننده ای پرسید: چه تفاوتی میان دفتر رییس جمهور و شورای امنیت وجود دارد؟ زیرا هر دوی آن ها کار های رییس جمهور را پیش می برند.

پاسخ: کار های شورای امنیت، رُخ سیاسی دارند، اما از دفتر رییس جمهور، تخنیک هستند.

وظیفه ی دفتر رییس جمهور، این است تا برای آن پرسش هایی پاسخ بیابد که احتمال طرح آن ها از سوی کانگرس می رود. اگر برای یک تصمیم خوب، اراده نباشد و اگر کانگرس پول ندهد، چه منفعتی ست؟

بخش بزرگ حکومت با شورای امنیت ملی، کار زیادی ندارد، ولی دفتر رییس جمهور، کار های روزانه ی او را پیش می برد و میان ارگان های مختلف حکومت، هماهنگی ایجاد می کند.

شورای امنیت ملی به اجرای عملیات نمی پردازد، بل به ارائه ی دیدگاه ها می پردازد.

در زمان رییس جمهور رونالد ریگان، شورای امنیت با ایران، معامله ای انجام داده بود. جنجال بزرگی از آن ایجاد شد. چنان نپندارید که مردمان کاخ سفید از مریخ آمده اند. این گونه نیست. اتاق های دفاتر آنان بدتر از این جا هستند. این جا شرف بسیار دارد.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۰۳ /

یک اشتراک کننده ی دیگر پرسید: این که از شما نمی پرسیم، به این معنی نیست که از فهم آن عاجزیم، بل روش پیچیده ای ست که به درد کشور های ما نمی خورد!

پاسخ: در واقع، این یک روش جدید امریکایی و پیچیده می باشد. پس از جنگ دوم جهانی، امریکاییان مجبور شدند روشی ایجا کنند تا رییس جمهور هنگام فیصله ی عاجل، با شورای امنیت ملی، مشوره کند. در این اثنا من (یون) پرسیدم: اگر در جایی، مجبور به کردار عاجل شوید، با این بیروکراسی طویل! طرف مقابل شما پیشی نمی گیرد؟

پاسخ: مهم نیست تمام مراحل را طی کنید. بسیاری از چیزهایی را که تشریح کردیم، هنگام تنگنای زمان، توجهی زیادی بر آن ها نمی شود. معاونان و دیگران نیز می توانند از راه تلیفون، اقدام کنند.

در زمان «کلتن»، وزیر امور خارجه همه روزه با او نشست داشت. فیصله نمی کرد، ولی مشوره می داد.

روش پیچیده ی ما به این معنی نیست که می پندارید به زودی تصمیم گرفته نمی شود.

بعد از وقفه ی پانزده دقیقه یی چای، بخش دوم آغاز یافت. در این بخش دو دختر جوان، جوهان بیرگ و جولی اریغتی، اشتراک کرده بودند. نخست بزرگتر و بعداً کوچکتر آمد.

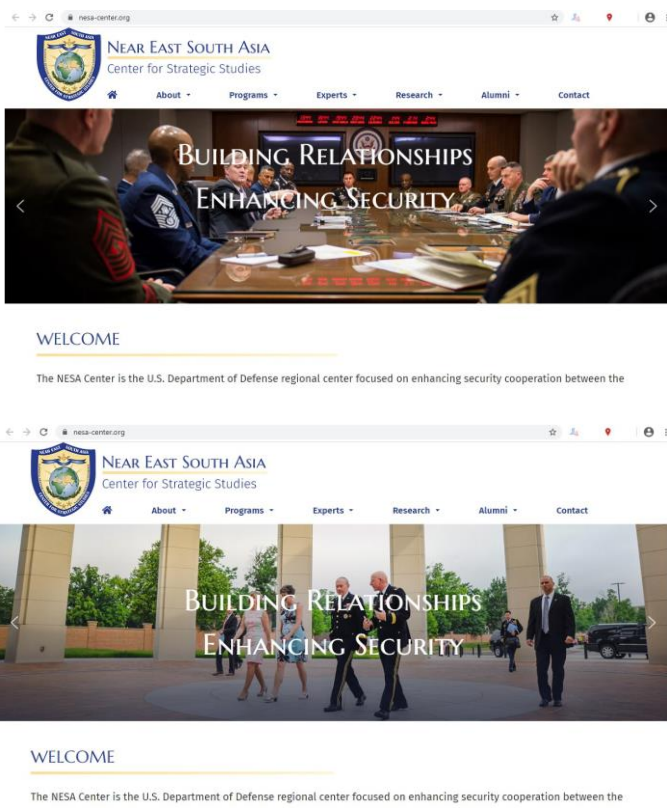


Ms. Johanne Berge

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۰۴ /

اولی، برنامه ی فردا را تشریح کرد. بعد در باره ی وب سایت مرکز «نیسا»، آگاهی داد. این وب سایت در واقع جهانی و مملو از آگاهی بود. از طریق این صفحه ی وب می توانیم به تمام روزنامه های مشهور دنیا، دست یابیم. دست یابی به هرگونه آگاهی با تاریخ آن، قابل دسترس است. مهم این است که آگاهی های جدید با آگاهی های گذشته یک جا شده و انبار خوبی را تشکیل می دادند. به این گونه همه می توانند موضوعی را از آغاز تا پایان به صورت همه جانبه پژوهش و مطالعه کنند.



وقتی صفحه ی وب سایت شان را مشاهده کردم، بعد کُل آگاهی های مختلف و متنوع آن را با جامعه ی خویش مقایسه کردم، تفاوت های زیادی داشتند.

کسانی که به علم و دانش دسترسی دارند، طبیعی ست که می توانند بر دیگران حکومت کنند. می پندارم جوامع عقب مانده و عقب نگه داشته شده همانند جامعه ی ما، خیانت بزرگ سیاستمدارانی ست که تمام زنده گی خود را به دروغ، کشاکش و دشمنی های بی جا سپری کردند، ولی مردم و سیاستمداران امریکا، کار را کار شمرده و کار کرده اند.

دوشیزه ی دیگر، کتابخانه ی الکترونیک مرکز «نیسا» را تشریح کرد. در این وب سایت، به اندازه ای کتاب های علمی را ذخیره کرده بودند که اگر بگویم از کُل کتاب های کشور ما بیش بودند، دروغگو نیستم.

اکثر کتاب ها به زبان انگلیسی بودند، ولی کتاب های عربی و دری نیز وجود داشتند. از مسوول کتابخانه پرسیدم: اگر کتاب های پشتو را برای تان گسیل کنیم، در این جا قرار می دهید؟ او بسیار مسرور شد و گفت: چرا که نه! این، کمک بزرگی از سوی شما خواهد بود. ما در این جا، کتاب های هر زبانی را می گنجانیم. هیچ مشکلی نیست. گفتم: همین اکنون بخش پشتو را بگشاید! وقتی به کابل رفتم، سلسله ی گسیل کتاب های پشتو را برای تان آغاز خواهم کرد. با خوشرویی پذیرفت. بعد برای استفاده از این کتابخانه و ویب سایت، پاسورد هایی را داد تا در هر نقطه ی دنیا بتوانیم از آن و صفحه ی وب، استفاده کنیم. تماشای آن کتابخانه و وب سایت در حیات علمی من، خاطره ی بسیار خوشی ست.

به ساعت شش عصر از مرکز «نیسا» به سوی هوتل، حرکت کردیم.

روز چهارم سمینار

۲۷ فبروری، روز جمعه برابر با زمانگذاری، به تالار مرکز «نیسا» آمدیم. نشست، دوباره آغاز شد. در مورد تقسیم اوقات امروز، آگاهی دادند. قرار بود پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) را ببینیم.

روز گذشته گفته بودند با لباس رسمی بیاییم. در ضمن پاسپورت های خویش را حتماً داشته باشیم. قانون ورود به آن جا را تشریح و یادآوری کردند آنان نظامی استند. قانون را تطبیق می کنند. مراعات و ملاحظه ی هیچ کسی نمی شود. آنان بر کارمندان خود نیز سخت می گیرند.

هرازگاهی تاکید می کردند با لباس رسمی بیاییم و پاسپورت ها همراه ما باشند. همچنان قرار گذاشته شده بود در پنتاگون با لوی درستیز امریکا دیدار و اتاق دهم مرکز این تعمیر را هم مشاهده کنیم.

در کنار لوی درستیز و دفتر او، بخش های گوناگون پنتاگون را مشاهده و با مسوولان آن گفت و گوهای کوتاه خواهیم داشت. به خاطر غذا، آماده گی گرفته شده بود. پس از آن باید از یک تعمیر مهم دیگر، دیدن می کردیم.

مدیریت امروزی سمینار با پروفیسور لورینس ویلت بود. گوینده گی بر عهده ی آدام مایکل مولین، قرار دشت. وقتی آنان به سخنان خود آغاز کردند، در نخست گفتند امروز رییس جمهور امریکا از ایالتی دیدن می کند. بر اساس قوانین امریکا، لوی درستیز اردو ناچار است پیش از دیدار با ما، در کنار رییس جمهور باشد. به همین دلیل از «پنتاگون» خبر دادند برنامه ی امروزی ما حذف شده است. به شمول لوی درستیز، اکثر مسوولان «پنتاگون» ناراحت اند که چرا چنین تصادفی واقع شد. بعد گفت: امروز

بحث آزادی خواهیم داشت. می توانید پرسش های خود را مطرح کنید. سه پروفیسور به شما پاسخ می گویند.

خالد، نماینده ی کشور عمان پرسید: پیش از این در باره ی تروریسم و دهشت افگنی سخن گفتیم، ولی به شماری، تروریست نمی گوئیم. مانند شیخ احمد، رییس جمهور سومالیا که به اثر او در سومالیا، ثبات برقرار شده است.

یکی از پروفیسوران گفت: وقتی طالبان در افغانستان به قدرت رسیدند، به ما خبر رسید که ثبات را تامین کرده اند. این، یک کار مثبت بود، ولی قدرت به گونه ای ست که باعث گمراهی انسان می شود. پس از آن که راه شان گشوده شد، به یک قدرت استبدادی مبدل شدند.

گروه های تروریستی بر اساس اعمال خویش در لیست سیاه، ثبت می باشند. اگر در اعمال خود تغییر بیاورند، از لیست خارج می شوند. یک نمونه اش لیبیا می باشد. نمونه ی دیگر، سازمان مجاهدین خلق ایران است که می خواهد از لیست سیاه، بیرون شود. این سازمان در مقابل رژیم ایران ایستاده است، ولی از آن جا که فعالیت های مثبت ندارد، برای ما قابل تحمل نیست. پرسش دیگر: شما به افغانستان، ۱۷ هزار سرباز بیشتر می فرستید! گمان نمی رود نتیجه ی خوب دهد. بهتر است گفت و گو ها آغاز شوند.

پاسخ: با استقرار طالبان، به شمول من، اکثر امریکاییان اندیشه داشتند. موقف طالبان در برابر زنان، پسندیده نبود. مشی امریکا این نیست تا حکومت مورد پسند خود را تحمیل کند.

در زمان حاکمیت طالبان، مسوولی از وزارت خارجه ی امریکا که زبان پشتو را خوب می دانست، به «ملا عمر» تلیفون کرد. او به پشتو با وی صحبت می کرد و برایش گفت: «خود را از القاعده جدا سازید!» ولی طالبان نپذیرفتند.

اکنون آنان در برابر روند بازسازی، دشواری هایی را ایجاد کرده اند. شاهرار کندهار، نمونه ی خوب آن است. بنا بر این باید شمار زیاد سرباز در آن جا داشته باشیم تا امنیت فراهم و زمینه ی بازسازی میسر شود. هدف ما، این نیست تا طالبان نابود شوند! بل منظور ما این است که امنیت را تامین کنیم.

نماینده ای از نیپال پرسید: در مورد اسرائیل و لبنان، پرسشی دارم. اسرائیل به خاطر ادامه ی حیات می جنگد. افغانستان نیز همین گونه است. دلایلی وجود دارند که امریکا در مقابل اسرائیل و فلسطین، از تبعیض کار می گیرد. آیا در این مورد با آمدن رهبر جدید امریکا، تغییری رونما می شود؟

پاسخ: حمایت ما از اسرائیل، جزو سیاست جهانی ماست. این حمایت، تغییر نمی خورد. این عمل، دلایل زیاد دارد. امریکا نمی خواهد اسرائیل را رها کند. پرسش در این است که چه گونه می توان صلح دایمی را برقرار ساخت؟

دیدگاه دیگر این است که به خاطر استحکام صلح و حذر از اشغال خاک های یکدیگر، ایجاد دو کشور مستقل، بهتر است. امریکاییان باید راه حل صادقانه را مشاهده کنند.

اعراب، اسرائیل و امریکا به این نظر اند که راه حل، ایجاد دو کشور مستقل است. حکومت جدید، حمایت از اسرائیل را ترک نمی کند، ولی تغییر در استراتژی، رونما می شود. در ادامه، پروفیسور دومی، زیاد کرد: می خواهم یکی - دو نکته ی دیگر را نیز بیافزایم.

شما خوب گفتید که دو طرف از روی ناچاری، به دوام جنگ می پردازند. در عقب آنان تاریخ قرار دارد. آنان به خاطر راه حل، به تصامیم دشوار نیاز دارند. آن ها برای بقای ملی، مهم اند.

اکنون بیشتر سخنانی مطرح می شوند که جدی یا شعاری اند. از رهبران سیاسی تقاضا می شود قربانی دهند. اگر فشارها فقط بر اسرائیل وارد شوند، این، راه حل نیست.

حمایت امریکا به خاطر بقای اسرائیل، تغییر نمی یابد. این حمایت باید پشتیبانی اقشاری را که در آن جا زنده گی می کنند فراهم آورد. پروفیسور دیگری گفت: من کارشناس تاریخ استم. در عقب این مسئله، تاریخ قرار دارد.

رییس جمهور می کوشد به حل مشکل نزدیک شویم، ولی نشده ایم. چیزی که واضح است، امریکا نمی تواند صلح را برقرار کند، ولی می تواند نقش کمک کننده را بازی کند.

تا زمانی که خودشان گفت و گو نکنند، صلح- برقرار نمی شود. وقتی موضوع موجودیت اسرائیل مطرح شد، ایجاد دو دولت، رد شده بود؛ زیرا موجودیت اسرائیل با خطر مواجه می شد. اکنون این منطقه، ارزش استراتژیک گذشته را ندارد. اوضاع، تغییر خورده اند. حالا باید خودشان مشکل را حل کنند.

پروفیسور «مختاری» به ادامه ی توضیحات افزود: مسئله ی دو کشور مستقل در سال ۱۹۴۷م مطرح شد. یازده کشور، شامل آن بودند. ایران نیز شرکت داشت، ولی مسئله ی دو کشور مستقل، رد شد.

آرزوی صلح، نزد همه، چه در فلسطین، چه در اسرائیل و چه در امریکا وجود دارد، ولی چه گونه محقق شود؟ مهم همین است. من به اسرائیل رفته ام. اکثر مردم، صلح می خواهند؛ اما ملاحظات دیگری وجود دارند. این که اسرائیل در خاک اعراب به اعمار خانه می پردازد، همه با آن موافق نیستند.

در اجتماع متقاعدین اسرائیل، مردمی وجود دارند که از صلح حمایت می کنند. حامیان صلح باید به تقویت یکدیگر بپردازند، تا این که بجنگند. هنگام انتخابات اسرائیل، اقلیت هایی وجود دارند که تاثیر گذارند. امریکا نمی تواند صلح را تحمیل کند، ولی کمک می کند. پرسش: همه می دانند که امریکا با اسرائیل، هر نوع کمک نظامی را انجام می دهد. با عراق نیز قراردادی را امضاء کرده است. آیا عراق را همان گونه تقویت خواهد کرد؟

پاسخ: نخیر! زیرا دلایل بسیاری وجود دارند. کشورها به لحاظ نیروها و روش ها با همدیگر متفاوت اند. ساختار امنیتی کشورها فرق می کند. اسرائیل از سال های هشتاد بدین سو از کمک های نظامی امریکا، استفاده می کند. اسرائیل، منابعی دارد تا چیزهایی را از امریکا به دست آورد، ولی آگاهی ندارم عراق در این موقف قرار دارد یا نه؟
اقبال چوهدری، نماینده ی پاکستان، دو پرسش را طرح کرد:

۱- آیا با حمله ی اسرائیل بر غزه، امریکا به لحاظ اخلاقی خود را مسوول می داند؟

۲- طالبان در حال پیشرفت اند. آیا می توانید بدون کمک همسایه گان، برنده ی این نبرد شوید؟

پاسخ: ما در تمام دنیا، همکاران و دوستانی داریم. مانند ناتو. با کشور های زیادی ارتباط داریم. ما خاصتاً نگران بخش امنیت هستیم. هر قضیه باید به صورت جداگانه بررسی شود.

در باره ی «بوش» و «اوباما» گفتیم چرا صدای خود در باره ی رویداد غزه را بلند نکردند. در این چنین اوضاعی باید منتظر نتیجه ماند. این، زمان دشواری

برای هر دو رییس جمهور است که یکی در حال رفتن و دیگری در آمدن استند.

پرسش: پس موقع مناسبی برای اسرائیل بود؟

پاسخ: نخیر! برعلاوه من در موقفی نیستم به این پرسش پاسخ بگویم، ولی شاید برای اسرائیل، فرصتی بوده باشد.

اشتراک کننده ی دیگر، این دو پرسش را طرح کرد:

۱- با ورود شما به عراق، موضوع کردستان حل نشد. موضوع کردستان و فلسطین، چه گونه حل می شود؟

۲- در مورد برما و کوریا، چه دیدگاهی دارید؟

پاسخ: پرسش شما بیشتر روی دیپلوماسی می چرخد. در واقع ما خواهان تغییر در کوریا و برما هستیم. چین در کوریای شمالی، نقش موثر دارد. در این هنگام، نوبت به افغانستان رسید. من (یون) پرسشی را مطرح کردم. از پروفیسوران خواستم هر کدام به آن پاسخ بگویند. پرسش چنین بود:

طالبان و القاعده در نبرد از ایدیاالوژی استفاده می کنند. مهم نیست که این ایدیاالوژی مثبت است یا منفی، ولی آنان از آن استفاده می کنند. در مقابل، امریکا و متحدان شان از تکنالوژی عصری استفاده کرده اند.

القاعده و طالبان زیر چتر ایدیاالوژی می توانند فردی را بدون هزینه به خاطر نبرد حاضر کنند، ولی امریکا و متحدانش، یک سرباز را با هزینه ی بسیار وارد جنگ می کنند.

القاعده در موقف ویرانگر است، اما جامعه ی جهانی در موقف معمار. این واضح است که ویرانگری، هزار بار سهل تر از عمران است. آیا طرح یا معادله ای وجود دارد که طالبان و القاعده، موقعیت ایدیاالوژیک خود را از دست دهند؟ اگر این طرح انجام یابد، امکان دارد جنگ به آسانی به نفع

نیروهای جامعه ی جهانی تغییر یابد. اگر چنین نشود، این جنگ، ادامه خواهد یافت.

پاسخ: پرسش مهمی ست. آنان ایدئالوژی را به صورت نادرست به کار می برند، ولی اکثر مردمی که با آنان یک جا شده اند، به خاطر موقعیت ایدئالوژیک نبود. آنان به مفهوم آن آگاه نیستند. شمار اندک مسلمانان، موضع ایدئالوژیک دارند. امکان دارد با بعضی از طالبان، تفاهم شود. وقتی نیروهای خارجی از افغانستان بیرون شوند، پولیس افغان باید آهسته آهسته با آنان مفاهمه کند.

اشتراک کننده ی دیگر پرسید: امریکاییان، سلاح هسته یی را بهانه ی یورش بر عراق قرار دادند، زیرا به آن جا رفته بودند، ولی بعداً واضح شد که چنین سلاحی وجود ندارد. علت در چه بود؟ آیا آگاهی درستی نداشتند؟ چنین اعمالی، تاثیرات منفی برجا نخواهند گذاشت؟

پاسخ: طبق اصول، حمله بر عراق در سال ۱۹۹۱م آغاز یافت. اگر شما دوازده سال قبل را مشاهده کنید، سازمان ملل متحد یادآور می شد که عراق، تمام قرارداد های این سازمان را نپذیرفته است. به این خاطر، هیئتی را به اجبار فرستاد، ولی عراقیان نخواستند. وقتی آنان همیشه دروغ می گفتند، این نظر به میان آمد که سلاح هسته یی دارند یا می توانند بسازند. سازمان ملل متحد، خاطر نشان کرده بود: «اگر عراق، قوانین جهانی را نمی پذیرد باید از اجبار استفاده شود.»

اشتراک کننده ای پرسید: درست است که عراق، قوانین سازمان ملل متحد را نپذیرفت. امریکا نیز قوانین سازمان ملل متحد را رد کرده است!

پاسخ: در آیین نامه ی سازمان ملل متحد آمده است: «هر کشوری که بخواهد حدود خود را نگه دارد، می تواند حمله کند. این عمل، زمانی عادلانه خواهد بود که در چنین مواقع، پشتیبانی سازمان ملل را داشته باشد.» رهبران می توانند مردمان کشور های دیگر را از چنگ حکومت های استبدادی، رهایی دهند. در این باره می توانیم بحث های زیادی داشته باشیم. در سال ۱۹۹۱م با عراق، آتش بس بود، نه صلح. عراق تا پایان، قرارداد را نپذیرفت؛ ولی فکر می کنم موقف «سی.آی.ای» چنان بود تا ندانیم. حقیقت این است که رییس جمهور در «سی.آی.ای» نیز دفتری دارد تا گزارش ها را بررسی کند. با وجود آن برای «سی.آی.ای»، شرم آور بود. اشتباهی که در عراق صورت گرفت، در یازدهم سپتامبر نیز رونما شد. روی این ملاحظه، تغییر در ساختار «سی.آی.ای» مطرح شده است.

پیرامون نظریات بالا، جیرمی ایسشروف، نماینده ی کشور اسرائیل، نوبت خواست. او در جریان سخنرانی فشرده ی خود، به این پرسش ها پاسخ نیز گفت. در زیر، بعضی نکات مهم آن ها را یادآوری می کنم:

نیازی نیست به تاریخ برگردیم. در سال ۱۹۴۸م اسرائیل نمی توانست تصور دو کشور را رد کند. زمانی که از سینا(صحرای سینا) خارج شد، با مصر صلح کرد. وقتی از غزه بیرون رفت، بر اساس صلح برون رفت. اسرائیل با بعضی توافقات موافق است. اختلاف زیادی وجود ندارد. چیزی که برایم بسیار شگفت است، این می باشد که گفته می شود امریکا، روابط ویژه و منافع مشترکی با اسرائیل دارد!

امریکا با کشورهای عربی نیز روابط خصوصی دارد. مانند مصر، عربستان، عمان و لبنان. در فلسطین با محمود «عباس» و دیگران، مرتبط است. همین گونه با پاکستان هم روابط خوب دارد.

اگر به درستی تحلیل کنیم، روابطی که میان اعراب و امریکا وجود دارند، به آن میزان، میان امریکا و اسرائیل، وجود ندارند. آیا تحمل چنین ارتباطاتی برای اسرائیل، دشوار و سنگین است؟ اگر چنین نیست، وقتی «اوباما» رییس جمهور شد، به نخستین شخص یا رییس جمهوری که تلیفون کرد، رییس جمهور کشور عربی مصر بود. حتی زمانی که سخن از صلح می رود، اسرائیل هیچ آگاهی ای ندارد. بعضی از اسرائیلی ها معتقد اند که چنین صلحی، حکومت اسرائیل را ضعیف می سازد.

نماینده ی کشور مراکش: میان مرد ما پیرامون دو حزب بزرگ امریکا، نگرانی وجود دارد. آنان می پندارند جمهوری خواهان، بیشتر از ما حمایت می کنند، ولی در حزب دیگر، چنین نیست؟

پاسخ: هر حکومتی که بیاید، نمی تواند تمام سیاست های بیرونی را تغییر دهد. در این جا تداوم وجود دارد. تا جایی که من متوجه شده ام، جمهوری خواهان، بیشتر روی سیاست خارجی، توجه می کنند. در ادامه ی این سخنان، پروفیسور دیگری گفت: من یک جمهوری خواه استم. ما فکر می کنیم که نخست باید رابطه، بعداً توازن در نظر گرفته شود. ما کشور بزرگی داریم. همیشه در کشمکش استیم.

پرسش: چرا مسئله ی خروج نیروها از عراق را مطرح کردید؟

پاسخ: رییس جمهور، فیصله ی خوبی کرد، ولی رسانه ها همیشه به دامن زدن مسایل پر آشوب، دست می زنند. میان دو نیرو، ناهمگونی وجود دارد (منظور نیروهای اجرایی و قانونگذار است) ولی اکنون یک حزب بر هر دو بخش حاکم است. حالا برای رییس جمهور سهل است با حزب مخالف، معامله کند.

نماینده ی اردن: هیچ کسی نباید به اشغال، وجهه ی قانونی دهد. اگر قوانین بین المللی را در نظر آوریم، هر کس حق دارد از کشورش دفاع کند. اعمال شما در عراق، نمی تواند توجیه شوند. در این جا سخن می گوید، اما در فلسطین، خاموشی اختیار می کنید. اگر خواهان صلح واقعی استید، با مردم صلح کنید، نه با حکومت ها. در این میان، پرسش دیگری مطرح شد: در شرق میانه، تنها اسرائیل سلاح هسته یی دارد. همچنان پیمان منع سلاح های هسته یی را امضاء نمی کند. آنان برای منطقه و جهان خطر دارند. چرا بر آنان فشار وارد نمی شود؟ این نشست تا عصر ادامه یافت.

پس از عصر، به دفتر شورای امنیت رفتیم. در نزدیکی کاخ سفید در ۲۵۰ متری آن قرار دارد. یک تعمیر قدیمی که ۱۴۰ سال پیش ساخته شده است، ولی هرازگاهی روی آن کار و طبق نیاز های روز، آماده کرده اند. پس از رسم معمول و تعیین شده، داخل تعمیر شدیم. در لفت، به تالار ۴۵۰ رفتیم.

گرداننده گان این بخش سمینار، لورینس ولت، کول جان وود و دیگران بودند؛ هرچند تالار شورای امنیت، کوچک بود، ولی برای سمینار، تمام سهولت ها تخنیکی و گنجایش قریب ۱۲۰ تن را داشت. پیش از آغاز نشست، از سوی گوینده گان یادآوری شد: زمان، اندک است. پرسش ها باید کوتاه و مشخص باشند. این پرسش ها، نه سند رسمی اند، نه ثبت می شوند و نه نشر. کسانی که می پرسند، آرزوست قبل از سوال، خود را معرفی کنند. مسوولان شورای امنیت، بسیار مصروف استند. آنان در نخست برای شما سخن خواهند گفت. بعداً به سوالات تان پاسخ می دهند.

آقای «وود»، معاون شورای امنیت، گفت: من به نماینده گی از جنرال جونز (مشاور شورای امنیت) سخن می زنم. پیرامون وظایف شورای امنیت، بحث خواهیم کرد.



تمام کارمندان شورای امنیت در همین جا کار می کنند. این تعمیر در سال ۱۸۷۰م ساخته شده است. آن هنگام و در نوع خودش، یگانه تعمیر بزرگ دنیا بود. آن زمان، سه وزارت (خارجه، بحری و دفاع) در همین تعمیر موقعیت داشتند، زیرا به کاخ سفید بسیار نزدیک است.

در گذشته، ادارات گوناگون دولت در این جا قرار گرفته بودند. روی این تعمیر، پول های زیادی هزینه شده اند تا جهت نیاز های بزرگ، آماده باشد. شورای امنیت، سه وظیفه ی بزرگ دارد:

میان رئیس جمهور، مشاوران و وزارت ها هماهنگی ایجاد کرده و همکاری می کند. گروه شورای امنیت هر رئیس جمهور، متفاوت است. امروز سخنان رئیس جمهور «اوباما» را شنیده اید!

از سال ۱۹۴۷م بدین سو رئیس جمهور، معاون، وزیر امور خارجه، وزیر دفاع، لوی درستیز و کارگردانان پیشین «سی.آی.ای» نیز در شورای امنیت، دخیل بوده اند.

در شورای امنیت، معاونانی فعالیت دارند که موازی با خواسته های رئیس جمهور، کار می کنند.

اکنون در این جا ۳۰۰ تن کار می کنند. دو شیوه ی کاری وجود دارد: یکی امور منطقه یی را بررسی می کند و دیگری امور استخباراتی، دفاعی، ضد تروریسم و غیره را.

من (وود) مسوول امور افغانستان استم. این بخش در زمان اداره ی «بوش» ایجاد شد که باید روی مسایل افغانستان و عراق، تمرکز کند، ولی این اداره در حال تغییر است. امکان دارد شکل منطقه یی اختیار کند.

روز گذشته، خانم «کلنتن» گفت: «دشمن مشترک داریم. باید بر ضد او مشترکاً مبارزه کنیم.»

در جریان آن سخنان، ماموران بلندرتبه ی هر دو کشور (افغانستان و امریکا) حاضر بودند. در آن نشست گفته شد که دست آورد های زیادی حاصل شده اند، ولی باز هم راه طولانی در پیش است.

طارق چوهدری، نماینده ی پاکستان، گفت: شما در باره ی شریک ساختن آگاهی های استخباراتی، سخن زدید. این در حالی ست که هواپیما های بدون پیلوت شما بمباردمان می کنند. چنین کاری درست نیست. ما این را نمی پذیریم که بر خاک ما بمباردمان شود.

پاسخ: پاسخ مشخصی در باره ی عملیات هواپیما ها ندارم، ولی می خواهم در باره ی وجوه مشترک، چیزی بگویم.

دشمن ما مشترک است. افغانستان در خاک خود و پاکستان در خاک خود باید بر ضد القاعده، مبارزه کنند! ولی اگر آگاهی های استخباراتی، شریک شوند، بهتر خواهد بود.

امریکا، خواهان همکاری های سه جانبه است تا آگاهی های استخباراتی را با هم شریک سازیم.

از هیئت افغانستان، آقای صبغت الله سنجر، دستش را بلند کرد و پرسید: روگرداندن همسایه گان از مسایل افغانستان، چالش بزرگی برای مردمسالاری افغانستان نیست؟ دیگر این که آیا امریکا مانند سال های نود، افغانستان را فراموش نمی کند و تنها به همسایه گان، رها نخواهد کرد؟

پاسخ: مردمسالاری کنونی افغانی، از حُسن پشتکار افغانان و رییس جمهور این کشور است. تهدید رو به رو با شهامت شما دفع می شود، ولی تضمینی وجود ندارد که خارجیان به دفع تهدید بپردازند.

ما بر افغانان باورمندایم. این که در گذشته امریکا تغافل ورزید مقصریم، ولی حالا در هیچ زمانی نمی توانیم شما را فراموش کنیم. مردمسالاری باید از سوی مردم شما تضمین شود. ما از آن پشتیبانی می کنیم.

پرسش نماینده ی عراق: آیا پس از خروج امریکا از عراق، نیروی اردوی آن را به خاطر توازن، میزان کرده اید؟

پاسخ: بسیار بخشش می خواهم. من مسوول بخش افغانستان استم. پاسخ درستی ارائه کرده نمی توانم، ولی روی عراقیان، حساب می کنیم.

در این بخش سمینار، جهت سخن، تغییر کرد. او در باره ی شرق میانه و افریقا نیز سخن زد. وی زمان زیادی با کانگرس امریکا کار کرده است. بنا بر این، گفت: با ایجاد اداره ی نو، اداره ی شورای امنیت نیز تغییر می کند. «اوباما» در مبارزه ی انتخاباتی اش روشن کرده بود که در باره ی شرق میانه سخن می راند. مسئله ی غزه را مهم جلوه داد؛ زیرا نیاز به توجهی زیادتیر دارد.

ما خواهان استحکام آتش بسی که اکنون در غزه برقرار است، استیم. امروز یا فردا، خانم هیلاری کلتن، به شرم الشیخ مصر می رود. من هم با او می روم. کوشش می کنیم به خاطر بازسازی غزه، پول- جمع آوری کنیم.

با اکثر وزیران خارجه ای که خانم «کلینتن» دیدار کرده است، در باره ی افزایش کمک ها اصرار و گفت و گو خواهیم کرد. باورمندیم که بیشتر آنان از این پیشنهاد، حمایت می کنند.

ما کار خواهیم کرد تا جلو جنگ گرفته شود. می کوشیم تمام منطقه را شامل نشست صلح بسازیم.

«اوباما» اجازه داده است برای صلح، راه های خوبی جست و جو شوند. باید اکثر کشورها در روند صلح، شرکت جویند.

«اوباما» تاکنون چندین بار از مسئله ی صلح شرق میانه، یاد کرده است، ولی در این جا پایان نمی یابد. باید دوام یابد.

در باره ی ایران، می کوشیم این کشور جهت صلح منطقه، همکاری کند، نه این که به دهشت افکنان، یاری رساند. «اوباما» می گوید که با ایران گفت و گو می کنیم، ولی تاکنون نیز مشکلاتی وجود دارند.

وقتی لشکرها را از عراق بیرون بردیم، امیدواریم عراق بتواند نقش خود در منطقه را بازی کند. در این هنگام، نوبت به پرسش ها رسید:

طارق چوهدری، نماینده ی پاکستان، پرسید: آیا تاریخی را برای حل مشکل ایران و شرق میانه، تعیین کرده اید؟

پاسخ: اگر زمان تعیین شود، درست نخواهد بود؛ زیرا امکان دارد بعضی آن را به عقب بیااندازند.

نماینده ی عراق: ایران می خواهد سلاح هسته یی به دست آورد. دیدگاه «اوباما» در باره ی این مُعضل چیست؟

پاسخ: ما به خاطر صلح و ثبات منطقه، متعهد استیم. کوشش می کنیم اهداف ما منتهی به صلح شوند. همچنان ایران، کشور های منطقه را تهدید نکند.

پرسش نماینده ی مصر: اداره ی پیشین امریکا، متعهد شده بود دیدگاه تشکیل کشور های آزاد اسرائیل و فلسطین را تایید کند، ولی اسرائیل بر غزه حمله کرد و سه هزار فلسطینی را کشت.

اداره ی پیشین شما با سلاح هسته یی عراق نیز مخالفت کرده بود. بنا بر این یک میلیون تن را کشت. پس از کشتن یک میلیون عراقی و ششصد هزار فلسطینی، سیاست امریکا چه معنایی می تواند داشته باشد؟

پاسخ: تمام آن ها به اداره ی گذشته ارتباط دارند. من نمی خواهم بالای اداره ی گذشته، انتقاد کنم.

وقتی عملیات نظامی آغاز می یابد، وقوع تلفات ملکی ممکن است. ما می خواهیم عراقیان روی پاهای خود بایستند و مُعضل خود را خود حل کنند.

پرسش نماینده ی اردن: به قول روزنامه ی «تایمز»، وزیر خارجه ی اسرائیل گفته است که با «حماس» گفت و گو خواهند کرد. اگر حقیقت داشته باشد، چنین گفت و گویی، بدون قید و شرط است یا که حکمتی دارد؟

پاسخ: در نشست شرم الشيخ، محمود عباس و دیگران دارای قدرت قانونی خواهند بود. ما از آنان حمایت می کنیم. «حماس»، سازمانی است که از تروریسم و وحشت استفاده می کند. پیش از این، بر توافق هایی که میان آنان و اسرائیل صورت گرفته بودند، توجهی نکرد. با وجود آن، از یک تفاهم ملی، پشتیبانی خواهیم کرد.

ما خواهان فلسطینی هستیم که آزاد و مستقل باشد. ضمناً خطری را متوجه کشور های همسایه نکند. باید همسایه ی خوبی برای اسرائیل باشد تا در جوار آن زنده گی کند.

پرسش نماینده ی عراق: اگر گفت و گوی «اوباما» با ایران ناکام شود، چه خواهد شد؟

پاسخ: اکنون در این رابطه چیزی گفته نمی توانم. پس از دو تن که به نماینده گی از شورای امنیت و کانگرس، صحبت کردند، فردی که به نماینده گی از وزارت امور خارجه ی امریکا آمده بود، سخن گفت. او در آن جا، مسوول آسیای جنوبی و مرکزی است. وی در آغاز سخنان خود آورد: آرزو دارم برنامه های پوهنتون «ان.دی.یو» به خوبی سپری شده باشندند. من در وزارت امور خارجه، معاون امور آسیای جنوبی استم، اما از آسیای مرکزی، شناخت بیشتر دارم. همچنان در باره ی آسیای جنوبی نیز صاحب آگاهی ام. ما می خواهیم در ساحه ی سیاست خارجی، حمایت دیگران را به دست آوریم.

نماینده ی کشور سریلانکا پرسید: دیدگاه شما در باره ی سیاست هندوستان در سریلانکا چیست؟

پاسخ: رابطه ی ما با هندوستان به عنوان قطع رابطه با پاکستان و سریلانکا نیست. ما خواهان رابطه ی خوب با همه استیم. ما حکومت سریلانکا و ببر های «تامیل» را تشویق می کنیم وضع جنگی به وجود نیاورند. آرزو داریم حکومت سریلانکا، شیوه هایی را به کار گیرد که باعث تلفات ملکی نشوند. اشتراکننده ای دو پرسش را مطرح کرد:

۱- یک تن از مسوولان شما در باره ی حکومت مرکزی نیرومند در افغانستان، سخن گفت، ولی حکومت کنونی این کشور بر تمام افغانستان حاکمیت ندارد. «کرزی»، شخص نیرومندی نیست. آیا از گذشته مثالی دارید که چنین حکومتی بوده است؟

۲- هندوستان تاکنون موفق نشده است با همسایه گان خود، رابطه ی خوب داشته باشد. چه دلیل دارد؟

پاسخ: به جای پرسش نخست، پرسش دوم را پاسخ می گویم: من در موقفی نیستم که بگویم هندوستان، رابطه ی خوب دارد یا نه. ما آرزو داریم رابطه ی ما با هندوستان، بیشتر شود. همسایه گان با همسایه گان خویش مشکل دارند. ما همچنان خواهان رابطه ی بهتر هند با دیگران هستیم. پیرامون پرسش اول باید بگویم: افغانستان، نیازمند بررسی دقیق است؛ زیرا این کشور از بیرون به گونه ای مشاهده می شود که خلاف واقعیت های داخلی آن است.

اداره ی «اوباما» متعهد است کشور های دیگر در صلح این کشور، دخیل باشند. امریکا به تنهایی قادر به حل این مشکل نیست. هر اداره ای در آغاز، مسیری را می گزیند. هفته ی گذشته، گفت و گو های استراتژیک داشتیم. طبیعی ست که باعث تغییر مسیر خواهند شد. دابرسنگه گورن، نماینده ی نیپال، پرسید: روز گذشته جنرال «بارنو» گفته بود «چین و هندوستان، رقیبان مایند، ولی دشمنان ما نیستند. در ضمن، با وجود تغییر، رقیب می مانند. همچنان دیدگاه شما در مورد نیپال چیست؟ پاسخ: من در آن جا حاضر نبوده ام که جنرال «بارنو»، چه گفته است؟ به این دلیل قضاوت کرده نمی توانم.

شما چین، هندوستان و روسیه را از نظر مساحت ارزیابی می کنید. شما نمی توانید آن ها را با کشور های کوچک، مقایسه کنید. شما نمی توانید بگویید آن ها رقیب استند یا دوست. رابطه ی چین با همسایه گانش، گاهی دوستانه است.

سیستم امریکا، رقابت برانگیز است. یعنی ویژه گی رقابتی دارد. روش داخلی ما نیز بر اساس تجارت، استوار است. شما در این جا شاهد رقابت های

مختلف بخش های مختلف استید. بعضی بالای آن ها انتقاد می کنند، ولی ما در آن ها قوت را مشاهده می کنیم. اکنون امریکا و چین، روابط خوب دارند، ولی در کنار آن رقیبان همدیگر استند.

در باره ی نیپال، امریکا خواهان برقراری رابطه ی بهتر با این کشور است تا پیشرفت کند و پاسخگوی نیاز های مردم خود باشد. امریکا از نیپال حمایت می کند. آرزو داریم همسایه گان نیپال در حل مُعضلات این کشور، یاری رسانند. برای ما روشن است که این موضوع از حساسیت برخوردار می باشد. اندیشه وجود دارد. آرزو داریم مردم نیپال نیز به خاطر حل دشواری ها اقدام کنند. بنا بر این، جایی برای مداخله ی امریکا، وجود ندارد.

از هیئت افغانستان، آقای صبغت الله سنجر گفت: من دیدگاه شما را تایید می کنم که قضاوت دور از افغانستان، درست بوده نمی تواند، ولی رابرت گیتس گفته است نمی توانیم حکومت دلخواه خود در افغانستان را ایجاد کنیم! این به چه معناست؟

پاسخ: من به ماهیت ادبیات رابرت گیتس، آگاه نیستم، ولی همین قدر می گویم در افغانستان باید حکومتی وجود داشته باشد تا نیاز های مردم را برآورده سازد. راه حل نظامی، یگانه چاره نیست. شخصی به نماینده گی از ترکیه پرسید: پیرامون کشور های آسیای مرکزی، چه دیدگاهی دارید؟

پاسخ: موضوع کاری من نیست. به این خاطر، نظر دقیق ندارم، ولی فکر می شود که این کشور ها، مسیر شاهراه های بزرگ هستند. بنا بر این، پس از نیل به آزادی ها، ایجاب می کند روی آن ها مطالعات نو صورت گیرند.

سخنران بعدی، کارمندی از وزارت دفاع امریکا بود. او در ادارات آن جا کار کرده بود. ضمناً در آن وزارت، مسوول پژوهش مطالعات منطقه یی است. او گفت: همچنان در شورای امنیت ملی، امور سیاسی را پیش می برم. بعد از جنگ دوم جهانی، کانگرس به رییس جمهور، یادآور شد سیستم شورای امنیت باید تغییر یابد. در آن زمان هماهنگی وجود نداشت. بنا بر این، این اداره را ایجاد کردند. وظیفه ی این نهاد آن است تا فعالیت های تمام وزارت ها را هماهنگ و به رییس جمهور، ارائه کند.

دفتر سیاسی وزارت دفاع، گزارش ها را ترتیب می کند. من در همین بخش کار می کنم. سایر بخش ها نیز همین گونه اند. برای افغانستان، بخش ویژه داریم.

ما شش بخش مختلف داریم که بالای مسایل هسته یی، استراتژیک و امثالهم کار می کنند. در بخش نظامی برای رییس جمهور، سخنرانی می نویسیم. در ضمن روی بودجه ی وزارت دفاع کار می کنیم.

ما در کوریای جنوبی و دیگر کشور ها، بالای حضور سربازان و مسئله ی انتقال آنان، به پژوهش می پردازیم. همین گونه، امور تماس های عاجل با رییس جمهور را به پیش می بریم.

نماینده ی مصر در باره ی پیشرفت روسیه، ارتباط با مصر و جنگ سرد پرسید.

پاسخ: پیش از وقت است. فقط ۴۷ روز از اداره ی «اوباما» می گذرد. باید در انتظار باشیم تا اداره ی جدید، چه سیاستی را در پیش می گیرد.

من (یون) پرسیدم: سه مورد از تهدیدات اساسی، متوجه افغانستان می باشند. آن ها دهشت افگنی، مواد مخدر و جنگسالاران نامیده می شوند. در رابطه به دوتای آن ها، سیاست شما از آغاز تاکنون روشن است، اما پیرامون

جنگسالاران، مشخص نیست. به جای آن که آنان را مهار کنید، امتیازات دیگر بخشیدید. آیا با اداره ی جدید در سیاست تان در برابر جنگسالاران، تغییری رونما خواهد شد یا که تردید وجود خواهد داشت؟

پاسخ: بیاید با احتیاط سخن بگوییم. سیاست ما در حال تغییر است. امکان دارد در جریان ماه نو، تکمیل شود. ممکن است وضع را تغییر دهد.

ریس جمهور جدید می گوید: «ما باید وظایف اردوی خویش را مشخص کنیم.» من نیز می گویم که باید احتیاط کنیم.

در سیاست افغانستان باید تمام جوانب در نظر آیند. در این سیاست باید تمام مسایل اقتصادی، سیاسی و نظامی در نظر باشند.

نماینده ی یک کشور عربی پرسید: رابرت گیتس، وزیر دفاع، در مقاله ای که ماه گذشته در روزنامه ای منتشر کرده بود، از یک ساختمان نظامی در شرق میانه سخن رانده است. چه تاثیری بر شرق میانه خواهد داشت؟

پاسخ: تمام خدماتی که از بالا به پایین وجود دارند، باید تکمیل شوند. پژوهش ما از سال ۲۰۰۲م آغاز شده است. از تجهیزات، کادر و امکانات تا اهداف، تمام آن ها شامل اند.

نماینده ی عراق: پس از خروج از عراق، کمک های نظامی تان در آن جا چه گونه خواهند بود؟

پاسخ: من بر ویژه گی های بودجه ی سال ۲۰۱۰م آگاهی ندارم. فکر می کنم تحت کار می باشد. ضمناً رییس جمهور گفته است پس از یازدهم اگست، خروج سربازان ما از عراق، آغاز می شوند. این که مسوولیت جنگ ضد تروریسم بر دوش عراق گذاشته می شود یا نه؟ آگاهی ندارم.

نماینده ی عمان: پرسش من در باره ی عملیات بحری ست. احتمال انسداد کانال هرمز وجود دارد. چه کسی عقب این مسئله ایستاده است؟ آنان چه می خواهند؟ ما نگرانی داریم.

پاسخ: این پرسش متوجه مقامات بلندرتبه ی کاخ سفید می شود. آنان این مسئله را باید به لحاظ حراست ابحار پژوهش کنند. آیا با حکومت سومالیا معامله می کنند، با دزدان بحری یا با نیروهای بحری؟

کارمندانی از نیروهای بحری ما در این عملیات دخیل اند. باید طرحی تهیه شود، ولی به وقت نیاز دارد. وقتی گرفتار می شوند، آنان را به کجا ببریم و در کجا محاکمه کنیم؟ زیرا آب های بین المللی، سلسله ی طولانی دارند. کینیا می گوید: «اگر ما گرفتار می کنیم، باید خود محاکمه کنیم.»

من به جزییات بیش از این، آگاه نیستم. بعضی عملیات محرمانه اند. اکنون تشریح آن ها را مناسب نمی دانیم.

پرسش نماینده ی پاکستان: اردوی امریکا از سال ۲۰۰۱م در افغانستان و عراق درگیر است. این که کامیاب اند یا نه، پرسشی جداگانه است، اما آیا جوانان امریکایی از جنگ، خسته نشده اند؟

پاسخ: در گذشته این اندیشه وجود داشت، ولی اکنون وجود ندارد. ما جوانانی داریم که حاضر اند به دلخواه به افغانستان بروند؛ زیرا کشور شان برای آنان عزیز است. به همین خاطر برای دفاع، به آن جا می روند. حکومت آمریکا آگهی داده است، هرکسی به آن جا برود، امتیاز بیشتری به دست می آورد.

جوانان امریکایی می خواهند به کشور های دیگر بروند. آن جاها را مشاهده و در آن ها کار کنند. دلایل مختلفی وجود دارند، اما شمار کسانی که داوطلب اند، بیش و به اندازه ای ست که در زمستان سال گذشته، نامنویسی

داوطلبان را متوقف ساختیم؛ زیرا کسانی که می روند، نمی خواهند زود برگردند. اکنون نسبت به سنجش خود، جلو استیم.

پرسش دیگر نماینده ی پاکستان: پاکستان می خواهد خود را از شر بنیادگرایان نجات دهد، ولی امریکا از سپردن هواپیما های «اف ۱۶» به ما خودداری می کند.

پاسخ: پرسش شما را نفهمیدم. آرزو دارم شماره ی تلیفوتان را بفرستید تا پاسخ آن را گسیل کنم.

از هیات افغانستان، «سنجر» صاحب پرسید: «اوباما» در کمپاین انتخاباتی اش گفته بود: «دهشت افگنان مرز ندارند. هر کجا بروند، از عقب شان خواهیم رفت.» آیا دورتر از افغانستان، به مناطق دیگر هم می روید یا نه؟

پاسخ: برای این پرسش، پاسخ کامل ندارم. اداره ی جدید، استراتژی نوی را تهیه می کند. در مبارزه بر ضد تروریسم، تغییری رونما نمی شود. همه به این باور اند که این یک تهدید است. یگانه موردی که می تواند در این رابطه تغییر یابد، استراتژی می باشد.

استراتژی، هر زمانی تغییر می یابد؛ نه تنها در بخش نظامی، بل در بخش های دیگر. با همین پاسخ، برنامه ی شورای امنیت خاتمه یافت. به سوی هوتل، روانه شدیم.

روز پنجم سمینار

تماشای محلاتی در واشنگتن:

۲۸ فبروری، شنبه، برابر با زمانگذاری، روز گردش و تفریح بود. در این روز باید اماکن مهم و تاریخی واشنگتن را مشاهده می کردیم.

در امریکا، اماکن باستانی تاریخی وجود ندارند. اکثر آن ها نو ساخت اند و به لحاظ عمق تاریخی، قابل ملاحظه نمی باشند. با وجود آن در مقایسه با تاریخ امریکا، بسیار ارزشمند شمرده می شوند.

شگفت این ست که در حکومت امریکا، هیچ وزارتی به نام اطلاعات و فرهنگ وجود ندارد. رسانه ها آزاد و به اصطلاح شخصی اند. تنها چند رسانه ی سمعی و بصری از سوی وزارت امور خارجه، ایده می گیرند. بقیه آزاد می باشند.

در رهنمود اماکن واشنگتن، آمده بود که می توانید با هر لباسی بیایید. همچنان یاران و دوستان خود را نیز بخواهید. به ساعت نه صبح، همه باید در هتل گرد می آمدیم.

به ساعت ۹:۱۵ از هتل حرکت کردیم. پروفیسور کول دان کرفس، رهنمای ما بود. نامبرده گفت: سه سال می شود که در مرکز «نیسا» کار می کنم و درس می دهم، ولی گاهی مهمانان را نیز به گردش می برم. نخست در باره ی اعمار شهر واشنگتن آگاهی داد که چه گونه به اثر موافقت دو ایالت، به وجود آمد. او گفت: این مامول به وسیله ی قانون اساسی به اجراء درآمد. در آغاز، دو قانون اساسی داشتیم. امریکا بر اساس آن ها زاده شده است؛ اما یکی از آن ها ناکام ماند. بعداً سیاستمداران قانون دیگری را تهیه می کنند تا یک حکومت مرکزی نیرومند را به وجود آورند. به این گونه واشنگتن،

پایتخت حکومت مرکزی نیرومندی شد. از دو ایالت، دو بخش آن را احتوا می کند. یعنی از ویرجینیا و مریلند. سپس انجیران به طرح نقشه پرداختند و آهسته آهسته این شهر به میان آمد.

حالا به سوی پارکی می رویم که به آن «پارک ملی» می گویند. مراسم تحلیف «اوباما» در همین جا صورت گرفت. آبدیه یادگاری جورج واشنگتن نیز همین جاست. شهر واشنگتن در باتلاق ساخته شده است، زیرا زمین اندکی وجود داشت تا بتوانند در آن جا آبدیه تاریخی یا بنای یادبود بسازند. هنگام ساخت بنای یادبود، آشوب برپا می شود.

هنگام مراسم تحلیف «اوباما» نزدیک به یک میلیون تن در «پارک ملی» گرد آمده بودند. آبدیه ی یک رییس جمهور پیشین امریکا (آبراهام لینکلن) نیز همین جاست.

اکنون مردم آگاه اند که قانون اساسی کنونی، به چه اندازه موثر است. در آغاز، هر ایالتی می خواست مشی مستقل خود را اختیار کند، ولی فکر آبراهام لینکلن این بود تا سیستمی تهیه شود که تمام ایالات زیر چتر یک قانون اساسی، قرار بگیرند.

وقتی به «پارک ملی» رسیدیم، به راستی که یک پارک بزرگ بود. مترجم ما گفت: در مراسم تحلیف «اوباما»، مردم زیادی به این جا آمده بودند. با وجود سرمای زیاد، مردم در صف های منظم ایستاده بودند. جای سوزن انداختن نبود. از سراسر امریکا، میلیون ها تن آمده بودند، ولی به همه میسر نشد خود را به این جا برسانند.

سرما بسیار زیاد بود. در واشنگتن، تند باد می وزد؛ مانند تیری که از کمان رها شود. مثل این که کسی در زمستان سرد در سینما پامیر بایستد و سینه ی خود را در برابر باد و طوفان چهلستون، قرار دهد.

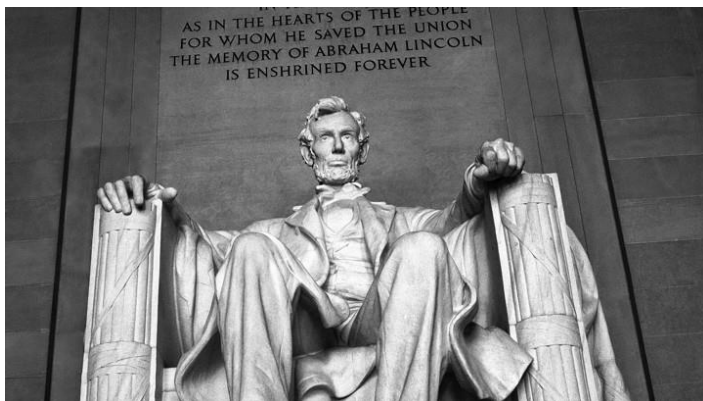
تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۰ /

پیش از همه به بنای یادبود آبراهام لینکلن رفتیم. سقف بزرگی روی آن ساخته بودند. به تناسبی که بر آرامگاه اعلی حضرت «نادر خان» درست شده، کوچک است، ولی بسیار مجلل می باشد.



تندیس آبراهام لینکلن در یک مکان کمابیش بُلند، ساخته شده بود. امریکاییان به لینکلن، احترام زیادی قایل اند. او ایده ی اتحاد امریکا را به میان آورد. عملاً به آن پراخت و بر ضد تعصب، مبارزه کرد.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۱ /

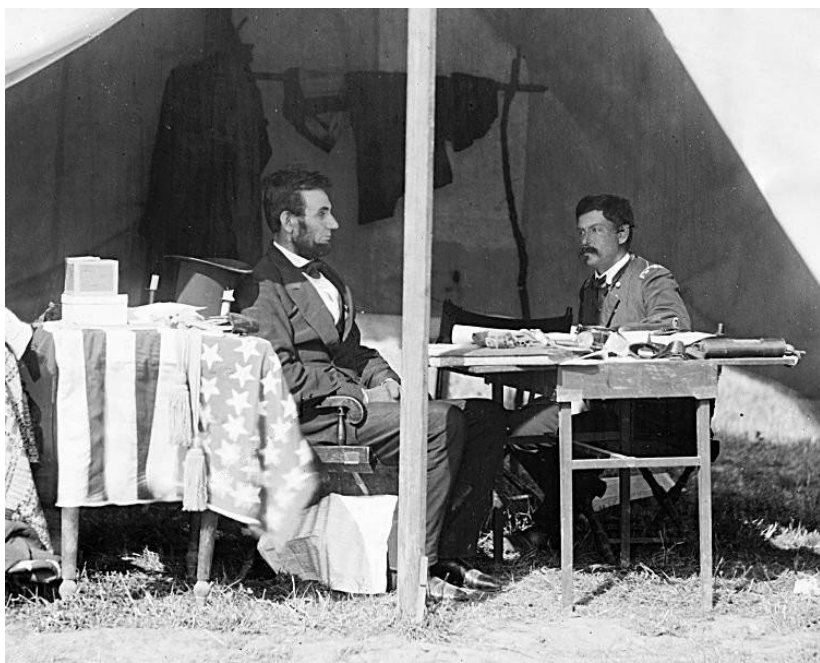
«لینکلن» در یکی از سخنرانی هایش گفته بود: «باید حکومتی به میان آید که از سوی مردم و برای مردم باشد.»

امریکا در جریان جنگ های داخلی، رنج های بسیاری را متحمل شد. ۶۲۰ هزار امریکایی در جنگ های داخلی، کشته شدند. این جنگ ها آسیب زیادی به امریکا رساندند، ولی از مزایای آن این بود که برده داری را از میان بُردند.



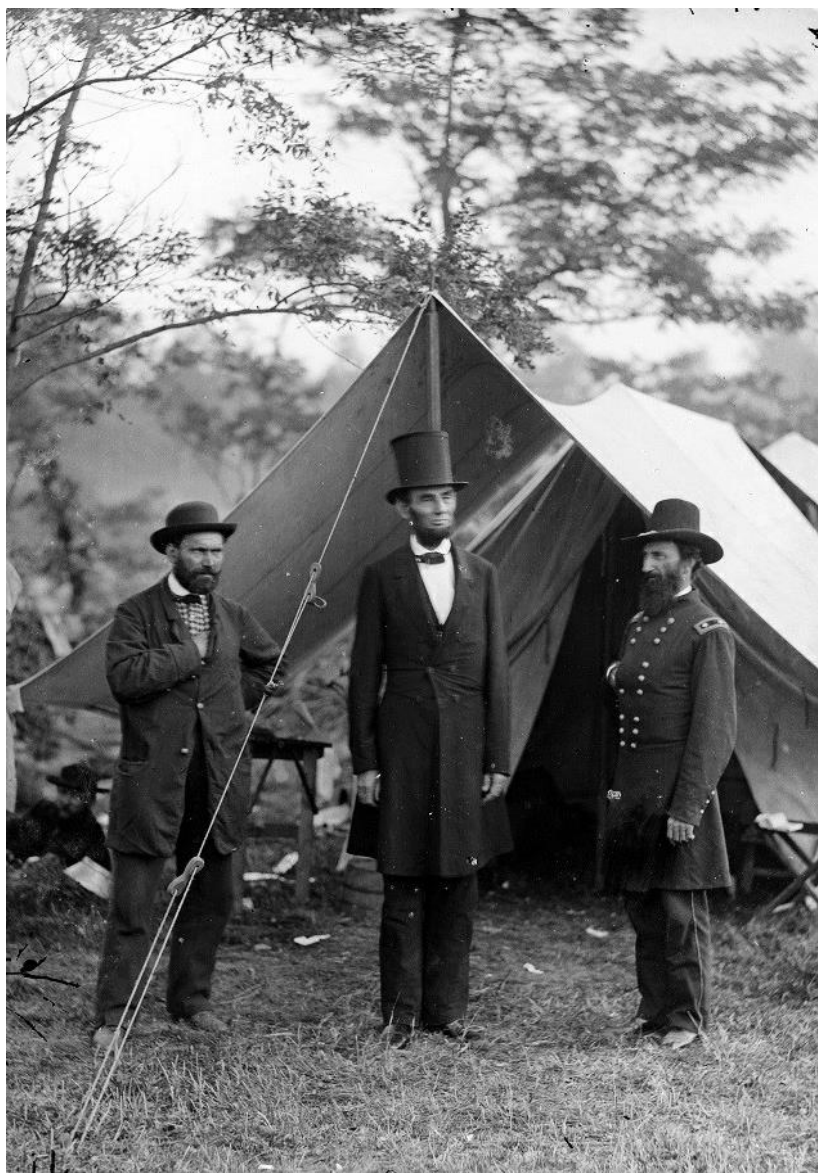
تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۲ /



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۳ /



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۴ /

پس از «لینکلن»، دکتور مارتین لوتر کینگ، رهبر سیاهپوستان نیز در محل سخنرانی او ایستاده است. در آن روز، صدها هزار تن، گرد او جمع آمده بودند. گفته بود: «ما باید از روی شخصیت خویش ارزیابی شویم، نه از روی رنگ؛ رُخ و دین. کشور ما درگیری زیادی با خودش انجام داده است. در این جا باید شخصیت معیار باشد، نه باور ها...»

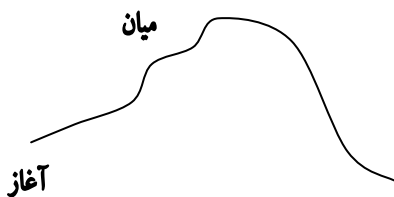


بعد از تماشای بنای یاد بود آبراهام لینکلن، سه الی چهار دقیقه پیاده روی کردیم. هوا بی اندازه سرد بود. کمی بالاتر، بنای یادبودی برای امریکاییانی ساخته شده بود که در جنگ ویتنام، کشته شده بودند.

پس از ایجاد امریکا، جنگ ویتنام، خاطره و تجربه ی تلخ امریکاییان، به شمار می رود. در این جنگ، ۵۸ هزار سرباز امریکایی کشته شدند. امریکاییان بالای ویتنام، بمبارد زیادی کردند. بیش از یک میلیون ویتنامی را کشتند.

جنگ، تلخ است و بار ملامت آن همیشه بر دوش ناکام می ماند. گرچه ویتنامی ها نسبت به امریکاییان، ده ها مرتبه زیان بیشتری را تحمل کردند، ولی در پایان پیروزی نصیب ویتنام، و شکست، قسمت امریکا شد.

وقتی جنگ پایان یافت، به خاطر یادبود از قربانیان، فشار های زیادی بر حکومت امریکا وارد شدند. طرح های مختلفی پیشنهاد شدند. یکی از طرح ها این بود تا یک بنای یادبود اعمار شود. برای ساخت آن، اعلام دادند. هر کی نقشه ی خوب و معقول را ارائه می کرد، همان را می ساختند. بسیاری از کمپنی ها و انجیران بزرگ، نقشه های بزرگ و مجلل ساختند، ولی در پایان نقشه ی یک انجیر جوان امریکایی که عمرش پایین تر از همه، بیش از بیست و دو سال نبود، پذیرفته شد. طرح او چنان بود که از یک نقطه ی پایین آغاز می شد. سپس بلند می رفت و آهسته آهسته به صورت مایل، دوباره پایین می آمد. یعنی:



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۶ /

معنی نقشه، این است که با آغاز جنگ، شمار تلفات زیاد نبود، اما آهسته آهسته بیشتر می شد. خطی که بالا می رود، نشان دهنده ی افزایش تلفات است.

در پایان جنگ که امریکا به عقب می رود، شمار تلفات کم می شود. به این صورت نوسان خط، نوعیت تلفات را نشان می دهد.

برای زمین بنای یادبود کشته شده گان جنگ ویتنام، ساحه ای به اندازه ی یک حوض بزرگ، در نظر گرفته شده بود.

از چپ و راست، از هر دو طرف، راه هایی وجود دارند، ولی باید از سوی چپ بروید تا بتوانید تمام نام ها را مشاهده کنید. آن ها به ترتیب الفبا نگارش یافته اند. ترتیب زمان در آن ها رعایت شده است. شامل نخستین تا آخرین سرباز می باشند. درجات سربازان نیز نگارش یافته اند. همچنین سال مرگ شان را بالای سنگ های مرمر سیاه، نقر کرده اند. روی آن ها را شیشه گرفته اند تا به اثر باد و باران، پاک نشوند.



وقتی کسی به بنای یادبود کشته شده گان جنگ ویتنام بنگرد، برایش سیمای غم انگیزی مجسم می شود. به ویژه از یک جنگ ناکام که فاقد هدف مقدس بود.

با دید ژرف، بعضی نام ها را از چشم گذراندم، ولی خواندن تمام آن ها دشوار بود.

امریکاییانی می آمدند و در پای بنای یادبود، گل های تازه می گذاشتند. تصاویری را دیدم که مزین شده بودند و گل های تازه ای در پای آن ها قرار داشتند.

زن و مردی را دیدم که چشمان شان از اشک، پوشیده شده بودند. وقتی به تصویر نگاه می کردند، نمی توانستند از ریزش اشک خویش جلوگیری کنند.

فوزیه / ترجمان ما گفت: این جا هر روز همین طور است. در سالروز جنگ، جایی برای قدم گذاشتن وجود ندارد. همه به خاطر گرمی داشت نزدیکان شان می آیند.

با وجودی که از جنگ امریکا و ویتنام، چند دهه می گذرد، ولی خاطرات و یادمان آن مانند امروز زنده اند.

در مقابل بنای یادبود، مجسمه های چند سرباز و کارمند صحنی، قرار داشتند. آن ها از دور باعث جلب توجه می شدند.

وقتی آبداه اعمار می شد مجروحان، معیوبان و کارکنان صحنی اعتراض کردند چرا از ما یاد نمی شود؟ دیگر برای ما چه باقی مانده است؟ همان بود که حکومت برای حفظ یاد شان، مجسمه های شان را تهیه کرد. وقتی ساخت مجسمه های کارمندان صحنی در نظر گرفته شد، سربازان و افسران بازگشته از جنگ اعتراض کردند که ایثار ما چه شد؟ باید بنای یادبود ما

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۸ /

تهیه شود! ترتیب بالای برای آنان نیز در نظر گرفته شد. از بنای غم انگیز
مُرده گان گذشتیم و به سوی کاخ زنده گان/ سفید رو آوردیم.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۳۹ /

از کاخ «سفید» که اکنون سرنوشت بسیاری از کشور های دنیا با آن ارتباط دارد، در رسانه ها بسیار یاد می شود. پیش از آن از چند تعمیر دیگر شهر نیز دیدن کردیم. اکثر آن ها رنگ خاکی داشتند. شبیه رنگ های طبیعی. در آن ها رنگ های تند، مانند رنگ هایی که در پاکستان و هند استفاده می شوند و هر لحظه به دل زده گی می انجامند، استعمال نشده بودند. اکثر تعمیر ها به هیچ رنگی نیاز نداشتند.



وقتی به کاخ «سفید» رسیدیم، از موتر فرود آمدیم. هوا بسیار سرد بود. باد سردی می وزید. در مقابل کاخ «سفید»، چمن بزرگی قرار داشت که دارای درختان و سبزه ها بود. درختان، عریان بودند، ولی روی سبزه ها، گونه ای از پارچه گذاشته شده بود تا سردی باعث نابودی آن ها نشود. تعریف هایی که از کاخ «سفید» شنیده بودیم، به ویژه در اشعار، درست نبودند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۴۰ /

کاخ «سفید» را به این خاطر «سفید» می گویند که در حاکمیت بریتانوی ها به این تعمیر، آتش افکنده می شود. تمام آن را دود آتش، سیاه می کند. بعداً چند نوبت رنگ می شود. رنگ سفید می زنند. از همان هنگام به نام کاخ «سفید» مسمی شود.



در گذشته، هر کسی می توانست به صورت آزاد به کاخ «سفید» برود، ولی بعد از تاریخ یازدهم سپتامبر، ورود آزاد ممنوع شد.

ما باید داخل کاخ «سفید» می رفتیم. چنان چه ورود خارجیان، طی مراحل می خواهد و در واقع خسته کننده است، مهمانداران ما لازم ندیدند به آن جا برویم.

کوتاه این که کاخ «سفید»، یک کاخ معمولی است. در مقایسه به آن، صدها تعمیر مجهز و زیبا در واشنگتن وجود دارند؛ اما چنان چه کاخ «سفید»، دفتر رییس جمهور می باشد، از نگاه سیاسی بسیار ارزشمند شمرده می شود.

در افغانستان، بعضی مردم، میان کاخ «سفید» و تعمیر کانگرس، تفاوتی قایل نمی شوند. تعمیر کانگرس، بسیار بزرگ، مجلل و تاریخی است. در مقابل کاخ «سفید»، چمن سبز قرار دارد. دورادور آن را کتاره ی آهنی گرفته اند. در یک بخش آن، اتاق محافظان قرار دارد. ظاهراً کسی در میان آن به مشاهده نمی رسد. در گذشته در مقابل چمن، سدی وجود نداشت. اکنون موترهای مردم را رو به روی جاده ی مقابل آن نمی گذارند. پس از رویداد یازدهم سبتمبر، در پیاده رو ها، سد هایی توسط پایه های آهنی به وجود آورده اند. نزدیک کاخ «سفید» در صد متری آن، منزل رییس جمهور قرار دارد. در گذشته «بوش» و همسرش از کاخ «سفید» تا منزل شان رفت و آمد می کردند. اکنون «اوباما» و همسرش می آیند و می روند.

در مقابل کاخ «سفید» در یک پارک نسبتاً بزرگ، خیمه ی پلاستیکی برپاست. با تعمیر ها و طبیعت اطراف، هیچ شباهتی نمی رساند. وقتی به خیمه نزدیک شدم، مشاهده کردم ژولیده مویی در آن نشسته است. اجازه ی اخذ تصویر خواستم که با تبسم و محبت پذیرفت. از فوزیه ی مترجم پرسیدم. او گفت: در واقع در این جا یک زن می نشیند. ۳۷ سال می شود که در این جا نشسته است. در قوانین امریکا آمده که اگر کسی در جایی بنشیند، تا زمانی که آن جا را به رضایت خود ترک نکند، پولیس - حق ندارد او را به زور از آن جا بیرون کند؛ ولی اگر برای یک دقیقه هم به ترک آن جا پردازد، پولیس حق دارد آن جا را تخلیه کند.

این زن، مخالف ساخت سلاح هسته یی می باشد. او مبارزه اش را از همین جا بر ضد زمامداران امریکایی آغاز کرد. او گفته است تا زمانی که زمامداران امریکایی، ساخت سلاح هسته یی را متوقف نسازند، به اعتصاب

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۴۲ /

خود ادامه خواهد داد. از ۳۷ سال بدین سو در همین مکان زنده گی می کند. چنان چه در این جا سهولتی وجود ندارد و در زمستان سرد نیز در همین خیمه ی پلاستیکی به سر می برد، هنگام نیاز به خوراک، رفع حاجت و کار عاجل دیگر، شوهر یا پسر خود را در جایش می نشاند تا پولیس، مکان را تخلیه نکند. ۳۷ سال را همین گونه، سپری کرده است. هوش او به درستی کار نمی کند. وقتی کسی به خاطر تماشای کاخ «سفید» برود، از این زن دیدار و با او عکس می گیرد. بعضی برایش پول می دهند. اکنون عادت کرده است.



در کنار خیمه ی پلاستیکی، تصویر بوش را گذاشته بود که دستاری بر سر داشت. فکر کردم تصویر استاد ربانی است؛ زیرا در انترنت مشاهده کرده

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۴۳ /

بودم. به این معنی که استاد «ربانی» و «بوش» را مخلوط کرده و تصویر شکفت و غریبی از آن تهیه کرده بود. عکس گرفتم.



در قسمت پایانی پارک، بوته های تزئینی کوچک قرار داشتند. در کابل نیز بسیار به مشاهده می رسند. در آن جا ایستادم. گنجشکان بی شماری میان بوته ها بودند. شخصی آمد و برای شان دانه پاشید. پرنده گان به اندازه ای در اطرافم جمع آمدند که این همه را هرگز از نزدیک ندیده بودم. آهسته در میان شان نشستم. هیچ هراسی از من نکردند. با خیال راحت به خوردن دانه ها پرداختند. در آن جا فهمیدم که چرا از انسان هراس ندارند. در میان انسان های آن جا، جوهر انسانیت بسیار نیرومند شده است، ولی در کشور ما، صرف نظر از پرنده گان و جانوران، انسان ها نیز از انسان ها هراس دارند.

به هرصورت، چند دقیقه ی دیگر نیز اندیشمندان ایستادم. بعداً به ایستگاه مرکزی شهر رفتیم.

این جا مرکز حمل و نقل شهری است. ریل ها و موترها از آن جا به اطراف امریکا می روند. در نوع خود، یک استیشن بزرگ می باشد. مانند یک شهرک، حاوی تمام نیازمندی های زنده گی است. دارای ده ها فروشگاه و هتل است. در سال ۱۹۰۶م اعمار شده است. فکر می کنید که شاید دیروز ساخته شده باشد. تا ساعت دوازده در این محل بودیم. بعداً به سوی هتل روانه شدیم.

گفت و گو با یک افغان:

وقتی به هتل رسیدیم، بسیار خسته بودم. موج خواب بر فرازم آمد. لحظه ای خواب کردم. وقتی بیدار شدم، ساعت دوی پس از چاشت بود. روی جسمم آب ریختم. پس از آن به سوی اتاق «انگار» صاحب راه افتادم. به اثر فعالیت رسمی، بسیار کسل بودم. دلم می خواست به «انگار» صاحب بگویم که برویم! در کنار این هتل، فروشگاه های بزرگ قرار دارند. اندکی گردش کنیم و چیزی بخوریم. به اتاقش رفتیم. برایم گفت: نحوه ی دایل تلفون کابل را نشان بده؟ در کتابچه اش نوشتم. نیاز به گرفتن سی و شش شماره ی پیهم بود تا ارتباط برقرار شود.

در آن جا تلفون سهل نیست تا در اختیار هر کس باشد؛ مانند افغانستان که استفاده ی عام دارد. به ویژه اگر خواهان استفاده از کریدت آزاد باشید. دایل تلفون هتل، نیازمند وارد کردن شماره ی طولانی بود.

«انگار» صاحب به کابل تلفون کرد، ولی چنان چه در آن جا ساعت یک شب بود، کسی تلفون را برنداشت. گفتم: برویم به فروشگاه عمومی! کسالت پاهای ما نیز رفع می شود. در ضمن آگاه می شویم و نان نیز می

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۴۵ /

خوریم. گفت: اندکی صبر می کنیم. قرار است خویش من بیاید. گفتم: برایش تیلیفون کن! اگر دور است، برویم. اگر نزدیک است، منتظر بمانیم. «انگار» صاحب گفت: اکنون از خانه بیرون شده است. در همین گفت و گو بودیم که از پذیرایی تیلیفون آمد: مهمان شما آمده است. وقتی فرود آمدیم، کهن سالی با جوانی ایستاده بود. مانده نباشید کردیم. «انگار» صاحب مرا به او معرفی کرد و گفت: این، آغا جان است! دوست و خویش ما. او به من گفت: این پسر برادرم است! نام واقعی آغا جان، «حاجی نبی» بود. طبق عادت کندهاریان، نام یا لقب دیگر نیز داشت. وقتی به او نگریستم، اصلتش معرفی بود. بسیار فرصت سخن نداد. بلافاصله به نشستن در موتر، دعوت کرد.



موتر، شبیه کرولا بود. با نشستن در آن، به برادر زاده ی خود به انگلیسی گفت ما را به یک رستوران افغانی ببرد. بعد روی خود را سوی ما کرد:

وی، برادر زاده ام می باشد. همین جا بزرگ شده است. پشتو را می داند، ولی به انگلیسی سخن می گوید. گاهی پشتویش دچار لکنت می شود. به این خاطر با او به انگلیسی سخن می زنم.

وقتی به این جا آمدیم، انگلیسی نمی دانستیم، ولی کودکان، بسیار زود و خوب آموختند. ما و دیگران از همین کودکان آموخته ایم. گاهی که واژه ای را درست تلفظ نمی کنیم، به ما می خندند. به هر صورت، تا اندازه ای گلیم خود را از آب بیرون می کشیم.

هوا، صاف بود. نیم ساعت پیمودیم تا به رستوارنت افغانی رسیدیم. در میان راه که جاده ها، آبادی ها، تعمیر ها، زیبایی طبیعت و جنگل ها را مشاهده می کردم، در واقع همه حاکی از توجه و سرمایه گذاری زیاد بودند. در کنار هتل، خانه های بعضی از افغانان موقعیت دارند. خانه ی عبدالباری جهانی صاحب نیز همین جاست.

به هتل رفتیم. افغانان هتلدار از ما پذیرایی کردند. پشت میزی نشستیم. مینو را آوردند. نگاهم به دیوار های اطراف افتید. بعضی از مناظر افغانستان را نصب کرده بودند. روی دیواری تصویر رییس جمهور حامد کرزی، کوبیده شده بود. در یک قالینچه قرار داشت.

گوشه و کنار را بسیار مشاهده کردم. تصاویر قوماندانان تنظیمی نبود. پرسیدم و آگاه شدم در جایی که فشار زور نباشد، کسی به دلخواه تصاویر آنان را نصب نمی کند. به استثنای مناطق گروهک هایی که به آنان منصوب اند.

در کابل و در آن مناطق کشور که سرباز دولتی ایستاده نباشد، به هیچ صورت، تصاویر بزرگ و کوچک قوماندانان تنظیمی وجود ندارند. علت این است که مردم به طور طبیعی و به دلخواه، آنان را تحمل نمی کنند.

تصاویر شان بیشتر در محلاتی قرار دارند که کسانی برای نگهبانی ایستاده باشند.

در مدت چند دقیقه، غذا آماده شد. کباب افغانی، برنج، سالاد، ماست و نان خشک آوردند. غذا را با لذت زیاد خوردم. هنگام صرف غذا، هوتلداران چند بار آمدند و پرسیدند: چیزی کم نباشد؟ هر چیزی زیاد بود. مهمانداران ما پول را پرداختند. از هتل خارج شدیم. پرسیدند به کجا برویم؟ گفتیم: بیرون از شهر تا زنده گی روستایی مردم را نیز مشاهده کنیم. گفتند: آنان برای تفریح، اماکن ویژه دارند. اکنون زمستان است. محلات دیگری نیز برای تفریح وجود دارند، ولی به هزاران کیلومتر می باشند. در این جا در ویرجینیا، زنده گی در کُل، همین گونه است. جنگل وجود دارد و در میان آن خانه ها و شهرک های کوچک. شهرک های کوچک نیز بزرگ و منظم اند. بنا بر این، چنین می کنیم که به یک بازار کهنه و قدیمی آنان که در کنار دریا قرار دارد، می رویم. در زمستان، صدها هزار تن به آن جا می آیند. آن جا را تماشا می کنیم. اگر روز دیگر فرصت یافتید، به جای دیگر هم خواهیم رفت. گفتیم: کاملاً خوب است. نیم ساعت پیمودیم تا به ساحل دریا رسیدیم. منطقه در گذشته ساخته شده بود، ولی وقتی مسافر یا یک خارجی تازه وارد به آن جا برود، به سهولت قادر به تشخیص نیست؛ زیرا تعمیر های آن عصری و جاده ها فراخ اند، اما وقتی متوجه خشت ها شوند، می دانند مکان کهن است.

رنگ خشت ها، مانند رنگ کبوترهای خاکی است. در بعضی جاها، درز برداشته اند. در این محل، دریای بزرگی واقع است. به گمانم از واشنگتن می گذرد. پهنای نزدیک به یک هزار متر دارد. اگر بسیار به آن نزدیک نشوید، قادر به تشخیص نخواهید بود. صدها کشتی لنگر می اندازند. چند برابر

بزرگتر از دریای «آمو» بود. در ساحل دریا به ده ها هتل اعمار شده بودند تا هنگام تفریح، نیازهای جهانگردان را برآورده سازند. چند دقیقه ای در آن محل به گردش پرداختیم. از آن جا که هوا بسیار سرد بود و نسیم یخ دریا با باد تند هوا به همراه می شدند، گردش بیشتر، باعث کاهش استقامت انسان می شد.

دوباره در موتر نشستیم و به سوی هتل حرکت کردیم. در راه برایم آشکار شد آغا جان (حاجی نبی) به شاخه / قبیله ی الکوژی پشتون ها انتساب دارد. چند دقیقه زمینه ی بحث سیاسی نیز میسر شد. نمی خواستم بحث کنم. او شناخت زیادی از من نداشت که آیا در مسایل سیاسی آگاهی دارم یا نه، ولی در سخنانش، منطق سیاسی، بیش از اندازه وجود داشت. منتقد سرسخت رییس جمهور «کرزی» بود. می گفت: کسانی را گردآورده که اصل و نسب شان روشن نیست. دزد، رهن و جنگسالارانند. در این حکومت، هر گروهی وجود دارند. هر کی هر چی کند، چیزی نمی گوید. سیاست، این گونه نمی شود. در سیاست باید راحت را تبارز دهی. وی (کرزی) می پندارد اگر به «فهم»، «محقق» و «دوستم» چیزی بگویم، آسمان فرو می ریزد. نی بابا! هیچ چیزی نمی شود. مردمان بزرگ دنیا ترور شدند، هیچ چیزی نشد. ذوالفقار علی بهوتو اعدام شد، چیزی نشد. بی نظیر بهوتو کشته شد، چیزی صورت نگرفت. مادر راجیو گاندی، رییس جمهور امریکا و صدها تن از چنین مردمان مهم کشته شدند، چیزی نشد. پس این پسرک کیست که اگر از صحنه ی سیاست حذف شود، افغانستان جا به جا از هم می پاشد... انتقادات دیگری نیز داشت، ولی بسیاری منطقه یی و قبیله یی بودند. به نظر من بسیار به جا نبودند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۴۹ /

ساعت هشت شب بود. به هتل رسیدیم. از دوستان تشکر کردیم و خدا حافظی گرفتیم.

روز ششم سمینار

اول مارچ، یکشنبه، رخصتی بود. بنا بر این هر کس می توانست برنامه ی خصوصی خود را پی گیرد. آن کتابچه ی یادداشتم را با خود نداشتم که شماره های دوستان افغان مقیم امریکا در آن قرار داشتند. از سوی دیگر نمی خواستم در این جامعه ی مصروف، کسی را به مشکل اندازم.

نشانی ایمیل گرداننده ی صفحه ی انترنتی «بی نوا»، محترم خالد هادی، همراهم بود. پیش از این نیز ایمیلی به او فرستاده بودم. در پاسخم نوشته بود من از شهر نیویارک، در یک سفر دور استم. وقتی فراغت حاصل کردم، به دیدارت خواهم آمد.

شماره ی گوینده و خبرنگار موفق، سید سلیمان آشنا نیز نزدم بود. به او تیلیفون کردم، ولی تیلیفون مصروف بود. برایش پیام گذاشتم. شماره ی شخص دیگری نزدم قرار نداشت.

چنان چه پیش از این به تدارک برنامه ای نپرداخته بودم، برای رفتن به جای دورتر، موفق نشدم. بعد از صرف صبحانه، من (یون)، «انگار» صاحب و «سنجر» صاحب، هر سه همکار شدیم. نخست به یک فروشگاه بزرگ و بعد به یک فروشگاه نزدیک (فروشگاه پنتاگون) رفتیم. فروشگاه بزرگی بود. هر گونه امتعه ای در آن یافت می شد. از نوشیدنی، خوراکی و پوشاک تا تیپ، رادیو، کست، کمره، کمپیوتر و هر چیزی را می شد به دست آورد. بهای کالا های یک فروشگاه عام، بسیار زیاد نیستند. پیش از این نیز به این جا آمده بودیم. در این نوبت، شناخت بهتر داشتیم.

سرما بسیار و برف باریده بود. در واشنگتن، برف زیادی نمی بارد، ولی سرمای زیادی وجود دارد.

در فروشگاه قدم می زدیم و چیز هایی را نشانی می کردیم. من و «سنجر» صاحب چیزی نگرفتیم، ولی «انگار» صاحب، یک جوهر دریشی را برگزید. قیمت این دریشی از قیمت تمام دریش های افغانستان بلندتر بود. با وجود آن، گران نبود. دریشی را با یک صد و چند دالر به دست آورد.

دوباره به هوتل برگشتیم. زیاد گردش کردیم. بسیار خسته بودیم. وقتی داخل اتاق شدم، خواب به سویم یورش برد. بعد از یک ساعت خواب، برخاستم. ساعت، دوی پیشین بود. در این هنگام، تلیفون «انگار» صاحب آمد. گفت: پایین بیا! دوستی آمده است.

«انگار» صاحب در پایین، آماده بود. شخصی با موهای تکیده را شناساند. گفت: «منشی» صاحب است. مرا به او معرفی کرد. مانده نباشید محکمی کرد و گفت: «یون» صاحب را خوب می شناسم. گفت و گو هایش را می شنوم و نوشته هایش را می خوانم. نوشته های بسیار صریح دارد.

«منشی» صاحب از منطقه / روستای انگار صاحب بود. دوست حزبی پیشین اوست. روز های سختی را سپری کرده بودند. چنین دوستانی اگر پس از مدت ها خود را در چنین جایی بیابند، دیگر از آفریده گار چه می خواهند؟ با «منشی» صاحب در موتر نشستم. نام حقیقی منشی صاحب، عبدالقیوم است، ولی به این خاطر به او «منشی» می گویند که در زمان حاکمیت خلیان در یکی از حوزه های حزبی، منشی بود. در افغانستان، نام های شغلی و رسمی، آهسته آهسته با نام شخصی پیوند می خورند.

«منشی» صاحب گفت: در نخست به یک هوتل افغانی می رویم و غذا می خوریم. بعداً خواهیم دید که چه کنیم. در همین گفت و گو، به جایی رسیدیم که روز پیش با افغان دیگر (حاجی صاحب نبی) غذا صرف کرده بودیم. نشانی محل، نزد منشی صاحب، کمی اشتباه شد، ولی وقتی گفتم به

دست چپ برگردند، پارکنگ را پیدا کردند. او گفت: چه گونه آگاه شدی که در این جا رستوران افغانستانی است؟ گفتم روز گذشته به این جا آمده بودیم. وقتی چشم «انگار» صاحب به هتل افتید، گفت: خیلی زود آشنا شدی! چه قدر زود دریافتی!

داخل هتل رفتیم. دوباره و با لذت غذا خوردیم. در این نوبت به تناسب افغانان، غیر افغانان، به ویژه مسلمانان عرب، بیشتر به چشم می آمدند. چای نیز نوشیدیم.

از هتل خارج شدیم. منشی «صاحب» گفت: شام به خانه ی ما می رویم! بعداً شما را خودم برمی گردانم. گفتیم: نزدیک است یا دور؟ گفت: نزدیک. گفتیم: به شرطی خواهیم رفت که غذایی آماده نکنی! گفت: درست است.

معانی «نزدیک» امریکایی و «نزدیک» افغانی، تفاوت دارند. «منشی» صاحب، موتر می راند و از زنده گی مردم امریکا، قصه می کرد. شبیه قصه های قدیمی اش، خانه اش از واشنگتن به اندازه ای دور بود مثل این که از کابل به جلال آباد بروید.

نزدیک به یکصد و پنجاه متر دورتر، نزدیک یک راه بزرگ، خط آهن افتیده بود، ولی چنان نبود که در جاپان و جرمنی است. به «منشی» صاحب گفتم: ما را به دیگر سر دنیا آوردی! گفت: هراسان نشوید! شما را برمی گردانم.

جاده های آن جا چنان خالی بودند که گویی پشه ای پر نمی زد. «منشی» صاحب در میان راه به پسر خود بری، تلیفون کرد: کاکا انگارت و «یون» صاحب را با خود دارم! باید که خود را برسانی. در این میان، رمز غذا را نیز گسیل کرد.

در راه به «منشی» صاحب گفتم: چرا شهرها و شهرک‌هایی وجود ندارند؟ گفت: این جنگل، پُر از شهرها و شهرک‌هاست. در قوانین شان آمده است که باید شهرها و شهرک‌ها صد متر دور تر از شاهراه‌ها باشند.

جاده‌های فرعی که از جاده‌های عمومی جدا شوند، به همین شهرها منتهی می‌شوند. دیگر این که بر اساس قانون، هیچ‌کسی نمی‌تواند در شهرها در مقابل فروشگاه‌ها و جاده‌های عمومی بایستد. این‌گونه، جلو ازدحام و رویداد‌های ترافیکی زیادی گرفته می‌شود.

«منشی» صاحب گفت: جاده‌های امریکا از شگفتی‌های دنیا به شمار می‌روند. او افزود: حتی با پیمودن یک شبانه روز در راه با هیچ مشکلی رو به رو نمی‌شوید.

کوتاه این که پس از یک و نیم ساعت، به منزل «منشی» صاحب رسیدیم. خانه‌ی او مانند دیگران در حصار جنگل قرار داشت. بلافاصله چای آوردند. آن را نوشیده بودم که بری، پسر «منشی» صاحب نیز رسید. پس از احوال‌پرسی، از «انگار» صاحب در باره‌ی تمام اعضای خانواده اش جو یا شد. او و برادر دیگرش، جدا از پدرشان زنده‌گی می‌کنند. یک کیلومتر، مسافت زیادی نیست، ولی در منطقه با هم نزدیک‌اند. صاحب هوش و دانش خوبی به نظر می‌آمد. کوتاه قد، گویش کندهاری و ویژه‌گی‌های افغانی خود را نگه داشته بود. تمام افغانان امریکا چنین نیستند که چنین ویژه‌گی‌های مثبت داشته باشند.

بعد از چای، غذای کامل آوردند، ولی به منشی صاحب نگفتم که خلاف وعده، کار کرده است. او به ما گفت که بسیار خوشحال می‌شود غذای بیشتری با آنان صرف کنیم.

غذا را خوردیم. طبق سنت افغان ها، چای را نیز نوشیدم. به «منشی» صاحب گفتم: اکنون بند و بست رفتن را می گیریم. من، «منشی» صاحب و «بری» در موتر نشستیم. در این نوبت، موتر را «بری» می راند، ولی نسبت به «منشی» صاحب سریع تر. به او تاکید کرد به آرامی براند، ولی «بری» گفت: خیالت راحت باشد.

این بار خیلی زود رسیدیم. یعنی حدود یک ساعت و چند دقیقه. ساعت، دوازده ی شب بود. داخل هوتل شدیم. از آنان خدا حافظی گرفتیم، ولی هنگام آن، «منشی» صاحب گفت مهمانی «بری» در جایش باقی است. دوباره دنبال تان می آییم.

با ورود به اتاق، دریشی ام را عوض کردم. فرشته ی خواب با آماده گی در انتظارم نشسته بود.

روز هفتم سمینار

دوم مارچ، شنبه بود. صبح که از خواب برخاستم و از پنجره مشاهده کردم، همه جا پُر از برجسته گی های سپید بودند. در میان برف های سپید، چراغ های روشن، بسیار کم رنگ به نظر می رسیدند. برف، اندک اندک می بارید. وقتی به خاطر چای، پایین آمدم، در پذیرایی نوشته شده بود: برنامه، حذف شده است. به اثر ریزش برف، تمام برنامه های امروزی، معطل اند. شام همان روز، مهمانی جنرال «بارنو» نیز حذف شده بود.

به «انگار» صاحب و «سنجر» صاحب گفتم: کاش از آغاز آگاه می شدیم که سه روز مرخصی می آید تا به خاطر گردش به یک ایالت دورتر می رفتیم. از نیویارک، تعریف زیادی شنیده ام. کاش به آن جا می رفتیم. در آن جا دوستان خوبی دارم. با واگون می رویم و می آییم. وقتی از مسافه ی نیویارک پرسیدیم که واگون سریع فقط پس از هشت ساعت می توانست به آن جا برسد، بی غم شدم؛ زیرا تمام رخصتی در راه می گذشت. به «انگار» صاحب و «سنجر صاحب» گفتم: بیایید به فروشگاه هایی که مشاهده کرده بودیم برویم و گردش کنیم. اگر چیزی پسند ما شد بگیریم، ورنه گردش خواهیم کرد.

خود را خوب پوشانیدیم. از هوتل بیرون شدیم. در راه، سرمای زیادی بود. همه جا را برف پوشانده بود. موتر با احتیاط حرکت می کرد. وقتی بارش برف در واشنگتن چنین باشد، مکاتب رخصت اند. حتی بعضی از ادارات نیز مرخص می شوند.

حادثات ناگوار و ترافیکی زیادی در آن جا رخ می دهند. پیش از این به ما گفته بودند به سه چیز اعتماد نکنید: امنیت، ترافیک و هوا. با حادثه ی هوا به

راستی هم روبه رو شدیم، ولی در رابطه به امنیت، به فضل پروردگار چیزی مشاهده نکردیم.

آهسته آهسته جلو می رفتیم. در این جا چند فروشگاه بزرگ اند. هر امتعه ی دنیا در آن ها یافت می شود. رفتیم و بسیار گشتیم. فروشگاه های بزرگی بودند که هر کدام سه و چهار منزل داشتند. در هر طبقه ی آن ها ده ها فروشگاه خورد و کوچک قرار داشتند. تمام ابزار مورد نیاز زنده گی در آن جا یافت می شد. قیمت ها متفاوت بود. کسانی که به خارج می روند و زیاد هم می روند، برای شان بسیار شگفت نیست، ولی کسی که برای نخستین بار برود، برایش بسیار جالب است.

در دهلیز های فروشگاه های بزرگ در راه های فرعی آن ها در کنار ابزار مختلف، وسایل آرایش قرار داشتند. پسران و مردان زیادی را مشاهده کردم که زنان، موهای شان را اصلاح می کردند. همین گونه، زنان زیادی را دیدم که پسران، موهای شان را اصلاح و آنان را آرایش می کردند.

در بعضی جا ها دختران و پسران جوان پشت غرفه ها ایستاده بودند. آنان از سنگ های گوناگون معدنی و بحری، پودر های رنگارنگ، تهیه کرده بودند. از مردم دعوت می کردند با استفاده، از خواص آن ها آگاه شوند. به قول آنان، این پودر ها برای توانایی حنجره ی انسان، بسیار ارزشمند هستند. وقتی باکسی به موافقه برسند، قطی انباشته از پودر را با قیمت گزاف بر او می فروشند.

در دهلیز ها برای مردم خسته، چوکی هایی گذاشته بودند که به صورت برقی و فوری، بدن را ماساژ می دهند. در کنار آن ها، افرادی به خاطر ماساژ مردم ایستاده بودند. آنان یونیفورم مخصوص داشتند. شامل زنان و مردان می شدند. اکثر شان زردپوست بودند.

در چوکی ها کسانی می نشستند که یا کهن سال و هم یا بسیار خسته می بودند.

تا عصر، سه فروشگاه را از سر گذشتانیدیم، ولی خرید نکردیم. تنها محل بیک ها را نشانی کردیم. بیک های ما کوچک بودند. جای ابزار زیادی را نداشتند.

ساعت یک یا یک و نیم بود که با خسته گی تمام به هتل برگشتیم. وقتی به اتاق رسیدم، پرنده ی خواب، بال هایش را بر سرم گسترانید. خواب پُر کیفی کردم.

ساعت چهار از خواب برخاستم و روی بدنم آب ریختم. بعداً تلویزیون را روشن و به تکمیل یادداشت هایم مصروف شدم. هنوز نگارشم را به پایان نبرده بودم که از پذیرایی تلفون آمد. می گفت که دو مهمان تان آمده اند. گفتم: به اتاق بیایند. دو الی سه دقیقه بعد، تک تک شد. دروازه را که عقب زدم، دیدم ایوب خاورین، گوینده ی تلویزیون آشنا و آقای ارسلا جمال، والی پیشین خوست ایستاده اند. با مشاهده ی آنان بسیار مسرور شدم. در اتاق نشستیم. از حال و احوال شان پرسیدم. از «جمال» صاحب پرسیدم: چه گونه مقیم شده است؟ گفت: چند روزی ست که از کانادا آمده ام. این جا اعضای خانواده و دوستانم استند. گفتم احوال آنان را پرسیم و بادوستان دیداری کنم. چند شب استم. بعداً به نیویارک می روم و از آن جا دوباره به کانادا برمی گردم. گفتم: چه وقت به افغانستان می آیی؟ گفت: هر زمانی که شما بخواهید.

«جمال» صاحب اضافه کرد با دیدنت خوشحال استم. وقتی آوازت را از رادیو و تلویزیون می شنوم، بیشتر خوشحال می شوم.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۵۸ /

از «خاورین» صاحب در باره ی وضعیت زنده گی اش پرسیدم. «خاورین» و ارسلا «جمال»، خویش اند. «خاورین» صاحب، قصه ی زنده گی پُر مشغله اش را بیان کرد. به راستی نیز بسیار اشتغال داشت. به این معنی که اگر دقیقه ای بی کار بماند، وضعش نابسامان خواهد شد.



سخنان ما بسیار طولانی شدند. «خاورین» صاحب از امریکا و «جمال» صاحب از زیر و زبر زنده گی در کانادا برایم سخن زدند. سپس از من قول محکم خواستند تا مهمان شان شوم. گفتم: اگر از جنجال های سمینار رهایی یابم، در فرصتی خواهیم دید. به «خاورین» صاحب یادآوری کردم: «آشنا» صاحب را در رادیو و تلویزیون آشنا، وعده ی گفت و گو دهید! انشاءالله بعداً حتماً خواهیم دید.

دیر هنگام شب بود. از من خدا حافظی خواستند. من هم جهت صرف غذا با دوستان، «انگار» صاحب و «سنجر» صاحب، روانه شدم.

روز هشتم سمینار

بازدید از کانگرس:

سوم مارچ، سه شنبه بود. صبح این روز برابر با زمان در موتر اختصاصی از هوتل به سوی مرکز «نیسا» روانه شدیم. از آن جا به سوی کانگرس راه افتادیم. تا کانگرس، مسافه ی زیادی نبود. وقتی به تعمیر کانگرس رسیدیم، موتر در پارکنگ توقف کرد.

هوا چنان سرد بود که برای ده دقیقه هم یارای ایستاده گی نبود. از راه پیاده رو، داخل تعمیر کانگرس شدیم. برف های میان راه را تراشیده شده یا ذوب کرده بودند.

از ماشین بازرسی گذشتیم. به شدت بازرسی شدیم. با ورود به تعمیر کانگرس، متوجه شدم که کاخ بسیار زیبا و خلوت است. امور امنیت به خوبی انسجام یافته بودند.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۶۰ /



در مسئله ی امنیت، هیچ مراعات و ملاحظه ای نداشتند. وقتی در دهلیز کانگرس قرار گرفتیم، روی دیوارها تابلوهای نامداران و شخصیت های بزرگ امریکا می درخشیدند. در قسمت پایین یا دامنه ی هر تابلو، معرفی نامه ای قرار داشت.

تابلوها، نماینده گی از تاریخ و جریان های سیاسی امریکا می کردند. در بالا وقتی به سقف چشم دوختم، نقاشی زیبایی دیده می شد. این نقاشی، زیبایی هنری و درخشنده گی تاریخ را بیان می کرد.

با پایان بازرسی، همه را به تالار عمومی کانگرس بردند. تالار نه چندان بزرگ، به سه بخش تقسیم شده بود. به سخن دیگر، سه دهلیز در آن قرار داشت.

تالاری نسبتاً بزرگ بود. چوکی های بسیار نرم داشت. در دیوارهای رو به رو و بالا، تصاویر اعضای پیشین کانگرس امریکا آویخته شده بودند. چنان به نظر می آمدند که گویا با دست نقاشی شده اند.

پروفیسور رهنما گفت: ورود به این جا، سهل نیست. شما مردمان خوشبختی هستید که تا این جا رسیده و هر کدام در کرسی های اعضای کانگرس، نشسته اید.

کانگرس، بسیار مصروف است. اکنون رخصتی می باشد. زمانگذاری شما را چنین تعیین کرده بودیم. اگر در روز های دیگر می آمدید، مجبور بودیم با اعضای کانگرس در یکی از اتاق ها دیدار کنیم. ورود دوباره ممکن نبود. پروفیسور گفت: چند دقیقه بعد یک عضو پیشین کانگرس می آید. او برای تان راجع به نیروی قانونگذار، آگاهی خواهد داد. می توانید برسید. وی شخص با تجربه است. برای تان پاسخ های گلی ارائه خواهد کرد. در همین گفت و گو بودیم که عضو پیشین داخل شد. در نخست به ما خوش آمدید گفت. بعد به سخن آغاز و خود را معرفی کرد: هاندری مگایر، عضو پیشین کانگرس و افزود: وقتی برای بار دوم در انتخابات اشتراک کردم، موفق نشدم، زیرا در ایالت من، جمهوری خواهان، اکثریت داشتند.

او سیر کار کانگرس را از سال ۱۹۸۰م از زمانی که رونالد ریگان، رئیس جمهور شده بود، تشریح کرد. با یک دست خود به چهار گوشه ی تالار اشاره و افزود: زمانی در یک سوی آن اپوزیسیون و در سوی دیگر حامیان حکومت یا حزب حاکم می نشستند. بعد دستش را به سوی سیتیژ بُرد که رئیس کانگرس در آن محل قرار می گیرد. در کنار او چوکی های دیگری گذاشته اند که برای معاونان می باشند.

عقب سیتیژ، پرچم امریکا افراشته بود. در کانگرس، کمیته های گوناگون وجود دارند. عضو هر کمیته، عقب رئیس خود می نشیند. هر کسی حق صحبت دارد، ولی هنگام آن، محدودیت وقت در نظر گرفته شده بود. همه مجبور بودند در وقت معین، سخنان شان را خاتمه دهند.

بعضی مسایل به زمان بیشتری نیاز دارند؛ حتی ساعت ها. بر این اساس، موضوعات روی اصل مخالف و موافق، تقسیم می شوند. تصویب قانون، کار سهل نیست. باید رای اکثر کمیته ها وجود داشته باشد. به همین روال در طول روند، به آرای اکثریت، نیاز است. این روند بعد از ولسی جرگه، به مشرانو جرگه و بعداً نزد رییس جمهور می رود. موضع اقلیت بررسی می شود، ولی در پایان، مُطیع رای اکثریت می شوند. به این گونه، تصویب قوانین، کار آسان نیست. به وقت زیاد، نیاز دارند. ما در بخش صحی، از اروپا، عقب مانده ایم. همین اکنون ۵۰ میلیون امریکایی، مشکل بیمه ی صحی دارند. بیمه بسیار گران است. در این مکان، آزادی کامل بیان وجود دارد. در این محل به خاطر نشست، جمع می شویم. اهل رسانه ها از بالا ما را تماشا می کنند و به ما گوش می دهند.

خاطره: زمانی که وکیل بودم، اعتراض کردم حکومت ما در شکنجه ی زندانیان، دست دارد. به زندانیان، حق داشتن وکیل داده نمی شود. وقتی چنین موضعی اختیار کرده بودم، در اقلیت قرار داشتم، ولی روزی رسید که رییس جمهور نیز موضع مرا اختیار کرد.

در طبقه ی دوم تالار، روی دیوار، یک پرده ی آبی آویخته بودند. نام این وکیل در آن نوشته شده بود. در چوکی ای که نشسته بودم، سیستمی نصب بود که هنگام رایدهی، دگمه را فشار می دادند و رای روی پرده، آشکار می شد. در چوکی ها، سهولت های دیگری نیز وجود دارند که به خاطر امور پارلمانی به کار می روند، اما سیستم کار روسا، چه گونه است؟

پروفسور گفت: اکثریت و اقلیت، هر دو دارای رهبران و معاونان استند. وظیفه ی شان جمع آوری آراست. آنان وظیفه ی سخنگویان را اجراء می

کنند. اگر آرا مساوی باشند، رییس موقت تعیین می کنند. به رییس موقت نیز رای می دهند. گاهی در این روند، رای و نظر تغییر نیز می یابند.

کسی پرسید: لاینگ چیست؟

عضو پیشین گفت: پسان تر با دو لایست می نشینید. آنان در باره ی لاینگ به صورت فشرده، آگاهی می دهند، ولی می افزایشیم لاینگ، یعنی روی اعضای کانگرس کار کردن و توجه شان را جلب کردن.

کمپنی ها و افراد برای لایست ها پول می دهند تا برای شان کمپاین کنند. پرداخت مستقیم پول و رشوه، غیر قانونی می باشد، ولی به طور مستقیم، پول نمی دهند.

«اوباما» هنگام کمپاین خود کوشید از مردم، پول به دست آورد. از کمپنی ها را نگرفت.

اکنون اگر کسی بخواهد نامزد کانگرس شود، هزینه هایش به میلیون ها دالر می رسند، ولی پول به تنهایی تعیین کننده نیست. «اوباما»، پول نداشت، ولی از آن جا که آموزش های بلند داشت، از سوی مردم انتخاب شد.

«بوش»، پولدار بود، ولی از آموزش هایش آگاهی ندارم. او در زمان اقتدار، کار های مهم را به دوستان سرمایه دار خود سپرده بود.

هزینه ی نامزدی من در سال ۱۹۸۲م، پنجصد هزار دالر می شد، اما در مقابلم، شخصی قرار داشت که بسیار سرمایه دار بود. سه و نیم میلیون دالر مصرف کرد. بنا بر این انتخابات را بُرد. ده سال بعد، یکی دیگر، هفتاد میلیون دالر هزینه کرد. گفته می شود «اوباما»، یک و نیم میلیارد دالر، هزینه کرده بود.

شخصی از هیئت عراق پرسید: وقتی سربازان صدام حسین را از کویت بیرون رانیدید، چرا همان زمان او را از میان نبردید؟

پاسخ: در آن زمان «بوش»، رییس جمهور بود. فکر کنید وضعی به وجود می آمد که امکان داشت طولانی شود، ولی موقف کنونی ما، شبیه آن زمان نیست. آن وقت فکر می شد امریکا نباید بسیار جلو برود. باید بیشتر متوجه امنیت داخلی خود می بود. رییس جمهور گفته بود: «ما جایی نمی رویم تا کشور هایی را ایجاد کنیم!»، اما «بوش» دوم عملاً در کشور های مختلف حضور یافت.

وقتی سربازان ما به عراق رفتند، من مخالف بودم. از ۳۰۰ هزار سربازی که به آن جا رفته اند، اکنون تعداد زیاد شان، گرفتار بیماری های روحی استند. پرسش: برکناری ماموران بلندرتبه ی حکومت، چه گونه انجام می یابد؟ پاسخ: اگر وزیری با رای عدم اعتماد ولسی جرگه مواجه شود، به مشرانو جرگه واگذار می شود. فیصله ی پایانی را آنان انجام می دهند. به تالار های دیگر کانگرس نیز رفتیم. دهلیز های بزرگی نمودار می شدند. در هر دهلیز از هر ایالت، دو مجسمه ی دو شخصیت نامور آن ها گذاشته شده بودند. در واقع هر ایالت حق داشت در این محل، مجسمه ی دو نامور خود را برپا کند. چنین امری، تمثیل کننده ی شخصیت های امریکایی است. بعد به یک تالار ویژه رفتیم. گنبد بزرگ و گرد داشت. بلندای گنبد پنجمصد متر بود. روی دیوار ها، تصاویر و میناتور های بسیار مجلل و زیبا گذاشته شده بودند. اکثر آن ها نمایانگر قهرمانی های جورج واشنگتن بودند. راستی هم تعمیر بسیار باشکوه و زیبا بود. تصاویری که نصب کرده بودند، راوی هنر شامخ بودند. در آن جا شخصی پیرامون جورج واشنگتن سخن زد. او گفت: جنازه اش را از همین تعمیر برداشته اند. تصویر جمعی گرفتیم و به سوی کتابخانه ی کانگرس رفتیم.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۶۵ /



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۶۶ /



از کانگرس تا کتابخانه، دو یا سه دقیقه پیاده رویی است. در همین مدت به شدت سرما خوردیم.

پس از بازرسی، وقتی وارد کتابخانه ی کانگرس شدیم، گوش هایم دوباره گرم شدند. نخست به تالاری رفتیم که گنجایش نزدیک به صد الی یک و نیم صد نفر را داشت. از ابزار مجهز نشست و سمینار برخوردار بود. در جا های خود نشستیم.

کتابخانه ی کانگرس، بزرگترین کتابخانه ی دنیاست. این محل، چند طبقه یی ست. دارای چندین تالار می باشد. اکنون ۱۲۰ میلیون جلد کتاب دارد. از تمام کتاب هایی که روزانه در دنیا انتشار می یابند، می کوشند جلدی را در این جا نگه دارند. همین طور صدها نسخه ی خطی و مایکروفلم کتاب ها را نگه داری می کنند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۶۷ /

اکنون که کتابخانه های الکترونیک، به میان آمده اند، میلیون ها کتاب الکترونیک را جا به جا کرده اند. در این مکان، بحث - دوباره آغاز شد. بیشتر روی مسئله ی لایبنگ می چرخید. بحث نخست، ساعت ۹:۴۵ آغاز شد. سه تن، سخن می راندند:

- هاندری مگویر
- دکتور گریم بنرمن
- برد گاردون. این شخص، کارگردان کمیته ی سیاسی و دولتی امور عامه ی اسرائیل و امریکا بود.

برد گاردون در باره ی لایبنگ اسرائیل سخن زد. لایبنگ اسرائیل از شهرت زیادی در دنیا برخوردار است. گفته می شود آنان دسترسی خوبی به کانگرس امریکا دارند.



گاردون گفت: از ایالتی نزدیک کانادا استم. بسیار سرد است. هوای آن جا با سایر ایالات بسیار متفاوت می باشد. به هر صورت، سیستم سیاسی امریکا با اکثر کشور های دنیا، تفاوت دارد. در کشور های دیگر، پارلمان بر آرای اکثریت استوار است. در امریکا، نیرو های مقننه، اجرائیه و قضائیه فوقیت ندارند، بل با همدیگر رقابت می کنند. اصطلاح لایبنگ یا واسطه از هوتلی زاده شد که وکیلان در آن جا زنده گی می کردند.

در ایالتی که من زنده گی می کنم، نسبت به انسان ها، گاو ها بیشتر اند. یک وکیل این ایالت خواست از طریق کانگرس، قیمت لبنیات خود را افزایش دهد.

در جاهای دیگر، قیمت لبنیات بلند بود. نرخ از سوی کانگرس، تعیین می شود. مردم ما خواهان افزایش قیمت لبنیات خود بودند. آنان تقاضای خویش را از طریق وکیل خود در کانگرس مطرح کردند.

در کانگرس، وکیلان اکثراً خواسته های موکلان خود را مطرح می کنند. به گونه ی مثال: در مسئله ی سقط جنین، بعضی مخالف اند و بعضی موافق. در چنین وضعیت، وکیلان باید بر اساس وجدان خود قضاوت کنند.

داکتر گریم بننرمن گفت: می خواهم در باره ی لابنگ در وزارت امور خارجه ی امریکا نیز سخن بگویم.

سیاست خارجی امریکا همیشه از سوی نیروی اجرائیه، تطبیق می شود. اگر این نیرو اطلاع یابد دیدگاهی به نفع سیاست خارجی می باشد، با مقایسه ی دیدگاه های دیگر، پی اجرای آن می افتد.

وقتی نیروی اجرائیه آگاه شود، سپردن اسلحه ی ما به یک کشور، مفید نیست، ممکن است از آن درگذرد. به این گونه میان گروه های لابنگ، دشواری هایی هم ایجاد می شوند.

افزون بر امریکاییان، گروه های دیگری نیز در کانگرس لابنگ می کنند. کشور ها به منظور لابنگ، گروه ها دارند. هر کشوری علاقه مند است پیشنهاد هایی را به کانگرس ارائه کند. همه می کوشند کانگرس را قانع بسازند.

ممکن است گروه لابنگ یک کشور، اتباع آن نباشند. این گروه ها می توانند به قوای اجرائیه و مقننه نیز بروند.

حکومت ها از طریق سفارت ها لابی‌نگ می کنند. آن ها به صورت مستقیم، ارتباط برقرار نمی سازند.

در چند سال گذشته جاپان، اسرائیل و مصر، پیشرفت های زیادی در لابی‌نگ داشتند. آنان با مسوولان بودجه ی حکومت دیدار و دلبسته گی کشور های خود را آشکار کرده اند.

اگر می خواهید لابی‌نگ موثر داشته باشید، باید شخص مسوول را جست و جو و علاقه مندی خویش را به وی آشکار بسازید. جست و جوی شخص مسوول و ارتباط با او، کار سهل نیست. انجام این کار از طریق دیپلوماتان هم ساده نمی باشد؛ زیرا آنان وقت زیاد ندارند.

لایبست ها کسانی اند که پول می گیرند و اهداف تان را دنبال می کنند. در چنین مامول، نفع شان نهفته است. آنان زمینه ی گفت و گو را میسر، راه و چاره را نشان می دهند.

در واشنگتن، امکان دارد هر کسی وعده دهد، ولی اجرای آن از عهده ی هر کسی برآورده نیست؛ زیرا همه به شخصیت های مهم، دسترسی ندارند. به گونه ی مثال: من یک شرکت دارم. مصر، روی ما سرمایه گذاری می کند. ما اهداف آنان را دنبال می کنیم.

مصر از سی سال بدین سو - بعد از پیمان «کمپ دیوید» - توسط ماموران بلندرتبه اش با کانگرس و نیروی اجرائیه، گفت و گو می کند. در قاهره با اتاق های تجارت در ارتباط هستیم. آنان پس از قایم کردن تماس، اهداف خود را آشکار می کنند. افزون بر این، مرجع تصمیم گیرنده از اهمیت زیادی برخوردار است.

شخصی که دنبال گروه لابی‌نگ است، باید سمت مهم داشته باشد. آنان با این شخص در تماس شده، بعداً زمینه ی دیدار را میسر می سازند.

واشنگتن با سایر نقاط کشور، تفاوت دارد. وقتی کسی به جایی برود، مورد احترام و پذیرایی قرار می گیرد. برایش چای و قهوه تهیه می کنند. تنگنای زمان وجود ندارد، ولی وقتی کسی به این جا می آید، بیشتر به ساعت خود می نگرد. تنگنای زمانی ما بسیار است.

در طول چند سال گذشته، گروه های لابنگ بسیار نیرومند شده اند. اکنون گروه لابنگ هندوستان، موثریت زیادی دارد. آنان تاثیر زیادی بر وزارت امور خارجه ی امریکا گذاشته اند.

همچنان در مورد محدوده های مختلف مهاجران در امریکا و گروه های لابنگ آنان باید گفت: در گذشته، اشتباه هیئت ها یا شخصیت های کشور های دیگر این بود که آرزو داشتند مانند امریکاییان با آنان برخورد شود. مهاجرانی که در آغاز آمده بودند، بسیار نادار بودند، ولی فرزندان شان که در این جا بزرگ شده اند، خود را به جاهی رسانده اند. تفاوت آنان با مهاجرانی که اکنون می آیند، در این است که آموزش دیده اند. می توانند کمیته ها و گروه های لابنگ تشکیل دهند. در این میان، شمار هندیان زیاد است. به این دلیل، لابنگ شان، بسیار موثر می باشد.

اشتراک کننده ای از هیئت مصر پرسید: آیا لابنگ مصر، قادر به رقابت با لابنگ اسرائیل است؟

پاسخ: لابنگ ها می کوشند میانجیگری کنند. اسرائیل در لابنگ، تجربه ی زیادی دارد. در ضمن موثریت آن زیاد است. در سالیان اخیر، تاثیر لابنگ مصر نیز بیشتر شده است.

نماینده ی اردن پرسید: برای دریافت اسلحه، چه لابنگی نیاز است؟

پاسخ: در این باره فقط مشاوران می توانند مشوره ی درست، ارائه کنند. فروش اسلحه، مسئله ی بسیار پر آشوب نیست، ولی وقتی سیاسی می شود، مشکل می آفریند.

به خاطر تفریح، وقت دادند. پانزده دقیقه تفریح کردیم. بعداً قسمت دوم برنامه را پی گرفتند. این بخش با ریاست دکتور دیلو. ام اولسن، شروع شد. دکتور اولسن گفت: جایی که نشسته اید، به نام «ویلسن» است. او کتاب های زیادی خرید. به قدری که دانشش بسیار بلند رفت. بعداً کتاب های خود را بالای کانگرس فروخت.



کتابخانه ی کانگرس، بزرگترین کتابخانه ی دنیاست. هر کتابی که در امریکا به نشر می رسد، بر اساس قانون، باید یک جلد آن را به این جا بیاورند. مجلداتی از کتاب هایی که در سایر کشور ها به نشر می رسند را نیز به این جا می فرستند. مرکز پژوهشی خوبی ست. خدماتی می باشد. تنها اعضای کانگرس می توانند کتاب ها را با خود ببرند، ولی نه به بیرون. فقط می توانند در همین مکان بخوانند.

کلکسیون های اکثر نشریه ها و مجلات دنیا وجود دارند. مایکروفلم های آن ها نیز موجود اند.

«اولسن» در مورد تشکیلات کانگرس امریکا گفت: در این کشور، هر گام بر اساس قانون اساسی برداشته می شود.

اعضای ولسی جرگه به تناسب نفوس، تعیین می شوند، اما در مشرانو جرگه از هر ولایت دو تن و کلاً صد تن انتخاب می شوند. اعضای مشرانو جرگه، مساوی اند. این تساوی به این خاطر است تا ایالات بزرگ، مشکلات ایالات کوچک را از چشم نیاندازند.

اعضای مشرانو جرگه به مدت شش سال، تعیین شده اند. وزیران امور خارجه، سفیران و افسران بلندرتبه از سوی این مرجع (مشرانو جرگه / مجلس سنا) انتخاب می شوند.

به خاطر تعیین اعضای ولسی جرگه / مجلس نماینده گان، نفوس ایالات در نظر گرفته می شود. در اوایل امریکا، یک تن از میان سی هزار تن، همزمان انتخاب می شد. در آن زمان، نفوس امریکا، شش میلیون بود. اکنون یک تن از میان ششصد هزار تن به ولسی جرگه راه می یابد.

ایالت کالیفرنیا از کرسی های بیشتری نسبت به بقیه بهره مند است، زیرا نفوس آن از سایر ایالات، زیادتر می باشد.

قوانین باید از سوی هر دو جرگه همزمان و مطابق یک مسوده، تصویب شوند. پس از آن به توشیح رییس جمهور، فرستاده می شوند. اگر رییس جمهور به رد آن ها پردازد، مشرانو جرگه می تواند با دو بخش آراء به تایید دوباره ی آن پردازد.

وظیفه ی ماموران موظف این است تا زمینه ی دیدار تمام موکلان را با وکیلان شان میسر سازند. ضمناً درخواست نامه ها را نیز بگیرند. حتمی و ممکن نیست تمام خواسته ها جنبه ی عملی بگیرند، ولی باید شنیده شوند. ماموران موظف، تمام موارد را به وکیل ارائه می کنند. او از راه های مختلف، تلیفون و غیره تماس می گیرد.

ولسی جرگه و مشرانو جرگه، شانزده کمیته دارند. آن ها شامل صد ها بخش دیگر می شوند و وظیفه دارند پیش نویس تهیه کنند.

پول نیز در دست نیروی قانونگذار است. آنان بر آن نظارت می کنند که نیروی اجرائیه چه گونه و کجا پول ها را هزینه و به مصرف می رساند.

سخنران دوم، آقای مایک ینگ در باره ی ولسی جرگه و مشرانو جرگه سخن زد، اما بیشتر در باره ی کمیته ی استخبارات آگاهی داد که چه گونه

شورا، مهار اسلحه و معاملات آن را نظارت می کند. او گفت: ماموران نیرو های قانونگذار به صورت مستقیم نمی توانند با سناتوران سخن بزنند. نخست

باید با ماموران اداری سناتور صحبت کنند و برای آنان به تشریح هدف خود پردازند. پس از آن می توانند به وسیله ی سناتوران، هدف خود را تعقیب

کنند.

اکثر ماموران اداری از روی تجربه ی کار اداری، گماشته می شوند. ماموران اداری می توانند به سناتوران بگویند که در این یا آن بخش، سیاست خود را

تغییر دهند، زیرا اکثر ماموران اداری بر دورنمای تاریخی و حیثیت حقوقی موضوع، آگاهی دارند، ولی فیصله در دست سناتوران و وکیلان است.





مقرر شده بود بعد از عصر به دفتر رییس جمهور و وزارت امور خارجه برویم، اما به اثر معذوریت هایی موفق نشدیم. دوباره به سوی مرکز «نیسا» برگشتیم.

به خاطر دنبال کردن برنامه ای که روز گذشته با ریزش برف، متوقف شده بود، باز به مرکز «نیسا» آمدیم. این برنامه به ساعت ۱:۱۵ آغاز شد. در این بخش، شخصیت های زیر حضور داشتند:

- پروفیسور دکتور دیلو. ام. جی اولسن / گرداننده ی برنامه
- پروفیسور تایلر ریورت / سخنران
- پروفیسور هان مویسن / سخنران

بحث نخست، چالش تغییر در استراتژی دولت بود. پروفیسور اولسن گفت: تغییر در استراتژی های دولت، نیاز است؛ زیرا اگر موضوعی در برنامه یا عملیه ای کارگر نباشد، باید برنامه ی دوم یا بدیل را در نظر داشته باشیم. گاهی بدیل دوم نیز باعث خلق دشواری می شود. بنا بر این، مجبور می شویم به راه حل سوم رو آوریم. سخش را با مثالی شرح داد: در کنار بحر، موتری فرو می رود. می خواهیم آن را بیرون آوریم. جرثقیل را به کار می گیریم، ولی فاصله ی زمین و بحر، نیروی جرثقیل و موتر، به صورت دقیق محاسبه نشده اند.

وقتی جرثقیل، موتر را از آب بیرون می آورد، توان ندارد. خودش نیز فرو می رود. بعداً مجبور می شویم جرثقیل نیرومندتر بیاوریم تا هر دو را بیرون کند. آشکار است که نه تنها مشکل باقی ماند، بل مشکل دیگری را خلق کرد.

پس نتیجه می گیریم که برای حل مشکل باید طرح دقیق داشته باشیم. در غیر آن، دو برابر می شود. او تجربیاتش را با چند تصویر به نمایش گذاشت. سپس مسئله ی قاچاق مواد مخدر را تشریح کرد و گفت: قاچاقبران از راه های مختلف استفاده می کنند. آنان شیوه هایی را به کار می برند که پیش از این آشکار نشده باشند. با بینش بر این رویکرد، مهار مواد مخدر، مسئله ی دشوار است.

قاچاقبران به قیمت جان خود حاضر اند به تداوم کار پردازند. برای پرداختن درست به این مامول، نیاز به همکاری مشترک حکومت ها، پولیس مرزی و مقامات داریم. آنان از وسایل مختلف حمل و نقل، مانند موتر، هواپیما، کشتی، زیر دریایی و غیره استفاده می کنند. بازرسی دقیق تمام این ها سهل نیست.

مواد مخدر و تروریسم، امنیت و تمامیت ارضی کشورها را با تهدید مواجه می سازند. تمامیت ارضی به این می گویند که کشوری بر خاک و مرزهای خود حاکمیت داشته و قانون را اعمال کند.

جلوگیری کامل مواد مخدر توسط یک سیستم جهانی امکان دارد. سیستم جهانی، سیصد سال پیش به وجود آمد و در گذار هشتاد سال آخر، رشد کرده است، ولی در سالیان پسین، در کنار دولت ها، بعضی از موسسات غیر دولتی در آن دخیل اند.

بعضی از موسسات دولتی نیز می توانند به امنیت کشورها، تهدید بار آورند. ممکن است بانک ها، شخصیت ها، دهشت افکنان، تاجران و دیگران در میان آن ها قرار داشته باشند.

بعضی از موسسات دولتی و غیر دولتی، رسمیت مرزهای جهانی را از میان برداشته اند. سازمان «القاعده» در این میان قرار دارد. صورت فعالیت این گروه، چنانی نیست تا بر اساس معیارها صورت گیرد.

یک کمپنی به گونه ای کار می کند و دیگری به گونه ی دیگر. گروه ها به خاطر نفع خویش به همکاری مشترک می پردازند. آنان در میان خود هسته های تماس ندارند. نشست های مشترک تشکیل نمی دهند. این گروه ها فاقد مرکز آموزشی اند. پول جعلی نشر می کنند. آن ها مواد مخدر تقلبی می سازند. به گونه ی مثال: زمانی از یک کشور، مواد مخدر تقلبی می آمد. تهیه کننده گان مواد، آن را با نام همان کشور صادر می کردند. به گونه ای با اصل شباهت داشت، ولی در اصل چنین نبود. آنان قوانین کشورها را تحت تاثیر خویش در می آورند.

پروفسور اولسن بعد از ارائه ی سخنانش، از پروفسور خانم مويسن دعوت کرد بحث را ادامه دهد. خانم «مویسن» گفت: می خواهم روی گروهک های جنایتکار غیر دولتی، روشنایی بیاندازم.



نویسنده ای گفته بود: مهم نیست همیشه دیدگاه اکثریت را تایید کنید. گاهی تایید نظر اقلیت نیز مهم می باشد. بعضی از گروه های کوچک غیر دولتی، بسیار خطرناک اند. جهانیان باید در قبال آنان مشی داشته باشند. آنان مردمان مُطیع دولت نیستند. حاضر به پاسخگویی و اخذ مسوولیت نمی باشند. توانایی هرگونه عملیاتی را دارند. از هر راه ممکن، کار می گیرند. هدف شان چیست؟ خواهان تغییرات اند؟ البته خواهان تغییراتی اند که بر اساس خواسته های شان باشد. آنان به چند دلیل به وجود آمده اند:

الف- جهان به هم نزدیک شده است. جنگ سرد پایان یافت. کشورها در محور تکنالوژی و همکاری گرد آمده اند. بنا بر این، گروه ها نیز به میان می آیند. آن ها اشکال مختلف دارند:

- ۱- گروه هایی که نقش مثبت دارند. مانند موسسات غیر دولتی و انجوها.
- ۲- گروه های مذهبی که بعضی آن ها فعالیت های مثبت انجام می دهند.
- ۳- سازمان های بی شمار قومی.
- ۴- سازمان های انتفاعی - اشتراکی.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۷۸ /

۵- بعضی از سازمان های جهانی، مانند سازمان حقوق بشر، سازمان صلح سبز، موسسه ی آکسفام و غیره که باعث کشیده گی ها نمی شوند.

ب- دسته ها و گروه هایی اند که باعث کشیده گی ها و آشوب می شوند.
مانند:

۱- دسته های مسلح

۲- دسته های جنگی

۳- ملیشه ها

۴- جنگسالاران

۵- کمپنی های امنیتی شخصی

۶- گروه های دهشت افکن که اکثر آن ها مورد استفاده ی القاعده قرار دارند و غیره.

خانم «مویسن» با تشریح گروه ها، از پروفیسور تایلر ریورت دعوت کرد بالای قانونی بودن گروه ها سخن بزند.



پروفیسور «ریورت» در باره ی تهدیداتی که از سوی موسسات غیر دولتی، متوجه تمامیت ارضی و مرز های کشور ها می شود، گفت: دولت ها در برابر این تهدیدات چه دارند و چه می توانند؟

او از یک عضو سمینار/ جاکسن یاد کرد که در فلمی بر ضد تروریستان، نقشی را بازی و در مقابل آنان به سختی مبارزه می کند. جاکسن با دشواری های گوناگون رو به رو می شود، ولی در پایان پیروز است. پروفیسور افزود: اما فلم و واقعیت، از هم متفاوت اند.

دولت ها پس از مشاهده ی پدیده ی ترور، اعمال مختلفی در پیش می گیرند. مبارزه بر ضد تروریسم، نیازمند همکاری جهانی است، ولی عملاً سهل نیست. باید یک قانون بین المللی ترتیب شود تا با این خطرات، مبارزه کند.

قوانین کشورها متفاوت اند. به این اساس به یک قانون بین المللی نیاز است. دولت های دنیا باید با همدیگر بنشینند و همکاری کنند. قانون بین المللی، کشور های جهان را وصل می کند. قوانین داخلی باید در روشنایی آن وضع شوند. مثلاً امریکا و عمان، قراردادی بر ضد تروریسم را امضاء کرده اند. این دو کشور می توانند مجرمان را تبادل کنند.

وقتی میان دولت ها همنوایی به وجود آید، چه می شود؟ در منشور سازمان ملل متحد، ماده ای بر ضد دهشت افگنی وجود دارد. فیصله نامه های «۱۲۶۷» و «۱۳۷۳» شورای امنیت سازمان ملل متحد در باره ی طالبان و القاعده اند. تمام کشور های دنیا باید آن ها را عملی بسازند. این، بخشی از قوانین جهانی است.

در سازمان ملل متحد، کمیته ای بر ضد دهشت افگنی، ایجاد شده است. فیصله نامه ی «۱۵۴۰»، سلاح کشتار جمعی را منع می کند. یکی از مشکلات جنگ ضد تروریسم، مسئله ی حقوق بشر است. از آن، تعابیر گوناگون می شود.

بعضی کشورها استدلال می کنند که نمی توانند تابع قوانین بین المللی باشند. به گونه ی مثال: دهشت افگنی که در اروپا گرفتار می شود، به امریکا سپرده نمی شود؛ زیرا در اروپا، حکم اعدام وجود ندارد، ولی در امریکا وجود دارد.

اروپاییان، اعدام را خلاف حقوق بشر می دانند. همچنان قیودی وجود دارند که با گروه های غیر دولتی، چه معامله ای صورت بگیرد؟ آنان خود را به هیچ چیزی پابند نمی دانند و وابسته به هیچ جانبی نمی شمارند. به خاطر پذیرفتن قوانین بین المللی، اجباری ندارند. بنا بر این، دولت ها باید توافق کنند تا آنان را مُطیع سازند.

در باره ی حفظ قوانین بشری و مداخله در آن ها در کشور های سومالیا، کاسوو، بوسنیا و غیره، دیدگاه های مختلف وجود دارند. در سال ۱۹۹۹م، امریکا بدون اجازه ی سازمان ملل متحد در امور کاسوو مداخله کرد. اوضاع بشری کاسوو بسیار ناگوار بودند. پاسخ مناسب می خواستند. سازمان ملل متحد به واکنش عاجل پرداخت. کوفی عنان گفته بود:

«حفظ تمامیت ارضی، حق مسلم یک کشور است. این وظیفه ی کشور هاست تا حقوق بشری مردم خود را حفظ کنند.»

وقتی دولتی ناتوان می شود، مسوولیت هایش زیر پرشش می روند. در چنین وضعیت، از سوی سازمان ملل متحد به یک کشور دیگر اجازه داده می شود مداخله و از جان مردم، حفاظت کند. این اصل در منشور «حمایت کامل» سازمان ملل متحد، درج می باشد. به خاطر وقوع مُعضلات، مداخله و کمک به مردم، شکل گرفته است.

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، تصریح می کند: «سازمان ملل به عنوان نهاد مرجع، بالاتر از همه است. اگر در موردی ناکام بماند، نشست عمومی یا اسامبله ی آن می تواند تشکیل شود.»

این که کشوری در امور یک کشور دیگر، مداخله کند، هنوز هم یک مسئله ی پیچیده می باشد. ملل متحد با آن دست و گریبان است.

حمله ی پیش از صدور حکم، زمانی مجاز است که کشور مقابل، آماده گی نبرد را داشته باشد. در چنین موقع، هر کشوری حق دارد از خود دفاع کند.

اشتراک کننده ای پرسید: در سازمان ملل متحد، کشور هایی حق ویتو دارند. این، بالاتر از قوانین بین المللی است. چه می گوئید؟

پاسخ: بیشتر به این معنی است که از حقوق مساوی برخوردار اند، ولی همه در یک صف قرار ندارند.

اشتراک کننده ی دیگر: وقتی از حق مداخله سخن می رود، مردم-نگران می شوند؛ چنانی که در کردستان عراق است. در این مورد چه نظر دارید؟

پاسخ: فکر می کنم هنگام نوشتن مسوده، تعبیر- چنان نبوده است تا از مداخله، سوء استفاده صورت گیرد.

گاهی منش اخلاقی، خواستار حفاظت و مداخلت می شود. مانند مداخله ی امریکا در کاسوو و روآندا که هدف سیاسی نداشت. تنها یک مسئله ی انسانی بود.

نماینده ی بنگلادیش: مولدین مواد مخدر، اکثراً مردم فقیر و غیر دولتی اند، ولی مصرف کننده گان اکثراً از کشور های غنی. چرا قوانینی تهیه نمی شوند

تا جلو چنین اوضاعی را بگیرند؟

پاسخ: حکومت فدرالی، قوانین کشور شمول را تدوین کرده است، ولی نه به سطح ایالات؛ زیرا دشواری به میان می آید. در این جا پنجاه ایالت واقع اند.

هر ایالت، قوانین خود را دارد. مهم این است که قوانین بر چه کسانی تطبیق شوند؟

کار گروهی:

بعد از بحث بالا، به دو گروه تقسیم شدیم؛ شامل بخش های شرق میانه و آسیای میانه. کار گروهی با رهبری یک پروفیسور امریکایی، آغاز شد. نماینده گان کشور های افغانستان، پاکستان، بنگلادیش، سریلانکا، نیپال و غیره نیز اشتراک کردند.

پروفیسور امریکایی، پیش از همه، این پرسش را مطرح کرد که حکومت امریکا چه انجام دهد تا مناسبات پاکستان و افغانستان بهتر شود. ضمناً در نبرد با تروریسم، مفید و موثر باشد.

معظم احمد خان، نماینده ی پاکستان، گفت: در زمان جنرال «مشرف»، مناسبات افغانستان و پاکستان خوب بودند. مهم این است تا یک فیصله ی سیاسی صورت بگیرد، زیرا مشکل با جنگ حل نمی شود. در آن زمان، دو طرف، بار ملامت را برگردن همدیگر می انداختند.

از هیات افغانستان، «سنجر» صاحب گفت: تروریسم، مرز ندارد! امریکا و جامعه ی جهانی، بارها تصریح کرده اند تروریسم بی مرز است. بنا بر این، جامعه ی جهانی نیاز دارد تا زمانی که ریشه ی تروریسم را از میان نبرده باشد، جنگ نباید پایان یابد.

افغانستان، قربانی تروریسم می باشد، اما لانه های تروریسم در افغانستان قرار ندارند. آن ها بیرون از افغانستان هستند.

به ادامه ی سخنان «سنجر» صاحب، من (یون) گفتم: سخن «سنجر» صاحب را تایید می کنم. لانه های واقعی دهشت افگنان در افغانستان نیستند. افغانان در

این جنگ همانند مواد سوخت می سوزند. مردم ما امکانات آن را ندارند تا هزینه ها و مصارف نظامی این جنگ بزرگ را تهیه کنند.

وقتی سلاح های استفاده شده، بمب های ریموت کنترل و واسکت های انتحاری و همین گونه تحریکات ایدیا لورژیک را مشاهده می کنید، اکثراً با خارج ارتباط دارند. در زمان جهاد، چنین حملاتی انجام نمی گرفتند. حملات انتحاری در افغانستان، پیشینه ندارند.

اگر جلو آن تجهیزات جنگی که از بیرون وارد می شوند، گرفته شود، جنگ در افغانستان، زود متوقف می شود.

ما از جامعه ی جهانی می خواهیم اگر خواهان پایان جنگ در افغانستان استند، باید منابع اساسی آن را خشک کنند. بر علاوه، برداشت نادرستی که از زمان تشکیل پاکستان وجود دارد و با زبان دیپلوماتیک، تصریح نمی شود، این است که زنجیره ای از حلقات استخباراتی و مذهبی در پاکستان وجود دارند که در کشور ما، خواهان حکومت نیرومند نیستند. آنان تصور می کنند که یک افغانستان نیرومند از یک سو و یک هندوستان نیرومند از سوی دیگر، ساحه ی نفوذ شان را تنگ و جلو سیاست های توسعه طلبانه ی شان را می گیرند. در چنین موقعیت، نمی توانند خود را به منابع طبیعی آسیای میانه برسانند. همچنان می پندارند که در وجود یک افغانستان نیرومند، احساسات قومی پشتون ها به جوش آمده و راه تضعیف پاکستان را هموار می سازند. ما می گوئیم یک افغانستان نیرومند و آرام، به نفع ثبات منطقه است. در ضمن برای اقتصاد پاکستان، مفاد زیاد دارد. افغانستان، بازار خوب کالای پاکستانی می باشد.

در حکومت طالبان که افغانستان از اقتصاد ضعیفی برخوردار بود، صادرات سالانه ی پاکستان به افغانستان، به پنجاه میلیون دالر می رسید، ولی اکنون به

یک میلیارد و دو صد و پنجاه میلیون دالر می رسد. هنوز سخنانم را به پایان نبرده بودم که معظم احمد خان، نماینده ی پاکستان، گفت: این تصور، نادرست می باشد که پاکستان، خواهان افغانستان نیرومند نیست. پاکستان همیشه خواهان صلح در افغانستان است.

ما در سال های جهاد، کمک های زیادی به افغانان کرده ایم. افغانستان، کشور مسلمان و برادر ماست، ولی اکنون که به آن می نگریم، به هندوستان در جلال آباد، کندهار و سایر مناطق، قنسلگری داده اند. این وضع برای ما خطرناک است.

افغانستان باید نگرانی های ما را درک کند. ما از افغانستان گله مندیم که چرا به مخالف ما در مرز های خویش نماینده گی می دهد. این در حالی ست که هندوستان هیچ نیازی به آن ها ندارد.

باز می گویم افغانستان، کشور مسلمان و برادر ماست. به این خاطر از برادر خود گله داریم. آنان باید متوجه نگرانی های ما باشند.

بار دیگر نوبت خواستم. بحث، گرم تر شد. گفتم: واضح می شود که پاکستان، خواهان گسترش نفوذ خود در افغانستان است. در کشور ما، قدرت خود را به رُخ هندوستان می کشد.

افغانستان، کشور مستقل است. ما حق داریم با هر کشوری نظر به دلبسته گی های خود، روابط سیاسی و اقتصادی داشته باشیم. آیا ما از پاکستان پرسیده ایم که چرا به ایران در پشاور، کویته و سایر شهر های خود قنسلگری داده است.

ما برای پاکستان در کندهار، نگرهار و هرات نیز اجازه ی قنسلگری داده ایم. آیا به خاطر چنین مجوزی، از هندوستان و ایران، اجازه خواسته ایم؟

صدور مجوز گشایش قنسلگری ها از سوی یک کشور، حق مشروع همان کشور است؛ ولی اگر از آن ها، کشور های همسایه، تهدید شوند، از طریق دیپلماتیک، اقدام می شود. چنین مسایلی ارزش دشمنی را ندارند. عمق استراتژی یک پاکستان در کشور ما از سوی بعضی گروه های مذهبی و استخباراتی دنبال می شود. پیش از این، اشاره کرده ام. افغانستان نیرومند یا پاکستان ضعیف و برعکس، نظر تمام مردم پاکستان نیست، بل دیدگاه افرادی ست که در افغانستان، دنبال سیاست های خویش اند.

«سنجر» صاحب نیز در مورد جواز کار قنسلگری ها سخنانم را تایید و آن را حق افغانستان دانست و گفت: قنسلگری شما در هرات، بسیار نزدیک ایران است. اگر ایران، خواهان انسداد آن شود، قنسلگری شما را مسدود کنیم؟ پروفیسور امریکایی پرسید: گفته می شود مشکل دیگر پاکستان و افغانستان، خط دیورند است. این جا یک امریکایی پاکستانی تبار وجود دارد. او همیشه به کانگرس و حکومت امریکا می گوید که بزرگ ترین مشکل افغانستان و پاکستان، خط دیورند است. تا زمانی که افغانستان، خط دیورند را به رسمیت نپذیرد، صلحی برقرار نخواهد شد.

اگر امریکا می خواهد صلح در افغانستان برقرار شود، باید بر حکومت کابل فشار آورد تا خط دیورند را برای پاکستان به رسمیت بشناسد. ورنه جنگ، ادامه خواهد یافت.

سنجر صاحب گفت: نزد ما چیزی وجود ندارد تا به پاکستان دهیم. همچنان افغانستان در موقفی قرار ندارد تا در رابطه به خط دیورند، با پاکستان سخن بزند.

پس از برقراری آرامش کامل در افغانستان، امکان دارد بر اساس قوانین بین المللی و تصریح خواست مردم، به شمول خط دیورند، روی مسایل زیادی بحث شود. می ماند تروریسم که ربطی به این ها ندارد.

معظم احمد خان، نماینده پاکستان، گفت: ما هیچگاه با افغانستان مسئله ی دیورند را مطرح نکرده ایم و نه آن را با ما در میان گذاشته اند. پاکستان، این مسئله را حل شده می داند. مرز های کنونی را به عنوان مرز های بین المللی به رسمیت می شناسد.

اگر در افغانستان خواهان حل مُعضل دیورند بودند، زمانی که پاکستان با هند، سه بار درگیر شد، شانس های خوب داشتند، ولی هیچ واکنشی نشان ندادند. به این معنی که آن را پایان یافته می دانند. نماینده ی پاکستان اضافه کرد: در باره ی خط دیورند، هیچ مشکلی نداریم. به این معنی که سرحد رسمی افغانستان و پاکستان است.

من (یون) بار دیگر نوبت خواستم و گفتم: در باره ی خط دیورند، دلایل حقوقی وجود دارند که بلندتر از سطح حکومت ها می باشند. یک لویه جرگه ی ما که در موقعیت بلندتر از حکومت ها قرار دارد، پنج دهه پیش، فیصله کرده بود خط دیورند به وسیله ی استعمار بریتانوی ها بر امیران افغانستان، تحمیل شده است. از این پس مورد پذیرش افغانستان نمی باشد. بعد از آن زمان هیچ حکومتی این خط را به رسمیت نپذیرفته است.

به لحاظ حقوقی، یک جانب خط دیورند یا هند بریتانوی وجود ندارد. پاکستان، جانب خط دیورند نیست. این خط از هند بریتانوی برای پاکستان به میراث مانده است.

با در نظر داشت حقوق، در این مورد، قانون وراثت اجراء نمی شود؛ زیرا وجایب و مسولیت های خود را ندارد.

این مسئله هیچ زمانی به پاکستان راجع نشده و نه آن را پذیرفته است. بر اساس قوانین بین المللی، قرار داد هایی که به اجبار، تحمیل شده باشند، ارزش حقوقی ندارند.

خط دیورند جبراً از سوی ابر قدرت زمان یا بریتانیای استعمارگر بر امیر عبدالرحمن خان، تحمیل شده بود. مراجع افغانستان هیچ زمانی آن را تایید نکرده اند.

بریتانیویان که خط را بر امیر، تحمیل کرده بودند، در بدل آن امتیازاتی قایل شده بودند. آن امتیازات با پایان زنده گی امیر، پایان یافتند. بنا بر این، معاهده ی دیورند، ارزش خود را از دست می دهد.

می ماند مسئله ی تروریسم که هیچ ارتباطی با خط دیورند ندارد. اگر در پاکستان، بعضی از گروه ها و شخصیت ها آن را با دهشت افگنی مرتبط می سازند، بیشتر به پاکستان زیان می زنند؛ زیرا خود سند می دهند که این دسته ها از حمایت ما برخوردار می باشند. «اگر خط دیورند به اثر فشار بر افغانستان، به رسمیت شناخته شود، ما این مردم (دهشت افگنان) را مهار می کنیم!» دلیلی بزرگ تر از این مداخله، در کجا می تواند وجود داشته باشد؟

ما قاطعانه ادعایی را رد می کنیم که تروریسم با خط دیورند، ارتباط دارد. وقتی دهشت افگنان بالای نیویارک حمله کردند، آیا خط دیورند مطرح بود؟ آیا در آخرین حمله ای که بر ممبی صورت گرفت، شریک می شود؟ آیا یورش هایی که در اطراف دنیا از آن جمله در شهر های پاکستان، بر لاهور، پندی و غیره انجام شده اند، ناشی از خط دیورند بودند؟ این فقط یک شایعه است که بعضی می خواهند مشکل را با یک مشکل دیگر گره بزنند.

گفت و گوی هیئت ما و پاکستانی گرم تر می شدند. نماینده گان کشور های دیگر به ما گوش می دادند. برای آنان نیز آشکار شد که در نظریات ما چه تفاوت هایی وجود دارند.

گفت و گو ادامه می یافت، ولی پروفیسور امریکایی گفت: خوب است نظریات خود در باره ی بهتر شدن امنیت را بیان کنیم. «انگار» صاحب گفت: جامعه ی بین المللی باید به پولیس، استخبارات و اردوی ملی ما کمک کند تا خودشان نیز توانایی سرکوب دهشت افگنان را بیابند. به این گونه، با ارگان های امنیتی پاکستان هم کمک می شود تا به سهم خود به از میان بردن لانه های دهشت افگنان بپردازند.

ارگان های امنیتی هر دو کشور، سعی کنند همکاری های دو جانبه داشته باشند. باید معلومات خویش را شریک بسازند. بنا بر این در جریان مبارزه با دهشت افگنان، آنان را در خاک های خود دنبال و سرکوب کنند. تشریک مساعی می تواند باعث نابودی دسته های شورشی شود.

جلسه رو به پایان بود. نماینده گان پاکستان و ما می خواستیم به گفت و گوی بیشتر پردازیم، ولی وقت زیادی نمانده بود. پروفیسور امریکایی در پایان به خاطر نتیجه گیری گفت: به نماینده گان سایر کشور ها نیز نوبت می دهیم مختصراً بالای بحث انجام یافته میان افغانان و پاکستانی ها قضاوت و نتیجه ی بگیرند.

نظام احمد، نماینده ی بنگلادیش، گفت: نظریات شان متفاوت اند. باید از شکیبایی کار گرفت، ولی این مشکل، راه حل نظامی ندارد. نیاز است راه ها و شیوه های دیپلماتیک، جست و جو شوند. طرفی که ملیشه می پرورد، از چنین مامولی در گذرد. باید به سوادآموزی مردم توجه شود؛ زیرا توده ها را

قادر می سازد بر خود حاکم باشند. عدم مداخله در امور افغانستان، امر نیکوست.

دابرسنگه گورنگ، نماینده ی نیپال، گفت: ما تفاوت نظریات شان را شنیدیم. به نقش امریکا نیاز است. این که افغانان به خاطر تقویت اردوی خود، نیازمند کمک اند، باید مشمول آن شوند.

اما نماینده ی نیپال از هندوستان شکایت کرد که در امور داخلی شان، مداخله می کند. او گفت: در آشوب های داخلی نیپال، نزدیک به سیزده هزار تن کشته شدند، ولی بعضی از رهبران گروه جنگ طلب، در هندوستان گردش و تفریح می کنند. پس از او، پروفیسور امریکایی گفت: پانزده دقیقه، بیش از وقت معین گذشته است. موتر در انتظار ماست! بحثی بسیار خوب و گرم بود. به من نیز آفرینی داد که با خلق سوژه، تا پایان همه را مصروف نگه داشتیم. یک جا بیرون شدیم. در موتر نشستیم و به سوی هوتل حرکت کردیم.

شامی با آشنایان فرهنگی

وقتی به هوتل رسیدم، خالد هادی و سید سلیمان آشنا، هر دو برایم تلیفون کردند.

خالد هادی، صاحب امتیاز وب سایت «بی نوا»ست. این صفحه ی پشتو، بسیار مشهور و هزاران خواننده دارد. برای پشتو و پشتون ها، خدمات زیادی انجام داده است.

خالد هادی، اکنون در نیویارک زنده گی می کند. با من وعده کرده بود به دیدارت خواهم شتافت.

سید سلیمان آشنا، باشنده ی ننگرهار، روزنامه نگار و گوینده ی تواناست. در تلویزیون های «طلوع» و «شمشاد» کار کرد. پس از درخشش در آن ها به تلویزیون «آشنای» امریکا آمد و آشنا شد.

با خالد «هادی»، اندکی نشست داشته ام. او در باره ی فعالیت هایش آگاهی داد که با دلی شکسته، چه ها کرده است، ولی اکثر آن چه را انجام داده، موثر بودند.

من، وضعیت فرهنگی افغانستان را بیان کردم. به مُعضلات داخلی افغانستان نیز انگشت نهادم. در پایان، دیدگاه مشترک داشتیم. به کار بیشتر نیاز است. به پیش خواهیم رفت. به عقب نگاه نمی کنیم.

سید سلیمان آشنا، پس از کمی معطل رسید. او پیش از این از من وعده گرفته بود شبی مهمانش باشم. چند لحظه با «آشنا» نشستم. جویای احوال همدیگر شدیم.

«آشنا» صاحب گفت: دوستان تان کجاستند؟ به آنان بگوید با ما بیایند. بسیار خوشحال خواهیم شد. گفتم: شاید جایی رفته باشند. برای شان تلیفون

کردم، ولی نه «انگار» صاحب و نه «سنجر» صاحب در دسترس نبودند. اندکی منتظر ماندیم، ولی از آنان اثری به مشاهده نرسید. بعد من (یون) و خالد «هادی» با «آشنا» به سوی منزل او روانه شدیم. از هوتل تا منزل وی، نزدیک به نیم ساعت مسافت بود؛ هرچند در مسیر راه به زیبایی ها نظر می انداختیم، ولی «آشنا» صاحب، بحث سیاسی را حواله کرد: «یون» صاحب! موضوع انتخابات بسیار گرم است. چه می پندارید؟ چه خواهد شد؟ کی، برنده می شود؟ گفتم: والله اکنون نیز زمان باقی ست تا بحث های بهتری صورت گیرند. دیده شود نامزدان چه گونه ظاهر می شوند؟ معاونان شان کیستند؟

جاه های قومی، سیاسی، مذهبی، منطقه یی و اقتصادی نیز از اهمیت به سزای برخوردار می باشند. همچنان کشور های همسایه، جامعه ی جهانی، به ویژه امریکا، هر کدام دارای تاثیرات اند. یک بار مشی ها واضح شوند، ارزیابی و سنجش آسان می شوند. «آشنا» صاحب گفت: موافقم؛ هرچند مردمان زیادی از «کرزی» ناراض اند، به ویژه پشتون ها، ولی با مشاهده ی نامزدان کنونی، به ناچار به او رای خواهند داد. گفتم: اگر بدیل بهتر به میان آید، شانس «کرزی» صاحب، اندک می شود. در برابرش اتحاد نیرومندی علم خواهد شد. اگر چنین نشود، شانسش افزایش می یابد؛ زیرا در حاکمیت قرار دارد.

به هر حال، هیاهو و فریاد به خاطر عدم استفاده از قدرت، تداعی استفاده از آن است. با وجود آن، به قول استاد «روهی»: «وضعیت افغانستان، قابل پیش بینی نیست.» امکان دارد به سوی دیگر جهت یابد. ممکن است انتخابات هرگز انجام نشوند. قضاوت گلی دشوار می باشد. «آشنا» صاحب گفت: درست، ولی هدف من از تداوم وضعیت کنونی بود.

«هادی» صاحب نیز دیدگاه مشابه داشت. بحث، پایان نیافته بود که به منزل «آشنا» صاحب رسیدیم.

خانه ی دو طبقه بود. زینه ها و محیط آن با چوب پوشانده شده بودند. داخل منزل شدید. ارسلا جمال صاحب و ایوب خاورین صاحب نیز آمده بودند. چای آوردند. هنگام چای، خواهر ما، همسر «آشنا» صاحب، آمد و مانده نباشید کرد. او از همسر و فرزندان من نیز پرسید و گفت: کاش آنان را با خود آورده بودید! بعد از وضع خانه، روستا و میهن پرسید. اطمینان دادم. هنگام چای، بحث سیاسی دوباره آغاز شد.

نظریات «جمال» صاحب و «خاورین» صاحب این بودند که کار های زیادی انجام یافته اند، ولی چنانی که باید، رسانه یی نشده اند. «هادی» صاحب به فسادکاران و فساد اداری حکومت انگشت نهاد و گفت: اسنادی موجود اند که چه کسی به چه میزانی در فساد مالی و اداری آغشته است.

در جریان بحث بودیم که در اتاق دیگر، غذا را روی میز چیدند. در تهیه ی آن، مانند سایر افغانان، افراط کرده بودند. هزینه ی اش سیر صعودی داشت. من که رهرو وزیر صاحب محمد گل خان مومند استم، به پشتون ها می گویم: برای مهمان، آن قدر بپزید و هزینه کنید که چیزی نماند. یعنی اصراف نشود.

غذا را با لذت خوردم. در آن اخلاص زیادی به کار رفته بود. خانه ی همشیره ی ما آباد باشد. زحمت زیادی کشیده بود. بعد از غذا، روند بحث ها دوباره آغاز شد، ولی سعی کردم آن را مختصر بسازم؛ زیرا در آن جا، مردم وقت زیادی برای آن ندارند. در وقت معین از خواب برمی خیزند. به کار می روند. دشواری دارند.

بعد از سپاسگزاری، از همه اجازه خواستم. از خانه بیرون شدیم. «جمال» صاحب و «خاورین» صاحب در موتوری به راه خویش رفتند. «هادی» صاحب و «آشنا» صاحب مرا تا هوتل همراهی کردند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۱۹۳ /

ساعت، دوازده شب بود که «آشنا» صاحب را مرخص کردم. من (یون) و «هادی» صاحب به سوی اتاق راه افتادیم. نزدیک به یک ساعت نشستیم و در باره ی مسایل فرهنگی کشور، زیاد سخن گفتیم.

«هادی» صاحب در باره ی طرح های فرهنگی آینده اش آگاهی داد. ساعت، یک شب شد. او رخصت خواست و در نزدیک ما به سوی هوتلی که اتاق گرفته بود، روانه شد.

روز نهم سمینار

چهارم مارچ، شنبه بود. طبق معمول، در ساعت هشت، به مرکز «نیسا» رسیدیم. ساعت ۸:۳۵، بخش نخست سمینار، آغاز شد:

- جیمز کلاد، پروفیسور مرکز «نیسا» / گرداننده.
- آندری کوچنس، دایرکتر مرکز جهانی پژوهش استراتژیک / سخنران.
- فیلیپ ساندرس، پروفیسور مرکز «نیسا» / سخنران.

نخست پروفیسور جیمز کلاد، برنامه ی امروز را تشریح کرد. بعد گفت: در باره ی تبیین ساختار شورای امنیت ملی، کسی از دفتر «اوباما» آمده است. افزون بر این در مورد مشی آن نهاد، برگه های نشراتی را نیز در اختیار تان قرار می دهد.

موضوع اساسی بحث امروز ما در باره ی موقف روسیه و چین و ارتباط آن ها با امریکا، مختص شده است.

خانم «کلنتن»، نخستین سفرش به شرق دور را انجام داد. به این معنی که امریکا برای چین، ارزش زیادی قایل است. چین، یک هیولای اقتصادی دنیاست.

در حاکمیت «بوش» در آغاز، روابط ما با روسیه خوب بودند، ولی رو به وخامت نهادند.

او افزود: در واشنگتن، ۴۰۰ صد منبع سیاسی وجود دارند. از آن میان، یکی در این جا نشسته است. به پروفیسوری اشاره کرد. در ضمن از آقای پروفیسور «کوجنس» دعوت کرد. وی گفت: من در باره ی نقش چین در

شرق میانه، بحران اقتصادی جهان و روابط چین و امریکا، سخن می زنم. در آغاز به داخل چین می رویم.

اگر کمونیستان چینی می خواهند در حاکمیت باقی بمانند، باید اقتصاد خویش را نیرومند بسازند. این کار باعث می شود ثبات داخلی را حفظ کنند. چین از بحران اقتصادی نگرانی دارد. این کشور حاضر است در مسایل اقتصادی تفاهم و مصحلت کند. سیاست خارجی چین، دو نکته ی مهم دارد:

۱- اقتصادی

۲- اهداف استراتژیک

آن ها گاهی همآهنگ، ولی گاهی نیستند. چین، خواهان افزایش نفوذش در شرق میانه است. چینایی ها به تیل و گاز نیاز دارند. آنان سلاح های سنگین می سازند که نیازمند انرژی زیاد هستند. چین می خواهد نفت و گازش تضمین شود. بالای بازار جهانی انرژی، باور ندارد. می پندارد زمانی با مشکل مواجه خواهد شد.

چینایی ها به سطح جهانی نیز بر گسترش نفوذ خود فکر می کنند. با اکثر کشور های دنیا مرتبط اند. هراس دیگر شان این است که شاید امریکا، کشور هایی را علیه شان تحریک کند تا جلو چین را بگیرند. به این دلیل هم خواستار حفظ روابط بهتر با امریکا می باشند.

چین با همسایه گانی که در گذشته دچار مُعضل بود- مانند هندوستان- می خواهد روابط تجارتي بهتری به وجود آورد تا جلو کشور های غربی، مانند امریکا را سد کند. همین گونه خواهان ارتباط خوب با روسیه، ایران، عربستان سعودی، برازیل، آسترالیا و بقیه است.

چینایی ها خواهان ارتباطات خوب جهانی هستند. به طرف های مهم / قوی، اهمیت می دهند. در ضمن، مرام سیاسی نیز دارند تا به نام حقوق بشر، دچار فشار نشوند. می خواهند تجارت شان آزاد باشد. گاهی رفتار دیپلماتیک در پیش می گیرند. چنان چه در مسئله ی تایوان، در پیش گرفتند. رییس جمهور چین، به عربستان سعودی رفت. او با رهبران کشورهای خلیج دیدار کرد. چینایی ها می خواهند از امکانات و تجارت منطقه نفع ببرند. مایل اند شرکت های چینایی را جهانی بسازند. هر کجایی که بازاری باشد، سرازیر می شوند. عقب هر چیزی قرار دارند. شرکت های چینایی به هر جایی که بروند، از پشتیبانی حکومت خویش بهره مند می باشند.

چین، خواهان گسترش نفوذ خود در ساحه ی دیپلوماسی و اقتصاد نیز است که با حمایت ملایم نظامی به همراه می باشد. چینایی ها در جاپان، امریکا و اروپا بازار دارند، اما بحران اقتصادی کنونی امریکا و اروپا، روی آنان نیز تاثیر منفی بر جا گذاشته است. بعضی از فابریکه های شان مسدود شدند. بسیار زیان آور نبود، ولی اگر ادامه یابد به زیان شان تمام می شود.

طی ده سال گذشته، صادرات چین جهانی شده اند. یکی از عوامل این است که مزد کارگر چینایی بسیار نازل می باشد. این مسئله، زمینه ی تولید سهل را فراهم می آورد.

چاپان، کوریا و تایوان فروشنده گان خوب کالا های چین هستند. نفوذ چین در شرق میانه، در عربستان سعودی و یمن، رو به افزایش است. چینایی ها به تیل زیاد نیاز دارند. اکثر کمپنی های خورد و کوچک شان در خارج، در بخش تیل، سرمایه گذاری کرده اند.

چین در سال ۲۰۰۸م ۲۶ میلیارد دلار در خارج، سرمایه گذاری کرده است. چینیایی ها دارای ذخایر پول اند. تنها در بخش منابع طبیعی، ۱۰۰ میلیارد دلار، سرمایه گذاری کرده اند. سایر کشور ها با کمبود پول مواجه می باشند، ولی چین نیست. این باعث احتیاج دیگران به چین می شود.

چین در ۲۰۰۶م به کشور های در حال توسعه، یک میلیارد دلار کمک کرده است. این کشور با کشور هایی که از غرب، چیزی دریافت نمی کنند، کمک می کند. مانند سودان، کوریای شمالی و امثالهم، اما در آن کشور ها، فقط به استخدام کارگران خودش می پردازد.

چین در بخش سیاست، بسیار فعال شده است. وقتی رییس جمهور چین به عربستان سعودی رفت، به تحکیم روابط استراتژیک پرداخت. آنان می خواهند از گسترش، مانند سلاح استفاده کنند.

رهبران چین به کشور های زیادی سفر می کنند. هیئت های نظامی آنان در حال رفت و آمد به شرق میانه هستند.

در رهبری چین، سلسله تغییراتی به میان آمده است. رییس جمهور پیشین شان به کشور های پر نفوذ می رفت، ولی رییس جمهور کنونی، به مسایل تجارتي، بیشتر ارزش می گذارد.

این کشور در گذشته، خارج از دایره ی سازمان های جهانی بود، ولی اکنون با آن ها مرتبط است. مانند سازمان همکاری شانگهای و غیره.

چین، عضو شورای امنیت می باشد. همچنان از پنج کشوری به شمار می رود که حق ویتو دارند. این کشور از این امتیاز در رابطه به تایوان و سودان، استفاده کرده است.

به لحاظ نظامی در شرق میانه، اسلحه می فروشد، ولی این فروش، کاهش یافته است؛ زیرا سلاح چین، بسیار پیشرفته نیست. چینیایی ها با عمان، بحرین و پاکستان، تمرینات نظامی هم انجام می دهند.

چین در سال گذشته، نه الی ده درصد رشد اقتصادی داشت. راز موفقیت چین در این نهفته است که از بازار داخلی نیرومند بهره می برد، اما حالا بی کاری در آن جا افزایش یافته است. برای ثبات شان، تهدیداتی وجود دارند. این کشور، کشتی های خود در خلیج عدن را افزایش داده است. اگر کُل این عوامل را جمع کنیم، می توانیم بگوییم: چین با توازن سیاست داخلی و خارجی، جلو می رود.

ساختمان این کشور، مانند ماشینی ست که تمام بدن آن به خوبی کار می کند. وزارت خارجه با وزارت داخله و سایر وزارت ها، همنوایی خوبی دارند. بعضی شرکت های شان با همدیگر به رقابت نیز می پردازند. مانند شرکت های تیل. این شرکت ها بسیار نیرومند هستند و روی بیروکراسی چین، تاثیر می گذارند.

ارزش تیل در بازار های چین بلند رفت، ولی دوباره کاهش یافت. این، فرصت خوبی را برای این کشور میسازد تا ذخایر تیل خود را داشته باشد.

چین بیشتر به خاطر حفظ ثبات داخلی اش نگرانی دارد. بعضی کشور ها خواهان سرمایه گذاری های این کشور هستند. تاجران چینی، به هر جایی که بروند، طبق قوانین آن کشور، فعالیت می کنند.

این که امریکا در برابر چین از واکنش خاص، کار نمی گیرد، به این دلیل است که تهدید بزرگ نیست. هر دو کشور، علاقه مندی های مختلف دارند.

در بعضی نظریات، اختلاف دارند، مانند موضوع انرژی، ولی در بخش حفظ صلح و ثبات، اختلافی وجود ندارد.

چین از چنان قدرتی بهره مند نیست تا آسیا را در مهار کامل خویش داشته باشد. وضع کنونی، فرصت های بهتری را برای امریکاییان میسر می کند تا به چین گوشزد کنند در ثبات منطقه سهم بگیرد.

بعد از پروفیسور «کوچنس» از پروفیسور دیگر، فیلیپ ساندرس، دعوت شد در مورد روابط روسیه و امریکا، توضیحات دهد. او در باره ی روسیه، بسیار سخن زد و گفت: از نظام شفاف سیاسی، برخوردار نیست. نظام کنونی روسیه، بسیار پیچیده است. روسیه، نیرویی ست که روزتاروز نیرومندتر می شود.



مسئله ی گرجستان، مناسبات روسیه و امریکا را تیره کرد. در سال ۲۰۰۱م، روسیه، دفتر استخباراتی خود در کیوبا را مسدود ساخت، اما فعالیت های دیگری انجام داد. همچنان امریکا به اعمالی دست نزد که روسیه می خواست. اقتصاد روسیه در سه سال اخیر رشد کرد، ولی اقتصاد امریکا با بحران رو به رو شد.

گفته می شود اگر روسیه در مورد سلاح هسته یی ایران، به امریکا کمک کند، امریکا از نصب سیستم راکت های دفاعی در پولند، خودداری خواهد کرد. گاهی بر سر این موضوع میان امریکا و روسیه، دشواری هایی به وجود می آیند. موضوع دفاع راکت در شروع اداره ی «بوش» مطرح شده بود. بار دیگر برای پرسش و پاسخ، وقت داده شد.

در آغاز، نماینده ی مصر، پرسید: امریکا از بازار چین، پول-قرض گرفته است. همچنان خانم «کلتن»، موضوع حقوق بشر آن جا را یادآور شد. آیا اداره ی جدید، روابط پیشین با چین را نگه خواهد داشت یا در آن تغییراتی رونمایی کند؟

پاسخ: تمام روسای جمهور امریکا از «ریگان» تا حالا، آشکار کرده اند که خواهان روابط خوبی با چین هستند. ما نیازمند وقت هستیم. اداره ی نو نیز به وقت نیاز دارد تا روابط با چین را بهتر و محکم تر کند.

کاهش کاربن دای اکساید و گرم شدن زمین از موضوعات مهمی اند که بر روابط جهانی، تاثیر می گذارند. امریکا نباید از نفوذ چین، چشم پوشی کند. نماینده ی اردن: بعضی می گویند که چین تا سال ۲۰۲۰م، نسبت به دیگران، نیرومندتر خواهد بود. در این مورد، چه پاسخی دارید؟

پاسخ: اگر چین به تداوم نوسازی و پیشرفت، به ویژه به نوسازی انرژی فزاینده بپردازد، ممکن است در سیستم تجارت جهانی، به پیشرفت بهتری برسد؛ زیرا هم سرمایه دارد و هم قوای بشری.

چین از برگ های برنده ای بهره مند است که می تواند خود را با سیستم جهانی همنا سازد. سیستم آنان مانند روسیه نیست. مشکل روسیه در این است که با سیستم جهانی، مخالفت می ورزد. گاهی انرژی را بالای دیگران مسدود و گاهی رها می کند.

یک پروفیسور دیگر به ادامه گفت: کشورهایی که دارای امپراتوری بودند و قدرت شان فرو پاشید، نتوانسته بودند به همسویی روحی و سازگاری با مسایل روز دست یابند. امریکا در قبال روسیه از چنان وضعی، سوء استفاده کرد. افزون بر آن، روس ها را به چشمی می دید که در جنگ سرد، معمول بود.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۰۱ /

توازن گفت و گو میان امریکا و روسیه، هیچ زمانی برقرار نبوده است.
کار گروهی:

در ساعت ده، پانزده دقیقه تفریح بود. بعد از آن به کار گروهی می رفتیم. مانند اکثر روزها، مدیریت گروه ما را پروفیسور «مختاری» بر عهده داشت. در کار گروهی، باز نگرشی بالای بحث های امروزی صورت گرفت. هر کسی نظری را ابراز می کرد. محور بحث از این قرار بود که اگر اقتصاد بهتر شود، با ثبات توام می شود، ولی برعکس، بحران می آفریند و هر بحرانی به نوبه ی خویش، ده ها آشوب در پی دارد. بعد از کار گروهی، برای صرف غذای چاشت رفتیم.

این نشست به ساعت یک چاشت، آغاز شد. پروفیسوران ذیل، مجریان آن بودند:

۱- فریبرز مختاری

۲- ای. جی سنگه

۳- راد الکادری

نخست، پروفیسور «مختاری»، اجندای بخش را تشریح کرد. بعد پروفیسور «سنگه» در باره ی چالش های اقتصادی آسیای جنوبی و شرق میانه سخن زد.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۰۲ /

آقای «سنگه» در پوهنتون دفاع ملی، کار می کند. او وضع اقتصادی هند، هزینه ی انرژی و چالش هایی را که این کشور بزرگ با آن مواجه می باشد، بیان کرد. همچنان روی مسایل اقتصادی، بسیار تمرکز می کرد. پروفیسور «الکادری» در باره ی انرژی، همه جانبه بحث کرد؛ اهمیت و امنیت آن را شرح داد. او گفت: شش ماه قبل نیز پیرامون انرژی و اهمیت آن سخن زده بودم. در شش سال گذشته در قیمت انرژی و مصرف آن، چهل درصد افزایش به عمل آمده است. نیاز چین و هند، به افزایش بهای آن انجامیده است.



آیا فقط تیل و گاز می توانند نیاز های انرژی را تامین کنند؟ میان کشور های بسیار مصرف کننده ی انرژی، مسئله ی ذخیره ی آن مطرح است. در ضمن، میان کمپنی های داخلی و خارجی انرژی، دشواری هایی وجود دارند. تا سال ۲۰۲۰م، تقاضا برای تیل همچنان افزایش می یابد. در آن سال، دنیا- روزانه به ۱۰۰ میلیون بیلر تیل نیاز خواهد داشت. این در حالی ست که سازمان «اوپک» می گوید بیش از ۸۵ میلیون بیلر، تولید نخواهد داشت. افزون بر تشریح مسایل انرژی، به طرح پرسش ها نیز وقت داده شد. اشتراک کننده ای پرسید: طرح اقتصادی «اوباما»، چه زمانی نتیجه می دهد؟ پاسخ: بعضی می گویند در میانه ی سال ۲۰۱۰م. بعضی می گویند بعدتر. در ضمن با افزایش نفوس، شمار جوانان بیشتر می شود. آنان باید آموزش ببینند. بنا بر این، نباید تنها به منابع طبیعی اکتفا شود. باید راه حل های دیگری جست و جو کرد. مسئله ی آموزش بسیار مهم می باشد.

پروفیسور «الکادر گت»: انرژی بادی و آفتابی، بسیار ارزشمند است. انرژی بیالوژیکی نیز وجود دارد. مانند روغنی که از جواری به دست می آید. اگر این انرژی، معمول و استفاده شود، کشور های مولد تیل با مشکلات زیادی مواجه خواهند شد.

دکتور «سنگه»: تیل، یگانه وسیله ی انرژی نیست. چین و هند، نزدیک به دو صد فابریکه را با ذغال سنگ می چرخانند، ولی این کار، محیط و هوا را بسیار آلوده می کند.

اگر امریکا بخواهد هوای جهان را پاک نگه دارد، دچار مُعضل می شود؛ زیرا در مقایسه با کل دنیا، بیست و پنج درصد انرژی را مصرف می کند. در حالات بحران، کمک های جهانی، زمانی موثر واقع می شوند که حکومت ها خوب باشند. اگر آن ها خوب نباشند، ناهنجاری رونما می شود. نماینده ی بنگلادیش: امکان دارد انرژی دنیا، پنجاه الی صد سال دیگر دوام آورد، ولی بهتر است راه های دیگر نیز جست و جو شوند. مثلاً در هند در همالیا، برق تولید می کنند. آن جا امکانات زیادی دارد. ما نباید از شیوه هایی کار گیریم که دیگران از آن ها آگاه نشوند!

پاسخ: شما بسیار بر حکومت ها باور دارید، ولی آن ها گاهی قادر به حل مشکلات نبوده اند.

از جمله ی راه های افزایش انرژی، یکی هم این است که قیمت آن بلند برود. زمانی که قیمت انرژی افزایش یافت، روی انواع دیگر آن فکر می شود. انرژی هسته یی نیز یگانه بدیل نمی باشد. تنها فرانسه، ۷۵ درصد از انرژی اتومی، کار می گیرد.

پروفیسور «الکادری»: بعضی کشور ها از انرژی اتومی استفاده می کنند. ممکن است از آن در امور نظامی نیز استفاده کنند.

نماینده ی کویت: بعضی از کشور های خلیج می خواهند از انرژی هسته یی استفاده کنند. آیا بالای ارزش تیل، تاثیر ندارد؟
پاسخ: اگر مسابقه ی استفاده از انرژی هسته یی آغاز شود، بالای ارزش آن، تاثیر می گذارد؛ زیرا تقاضا می شود. بنا بر این، نیاز به تیل، کاهش می یابد. تیل و گاز، ابزار سیاسی نیز هستند. وقتی در جایی جنگی آغاز می شود، بلافاصله ارزش تیل را بلند می برد.

پروفسور «مختاری»: وقتی وضعیت بحرانی می شود، حتمی نیست مولدین نفع ببرند. گاهی بحران ها بر آن، تاثیر منفی می گذارند.
در کشور هایی که تیل، ملکیت ملی شان است، وسیله ی افزایش درآمد حکومت به شمار می رود.

پروفسور «سنگه»: در کشور هایی که همانند تیل، منابع درآمد دارند، حکومت ها بسیار به مردم گوش نمی دهند. آن ها آن چه را بخواهند، انجام می دهند.

درآمد های تیل را به خاطر نیاز های توده ها نیز به کار می برند. همچنان جهت کوبیدن مخالفان از آن ها استفاده می کنند. به این معنی که بار منفی هم دارند.

بعد از این توضیحات، خانم سایمه مخووف در باره ی سمینار های صورت گرفته در مرکز «نیسا»، روشنایی انداخت. تمام سمینار هایی را که از گذشته تاکنون، تدویر شده بودند، به لحاظ کمیت، تشریح کرد. در این سمینار ها از افغانستان «۹۳» تن، از بحرین «۱۶» تن، از مصر «۷۵» تن، از عراق «۱۶۰» تن و ده ها تن دیگر از سایر کشور ها اشتراک و سند فراغت به دست آورده بودند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۰۵ /



در جدولی که به نمایش گذاشته شد، ارقام بلند، نخست به عراق، بعداً به افغانستان، تعلق می گرفتند. از این آشکار می شد کشور هایی که رابطه ی شان با امریکا بهتر شده، سهم بیشتر داشته اند. بیشترین توجه امریکا، روی عراق متمرکز بود. با وجود آن که افغانستان به لحاظ مساحت، بزرگ تر از عراق است و جمعیت بیشتر دارد، ولی امکان دارد عراق به لحاظ اقتصاد و جیوپولیتیک (جغرافیای سیاسی) برای امریکا از ارزش بیشتری برخوردار باشد.

شامی در منزل جورج واشنگتن

با رسیدن به هتل، برابر با زمانگذاری، شب هنگام با موتوری که همه روزه ما را از هتل به مرکز «نیسا» و از آن جا دوباره برگشت می داد، راه افتادیم. نیم ساعت پیمودیم تا به آن جا رسیدیم.

خانه ای معمولی بود. چنان به نظر نمی آمد که به گذشته، تعلق داشته باشد. از چوب ساخته شده بود، ولی پنداشته می شد هر از گاهی بر آن دست می کشند. به گمان زیاد، از اماکن و محلاتی بود که «واشنگتن» به مدت مشخصی در آن اقامت کرده است.

بعضی ها از شورای امنیت، ارگان های دولتی و مسوولان بلندرتبه ی امریکایی، حضور یافته بودند. روی میزها، نام های اشتراک کننده گان نوشته شده بودند. یک یک نماینده ی هر کشور، به شمار هفت الی هشت تن نشسته بودند. هدف این ترتیب، کنار هم قراردادن مردمان کشور های مختلف، صرف غذای مشترک، هم کلامی و آشنایی بود.

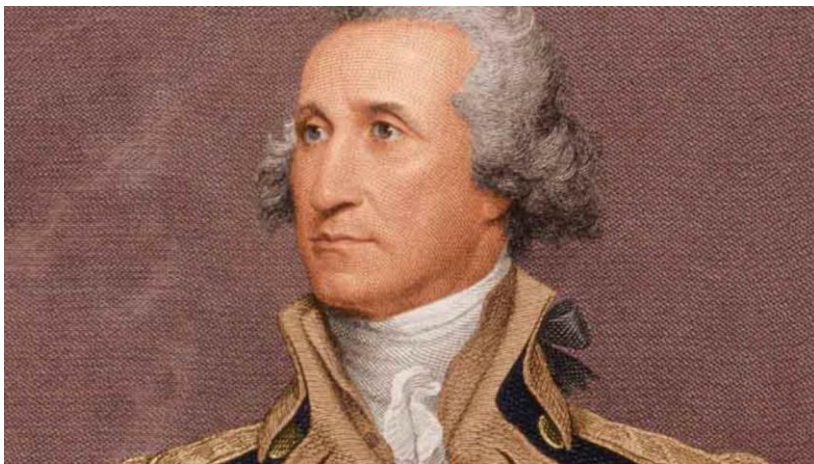
پیش از شروع غذا از پروفیسوری دعوت شد در باره ی قهرمانی ها و مبارزات جورج واشنگتن سخن بزند. او گفت: من محصل واشنگتن شناسی استم، ولی چنان چه بعضی از مدیران برنامه ی امروزی به خاطر مصروفیت های دشوار نتوانستند حضور به هم رسانند، به من وظیفه سپرده شد. او در باره ی «واشنگتن»، آگاهی زیادی داشت:

«واشنگتن»، دو صد سال پیش، در گذشته است. بعد از او، چهل و سه رییس گذشته اند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۰۷ /

«واشنگتن» نسبت به دیگران، بهترین است. از آرامگاه او تا حالا ۷۰ میلیون تن بازدید کرده اند. من و فرزند نام هرازگاهی به آن جا می رویم. ما اگر بخواهیم بر اساس خویش توجه کنیم، باید به سوی «واشنگتن» برویم.



او تاجری بود که شراب تهیه می کرد؛ کتاب می خواند و رقص را می پسندید. اگر از وی می پرسیدید تو را چه گونه به یاد آوریم؟ می گفت: «باید به حیث یک دهقان یاد شوم.» به خاطر زراعت، پنج محل داشت. صاحب ده ها مامور بود؛ انسان بلند قامت با دست های بزرگ. چهارمغز را با دست می شکست. او بیشتر به عنوان یک نظامی شناخته می شود. در تاریخ امریکا از بلندترین رتبه ی نظامی برخوردار است. هنگام تقاعد، سه ستاره بود. بعد از مرگ، کانگرس - سه ستاره ی دیگر نیز به او اهداء کرد. آموزش های عالی اش را نزد برادرش فرا گرفته بود. در سال ۱۷۵۳م، والی ویرجینیا از وی خواست در باره ی سه منطقه ی جنوب غربی، پژوهش کند. در آن جا نبردی واقع شد. او شکست خورد و مورد لت و کوب قرار گرفت. سال بعد،

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۰۸ /

امریکا یک کندک دیگر فرستاد تا با فرانسویان نبرد کند. «واشنگتن» گفت: این، راه درستی نیست! ولی برادرش نپذیرفت. جنگ در گرفت. در این جنگ، فرمانده ی «واشنگتن» کشته و خودش مجروح شد.



جنگ بومیان و فرانسویان در سال ۱۷۶۳م پایان یافت. واشنگتن با رتبه ی دگروالی، متقاعد شد. آن هنگام بریتانویان خواستند به گسترش مستعمرات خویش در امریکا پردازند. از مردم مالیه گرفتند و در خانه های شان اقامت گزیدند. این عمل، تاثیر بدی روی مردم گذاشت. نخستین کسی که بر ضد آن قیام کرد، «واشنگتن» بود. او با لباس قدیمی اش نزد شاه رفت، ولی شاه تمام خواسته هایش را رد کرد. پس از آن در مناطقی نبرد صورت گرفت. مردم گفتند به فرمانده نیاز داریم.

«واشنگتن» با لباس نظامی به خاطر اتحاد ویرجینیا شمالی و جنوبی، مفید واقع می شود. او تا سال ۱۷۸۱م جنگید. در طول این زمان، هرگز به خانه اش

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۰۹ /

برنگشت. تنها نامه ارسال می کرد. در سال ۱۷۸۱م، اعلام استقلال داد. فرانسویان از این اقدام پشتیبانی کردند.



«واشنگتن» می دانست که نیروی نظامی اش ضعیف است. او با بزرگترین نیروی دنیا یا بریتانویان می جنگید. بالاخره حکومت انگلیسی ویرجینا به او تسلیم شد. باید قرارداد صلح را امضاء می کردند. همان زمان، سخنان مهمی را ابراز داشت. مردم می گفتند کانگرس اشغال شود! ولی «واشنگتن» می گفت: آن را اشغال نکنید! زیرا خطایی ست که بریتانویان انجام داده اند.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۱۰ /

نامه ای را از جیب بیرون کرد که از سوی کانگرس، نگارش یافته بود. سربازان گفتند: «به این حد قربانی دادیم! پس ما چه کاره استیم که کانگرس باقی بماند»؟ «واشنگتن»، استعفاء داد. شمشیر خود را به کانگرس سپرد، ولی شاه انگلیس اعتماد نکرد و گفت: ترفند می کند. اگر راست می گوید، بزرگ ترین شخصیت دنیاست.

«واشنگتن» دوباره به زمین زراعتی خویش برگشت. این هنگامی بود که مردم باید برای تشکیل حکومت، دست به کار می شدند؛ حکومتی که باید ایالات مختلف را متحد می ساخت.

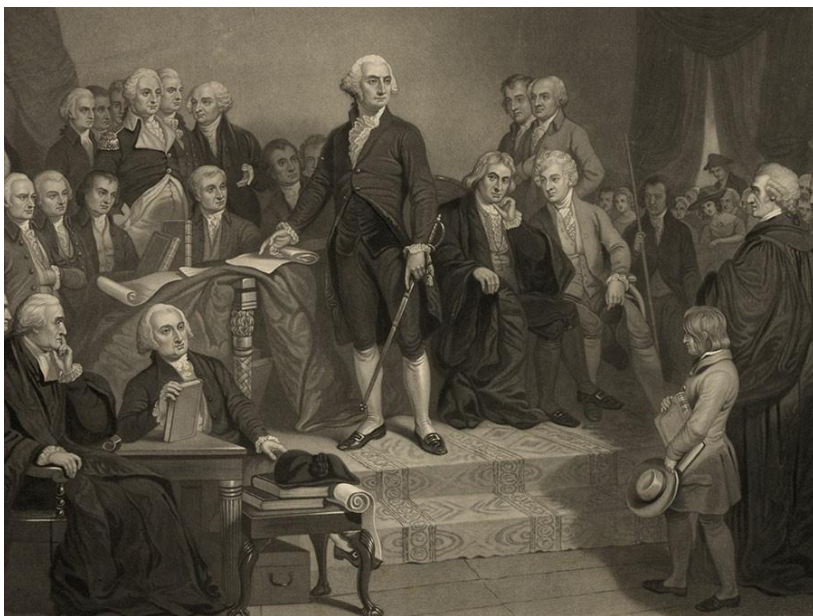


ایالات آزاد شده ی سیزده گانه از سیستم واحد، بهره منده نبودند. نیروی بحری نداشتند. «واشنگتن» فیصله کرد. نماینده گان ویرجینیا و مریلند را خواست و گفت: باید در قانون اساسی، تغییر بیاوریم. قانون اساسی جدید را در فلادفلیا تهیه کرد. مشکل اساسی در مسئله ی رهبری بود. نمی خواستند قدرت، شکل استبدادی یابد. به اثر تعدیل قانون اساسی، آشوب برپا شد.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۱۱ /

«واشنگتن» دوباره برگشت، ولی کانگرس او را با آرای خود به عنوان رییس جمهور برگزید. او به نیویارک رفت (این شهر در آن هنگام پایتخت امریکا بود). هشت سال از خانه اش دور شد. می خواست قانونی به میان آید تا انتخاب رهبر، قانونی باشد.



وقتی خبر قانون اساسی به کانگرس رسید، همه در شگفت شدند! به رییس حکومت، چه عنوانی دهند؟ شاه، شهزاده یا یک نام دیگر؟ ولی در پایان فیصله شد به صورت ساده به او «رییس جمهور» بگویند.

به «واشنگتن» پیشنهاد کردند خواهر خود را به حیث سارنوال، تعیین کند، ولی وی از پذیرش آن سر پیچید و گفت: پس از من تکرار خواهد شد. او حکومت مرکزی نیرومندی درست کرد، ولی باز هم با بریتانیویان در

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۱۲ /

کشمکش بود. در چنین اوضاع، فرانسویان به امریکاییان، کمک کردند، ولی «واشنگتن» از اتحاد ضد بریتانوی با فرانسویان، خودداری کرد. او می گفت به اثر نفرت فرانسویان، علیه بریتانیا اقدام نخواهم کرد؛ زیرا این امر برای آزادی، زیان بار است.



جورج واشنگتن، اقدام بزرگ تر نیز انجام داد؛ هرچند قانون برایش اجازه داده بود بیش از دو بار حکومت کند، ولی نپذیرفت. وی خواهان اصولی بود تا رییس حکومت، بیش از هشت سال، زعامت نکند. او نمی خواست تابوت رییس جمهور از ریاست جمهوری بیرون شود. می گفت: این، رسم پادشاهان است.

او پس از ۱۷۸۶م به خانه ی خود برگشت. به تعقیب یک بیماری معمولی که با تب و درد ستون فقرات به همراه بود، به عمر ۶۵ سال درگذشت. در

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۱۳ /

باره ی او کتاب های زیادی نگارش یافته اند. هنگام زنده گی اش چهل هزار نامه نوشته است. شخصیت او بسیار پیچیده و چند بُعدی ست. جنرالی گفته بود: واشنگتن در صلح و جنگ، در هر دو زمینه، جاه نخست را دارد. او هنوز هم در قلب های مردم، جاه نخست را حفظ کرده است. فقط با مطالعه ی عمیق می توان از رمز و راز زنده گی جورج واشنگتن، سر درآورد.



هر از گاهی که مقامی را به «واشنگتن»، پیشنهاد می کردند، با عدم پذیرش وی مواجه می شد. در دنیا، اندک اند شخصیت هایی که به خاطر چشم پوشی از قدرت، حاضر باشند.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۱۴ /



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی. م. عمرزی

۲۱۵ /



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۱۶ /



پس از پایان این سخنان، غذا- آماده شد. ماهی خوبی پخته بودند. جوس های تازه و گوناگون وجود داشتند. غذا را با مزه ی بسیار خوردم. تصاویر یادگاری گرفتیم و به سوی هتل حرکت کردیم.



روز دهم سمینار

پنجم مارچ، پنجشنبه، سمینار طبق معمول آغاز می شود، ولی در جلسه ی صبحانه، من و «سنجر» صاحب نتوانستیم اشتراک بورزیم؛ زیرا با رادیو-تلویزیون آشنا، وعده ی گفت و گو گذاشته بودیم.

چهارشنبه از گرداننده ی برنامه اجازه خواستم. برای شان در باره ی گفت و گو توضیح دادم. بسیار خرسند شدند. گفتند چه کمکی از ما برمی آید؟ سپاسگزاری کردم. گفتم ساعت ده، دوباره برمی گردم. ویندی ویت، نشانی مرکز «نیسا» را داد و گفت از آن سو به راننده ی تاکسی بدهید تا شما را دوباره به این جا بیاورد.

گرچه «سنجر» صاحب اصرار کرد تنها بروم، ولی گفتم زمان اندک است و دو برنامه! در بخش دری تو و به بخش پشتو من می روم.

صبح، ساعت ۷:۳۰ در پذیرایی هتل نشستیم. پذیرا را گفتم برای ما تاکسی بخواهد. تاکسی خواستند. راننده ی تاکسی یک امریکایی عرب تبار بود. در پانزد دقیقه رسیدیم.

صدای امریکا، نزدیک کانگرس امریکا، موقعیت دارد. به سطح آن جا کهنه به نظر می آمد. دو دروازه ی ورودی داشت، ولی یکی مسدود بود. در آغاز با دروازه ی مسدود رو به رو شدیم. وقتی مشاهده کردیم مسدود می باشد، به راننده ی تاکسی گفتیم به دروازه ی دیگر برود.

در ورودی، بازرسی شدیدی وجود داشت. از ماشین گذشتیم. پذیرایی به «آشنا» صاحب تلیفون کرد. او آمد و ما را با خود به استدیو برد.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۱۸ /

تالار بزرگ، دارای صدها استدیو بود. از همین تعمیر به زبان های بی شماری نشرات رادیویی و تلویزیونی، صورت می گرفتند. نشرات پشتو و دری نیز از همین محل، برود کاست می شوند.



نخست برنامه ی دری به گونه ی زنده نشر می شود. «سنجر» صاحب را به گفت و گو خواستند. لینا روزبه با او گفت و گو کرد. پرسش اساسی او در باره ی ادامه ی کار رییس جمهور پس از اول جوزا(پایان قانونی دوره ی کاری) بود.

صاحب نخست به مناسبت روز جهانی زن از سوی خود و بعد به نماینده گی از حزبش(جمهوری خواهان) مبارکی داد. سپس جملات دیگری نیز اضافه کرد. بیش از نیم وقت در همین گذشت؛ زیرا برای گفت و گوی زنده/ لایف، مدت کوتاهی را در نظر می گیرند. در وقت کمی که باقی مانده بود، به ادامه ی کار رییس جمهور، تاکید کرد. وقتی خلاص شد،

برایم گفت: والله این، یک مسئله ی جنجال برانگیز است. خودم را به گونه ای نجات دادم. گفتم: حمله ی خوبی کردی! با پایان اخبار دری، اخبار پشتو آغاز شدند. اخبار پشتو به وقت افغانستان به ساعت ۶:۳۰ آغاز می شوند. همزمان در کابل در تلویزیون ملی / دولتی نیز در دسترس می باشند.

از من هم در باره ی مشروعیت نظام بعد از اول جواز، پرسیده شد. چهار پرسش مطرح شدند. «آشنا» صاحب میزبانی می کرد. گفتم: رییس جمهور کنونی (حامد کرزی) از سوی مردم، برگزیده شده است. بر اساس قانون اساسی، قدرت را باید به یک رییس جمهور انتخابی، انتقال دهد. در قانون اساسی، حکومت موقت، پیش بینی نشده است و نه ایجاد آن بر تداوم حکومت انتخابی، مشروع می باشد.

بعضی از حلقاتی از مشروعیتی سخن می زنند که خود فاقد آن هستند. آنان می خواهند افغانستان را بار دیگر با بحران رو به رو کنند.

در قانون اساسی ما آمده است رییس جمهور به مدت پنج سال، تعیین می شود. اگر انتخابات به تاریخ اول جوزا، ممکن باشد، بهتر خواهد بود. در غیر آن، ادامه ی کار حکومت فعلی نسبت بر هر گزینه ای، مشروعیت دارد. پرسش های دیگری نیز مطرح شدند که نیازی نیست همه را بنویسم.

بعد از گفت و گوی تلویزیونی، «سنجر» صاحب به بخش دری رادیو آشنا و من به بخش پشتوی آن رفتم.

مطیع الله عابد در باره ی مشروعیت نظام بعد از اول جوزا، نامزدان، سفرم به امریکا و مسایل دیگر، پرسش های زیادی کرد. نزدیک به بیست دقیقه طول کشید.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۲۰ /

«عابد» صاحب از مصاحبه، ابراز خرسندی کرد. بعد به بخش پشتوی صدای امریکا رفتیم. من با چند کارمند این بخش، از جمله با خواهر، زیبا خادم، دیدار کردم. همه جهت مهمانی، محکم ایستادند. گفتم: نمی توانم بیآیم! فردا یا پس فردا، پرواز هواپیمای ماست. اگر عمر یاری کرد، بار دیگر آمدم، حتماً به دیدار تان خواهم آمد.

از «جهانی» صاحب و «مومند» نیز صاحب پرسیدم! آنان به مرخصی سه روزه رفته بودند.



دوباره به سوی مرکز «نیسا»، روانه شدیم. در مدت ده الی پانزده دقیقه به آن جا رسیدیم. بخش اول سمینار، گذشته بود. در آن بخش در باره ی خطرات گرمایش زمین، سخن رفته بود. آن بخش توسط خانم مويسن، پیش برده می شد. دكتور مارک لیوی، سخنران بود.

آورده شده بود که در بیست سال آینده، اکثر یخ های زمین، آب می شوند. بنا بر این، باعث بلندی سطح ابحار خواهند شد. توام با آن در نقاط مختلف

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۲۱ /

زمین، جزایری زیر آب می روند که هم اکنون شهر های زیبایی در آن ها آباد و دارای محلات مجلل تفریحی استند. گرما، چالش بزرگ جهانی ست که باید جهانیان با مشارکت، جلو آن را بگیرند.



با برگشت به تالار، گرداننده گان برنامه پرسیدند: مصاحبه چه گونه بود؟ گفتیم: بسیار خوب بود. خرسند شدند. در بخش دوم در باره ی گروه های جنگی، سخن رفت. سعی شد جهت وقایه، جنگ را ترسیم کنند، ولی خاطر نشان کردند حالا کاری ست دشوار و هزینه ی زیادی می طلبد. همچنان نیازمند انواع کمپیوتر می باشند.



این نشست، نزدیک به ۱:۴۵ آغاز شد. جان. اف سیکلر در باره ی بیماری چیچک آگاهی داد که بسیار خطرناک است. او گفت: این بیماری طی سه ماه می تواند از یک نفر به هفتاد هزار نفر منتقل شود.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۲۲ /

کار گروهی:

بعد از توضیح بالا، کار گروهی آغاز شد. من در گروه نخست بودم. بعضی از پیشنهاد های مهم گروه ما:

- اگر بیماری ای در کشوری شیوع می یابد، نخست باید کشور های همسایه را آگاه بسازند.

- تمام کشور ها باید دارای ذخایر واکسین باشند.

- محیط را باید وقایه کرد. یعنی پیش از آن که مرضی شیوع یابد. همچنان حکومت ها باید اطمینان یابند که بیماری ای وجود ندارد.

- قرارداد همکاری ضد بیماری میان کشور های همسایه، از قبل موجود باشد.

- کمیسونی به سطح هر کشور و زیر تحت چتر وزارت صحت، تشکیل شود:

به شمول وزارت اطلاعات و فرهنگ، باید تمام وزارت ها عضویت این کمیسیون را داشته باشند تا زودتر اقدام به عمل آید.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۲۳ /

روز آخر سمینار

ششم مارچ، جمعه، آخرین روز سمینار بود. طبق معمول، صبح به مرکز «نیسا» آمدیم. چنان چه روز آخر بود و اسناد فراغت را توزیع می کردند، دیپلماتان کشور های مربوطه را نیز دعوت کرده بودند.

از سفارت افغانستان در واشنگتن، کسی به نام «فاضل»، تشریف آورده بود. علی احمد جلالی نیز حضور داشت، اما قبل از این من (یون)، «سنجر» صاحب و «انگار» صاحب بار دیگر با «جلالی» صاحب در دفتر کارش دیدار کردیم.

از آقای جلالی در باره ی نامزدی اش پرسیدم. در مقایسه به گذشته، بسیار مصمم بود خود را در انتخابات ریاست جمهوری، نامزد کند. یادآور شد فشار زیادی از سوی مردم بر وی وارد می شود. به ویژه محصلان به دلخواه برایش کمپاین می کنند.



«جلالی» صاحب از چلنج نامزدانی بسیار متنفر بود که در هوتل کانتینتال در یک نشست رسانه‌ی مشترک، رییس جمهور «کرزی» را اهانت کردند. او گفت: اگر سیاست، کوچه و بازاری شود، سیاست - نامیده نمی شود. افزود: در افغانستان، بالای گروهی کار می کنم که اگر درست شد، به اتفاق هم به انتخابات خواهیم رفت. کاری موثر است. من کمی سخن زدیم: «جلالی» صاحب! وضعیت افغانستان چنان است که مردم فکر می کنند امریکا، عقب چه کسی می ایستد؟ چه قدر امکانات اقتصادی دارد؟ با چه جسارتی دشمنی دسته های مخالف را می خرد؟ همچنان از چه محبوبیتی برخوردار است؟ چنین ویژه گی هایی شانس پیروزی را بیشتر می سازند؛ ولی سیاستمدارانی که به قول استاد «الفت»: «از احتیاط مضر» کار می گیرند، در جامعه ی کنونی افغانی از شانس اندکی برخوردار اند. داستان «احتیاط مضر» را تعریف کردم و افزودم: استاد «الفت» در یکی از نوشته هایش آورده است: «کاکا شمی در روستا به «بسیار دور اندیش» مشهور بود. هر کسی کاری در روستا، انجام می داد، از او مشوره می گرفت. از نشانه های دور اندیشی او یکی این بود که هیچگاه سوار موتر نمی شد. می گفت ممکن است واژگون شود. خطر مرگ وجود دارد. اگر پیاده بروم، دیر می رسم، ولی از مرگ خواهم رست. برق را به خانه اش نیآورده بود. می گفت: امکان دارد شارتی شود. تمام خانه را آتش می گیرد. بنا بر این، شیطان چراغ بهتر است؛ هرچند نورش اندک، ولی بی خطر می باشد. از هوش زیاد، خانه اش تاریک بود.»

گفتم: بعضی رهبران ما شبیه کاکا شمی استند. «جلالی» صاحب، چهره اش را برگرداند و گفت: مثال خوبی نبود. در باره ی کی گفتم؟ گفتم: به رهبرانی می گویم که به سیاست دل می نهند، اما از ترس، نام جنایتکاری را

هم گرفته نمی توانند. شرایط کنونی افغانستان، طوری نیست که چنان سیاستگرانی بتوانند در آن جا رشد کنند.

«سنجر» صاحب به «جلالی» صاحب گفت: شما یک شخص آگاه افغانستان هستید. ملت ما بالای شما افتخار می کنند، اما شرایط برای شخصیت هایی چون شما، مساعد نیست. مشوره ی من این است تا خود را نامزد نکنید! هرچند «انگار» صاحب می خواست «جلالی» را کمی تشویق کند، ولی شانس زیاد نیافت.

«جلالی» صاحب، شخص سرسخت است. او به شدت به نکوهش کسانی پرداخت که «کرزی» صاحب را اهانت کرده بودند. گفت: پس از چندی به کابل خواهم رفت. در آن جا با شما، رییس جمهور و دوستان مشوره می کنم. بعد تصمیم را خواهم گرفت.

بخش اول روز آخر سمینار برای ارزیابی آن، ویژه شده بود. نخست، برنامه را تشریح کردند. بعداً سیستم توزیع اسناد را مشخص ساختند. نام اشتراک کننده گان به ترتیب الفبا، فهرست شده بود. چنان چه نام افغانستان در ردیف A بود، نوبت ما در اول قرار داشت.

بعد از تشریح برنامه روسا، استادان و پروفیسوران سخن زدند. آنان سمینار را بسیار خوب، موثر و ارزشمند شمردند. حتی گفته شد در میان سمینار هایی که تدویر یافته بودند، موثرترین بوده است.

جنرال «بارنو» نیز سخن زد. او سمینار را در بخش تبادل ی تجربیات، موثر خواند. به تعقیب او، جنرال دیک مایرز در مورد چالش های پیش روی دنیا، سخن راند. همچنان پرسش هایی مطرح شدند: چالش های کنونی اردوی امریکا، کدام هاینده؟

پاسخ: بنیادگرایی، سلاح کشتار جمعی و بودجه. اگر رهبری امریکا همچنان خواهان نقش جهانی است، باید بودجه ی نظامی را بلند نگه دارد. ما نیازمند آرایش و تجهیزات نو نظامی نیز هستیم!

«سنجر» صاحب پرسید: در افغانستان چه چیزی صورت نگرفت که باید می گرفت و چه چیز هایی صورت گرفتند که نباید می گرفتند؟

پاسخ: وقتی به افغانستان رفتیم، طرحی نداشتیم تا به بازسازی بپردازیم. در این جا تنها به این می اندیشیدند که طالبان و القاعده را از میان بردارند، ولی زمانی که کابل از دست طالبان بیرون شد، رییس جمهور «بوش» فکر کرد چه کنیم؟ به این گونه، مسئله ی بازسازی افغانستان مطرح شد که یک روند طولانی می باشد. این، تنها مشکل امریکا نیست، بل یک مُعضل جهانی ست. اگر یک کشور ناکام برجا بگذاریم، بنیادگرایان دوباره برمی گردند. در ضمن افغانستان، شاهد پیشرفت هایی بوده است. بعضی کار های ما موثر بودند. نیرو های امنیتی افغان، آموزش یافتند. در انتخابات، بی طرف ماندیم. در عراق نیز چنین بود.

همچنان کاستی هایی هم داشتیم. مواردی به هدف نرسیدند. به هر حال، اگر فعالیت های خود را مقایسه کنیم، می توانم بگویم توان فعالیت های بیشتر را حفظ کرده ایم.

نماینده ی عراق: نظر خود در باره ی انتخابات عراق و چالش های آن را بگویید:

پاسخ: هیچگاه اتفاق نیافتاده بود مردم افغانستان و عراق، رهبر خود را انتخاب کنند. هیچ محدودیتی بالای فروش اسلحه به عراق وجود ندارد. هیچ طرفی به انحصار قیمت تیل شان نپرداخته است. این جا شخصی وجود ندارد تا

پُشت پرده بنشید و قیمت تیل را مهار کند. اکنون اگر ارزش آن پایین است، دوباره افزایش خواهد یافت. مهم، ارتباط، عرضه و تقاضاست. نماینده ی نیپال: اهداف کلی سیاست های امریکا پیرامون آسیای جنوبی، چیستند؟

پاسخ: آرزو داریم «اوباما»، افغانستان را بررسی و به مطالعه ی مشترک آن با پاکستان پردازد. باید تمام منطقه را پژوهش کند. به خاطر امنیت جهانی و منطقه یی مهم است، اما هر روشی که می گزیند باید به بهتر شدن اوضاع بیانجامد.

اکنون سیاست ویژه وجود ندارد. وزیران امور خارجه و دفاع کشور های دیگر می توانند روی سیاست امریکا، تاثیر بگذارند. سیاست خارجی امریکا، زود شکل نمی گیرد؛ زیرا به زمان بیشتری نیاز دارد.

امروزه سیاست رییس جمهور، روی افغانستان، تمرکز زیادی ندارد. او تنها بر مسایل نظامی نمی اندیشد، بل بالای موارد اجتماعی نیز فکر می کند.

به افغانستان، سفیر جدیدی گسیل می شود. در آن جا به سفیران نیرومندی نیاز است. در پایان پوزش می خواهم که به پرسش های شما، پاسخ های خاص ندادم.



با پایان نشست، اسناد و مدال ها توزیع شدند. نوبت افغانستان در اول قرار داشت. نخست به «سنجر» صاحب، بعداً به من و «انگار» صاحب نوبت رسید. به همدیگر مبارکباد گفتیم! چند لحظه ی دیگر نیز در سخن گذشت. سپس برای صرف غذای چاشت، به مرکز «نیسا» دعوت شدیم.

به شمول «جلالی» صاحب، تمام استادان مرکز «نیسا»، اشتراک کننده گان سمینار و دیپلماتان کشور های مربوطه، آمده بودند. از سفارت افغانستان، آقای «فاضل»، تشریف آورده بود. «سنجر» صاحب از او شکوه کرد که نماینده گان سفارت های دیگر از هیئت های خود جویای احوال شدند، ولی شما چنین نکردید! اما آقای «فاضل» به تندی واکنش نشان داد. در ضمن، صد ها شکوه اش را نیز بار کرد. او وظیفه اش در سفارت ما در واشنگتن را احسانی بر افغانستان دانست؛ زیرا به ادعایش، در امریکا، کار های بهتری نسبت به این سمت برایش یافت می شدند.

در حالی که سخنان آقایان «سنجر» و «فاضل»، به کشیده گی بیشتر می انجامیدند، از دست «سنجر» صاحب گرفتم و گفتم: ارزش شکوه را ندارد. از آقای «فاضل» به خاطر حضورش، سپاسگزاری کردیم.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۲۹ /



با بعضی، تصاویر یادگاری گرفتیم. بعد به کارمندان مرکز «نیسا»، خداحافظ گفتیم! هر کدام از محبت بسیار، چندین بار وداع کردند. شماری که در طول سمینار، حرمت زیاد گذاشته بودند، حتی تا کنار موتر نیز با ما آمدند. آنان تا

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۳۰ /

زمانی که موتر حرکت نکرده بود، همچنان ایستاده ماندند. وقتی چشم دوختم، چهره های شان ناراحت و در چشمان شان اشک می درخشید. موتر، راه افتاد. دست تکان دادند. در پایان در حالی که انگشتان دستان خویش را می بوسیدند و به سوی ما تکان می دادند، از دیده ها نهران شدند. پانزده الی بیست دقیقه بعد به هتل رسیدیم.



شام دیگر با منشی صاحب

وقتی به هوتل آمدم و به اتاق رفتم. بسیار خسته بودم. خسته گی ام برطرف نشده بود که تلیفون «انگار» صاحب آمد و گفت: «منشی» صاحب در انتظار ماست. پایین بیا! وقتی پایین آمدم، «سنجر» صاحب نیز آمده بود.

«منشی» صاحب عبدالقیوم با پسر جوان و پرکارش، «بری»، آمده بود. پس از مانده نباشید، خیلی سریع گفت: بیا آید که برویم! گفتم: به کجا؟ گفت: امروز مهمان «بری» استید. خانه ی او می رویم. گفتم: مهمانی که سپری شد! باز برای چه؟ «منشی» صاحب گفت: مهمانی «بری» است. تاکید کرده حتماً بیایند.

در موتری مانند سرف که پلیتی به نام کندهار در آن نصب بود، سوار شدیم. در آن جا در پلیت، نامی به خواست شما انتخاب می شود که در کنار آن شماره ی موتر نیز قرار دارد.

در راه گفتم: فردا می رویم. برای خانه، هیچ خریدی نکرده ایم! «منشی» صاحب به «بری» صاحب گفت: آنان را به یک فروشگاه خوب و بزرگ ببر! به «بری» گفتم: می خواهم دوا بگیرم. گفت: شما را به محلی می برم تا بتوانید تمام خریدتان را انجام دهید. در ضمن، فروش ادویه در این جا به دو گونه است: یکی، بدون نسخه ی داکتر معالج، فروخته نمی شود. دیگری ادویه ای ست که عوارض جانبی ندارد.

بعد از بیست دقیقه، به فروشگاه مورد نظر رسیدیم. هوای بیرون، بسیار سرد بود، ولی در داخل به قدر عادی بود که کسی نمی پنداشت خزان یا زمستان است.

نخست به بخش ادویه رفتیم. دوای مختلفی وجود داشتند. «بری» در کابل چند سال در فاکولته ی طب، آموزش دیده بود؛ هرچند یک انجنیر کامل بود، اما تا اندازه ای با طبابت نیز آشنایی داشت. خواسته های خویش را به «بری» گفتم: دوای فشار بلند، فشار پایین، اشتها، افزایش خون، درمان چشم و بیماری های دیگر. یک کراچی آورد. تمام دوا را در کراچی انداختم. «سنجر» صاحب و «انگار» صاحب نیز گرفتند، ولی بیشتر را من گرفتم. در سایر بخش های فروشگاه، بعضی از ابزار کودکانه، مانند انواع قلم و بازیچه را انتخاب کردم.

وقتی به محل شمارش پول رفتیم و مامور شمارش، دوا را دید، در شگفت شد. این همه دوا را چه می کنید؟ گفتم: جامعه ی ما بیمار و رنجور است. آن ها را برای خود و آنان می بریم. خندید. یادآور شدم ما همه افغانیم. فردا می رویم.

قیمت کُل خرید من، کمتر از ۵۰۰ دالر شد. وقتی از فروشگاه بیرون آمدیم، شب - آماده گی اش را گرفته بود. به سوی منزل «منشی» صاحب راه افتادیم. آن قدر برف باریده بود که «منشی» صاحب گفت: در چند سال گذشته هم ندیده بودم.

در جاده ها هزاران موتری را دیدم که تصادم، واژگون و یا هم تخریب شده بودند. به «بری» گفتم: تصادم، زیاد نیست؟! گفت: مردم با چنین برفی عادت ندارند. دیگر این که اکثر موترها ی شان بیمه هستند. در غمی نیستند. ممکن است بعضی هم از الکل استفاده کرده باشند که چنین حجم تصادم رونما شده است. در این جا اگر موتری یک بار هم تصادم کند، دیگر کسی از آن استفاده نخواهد کرد؛ زیرا با ترمیم، پول هنگفتی به مصرف می رسد. موتری

های مصدوم، اکثراً به حراج گذاشته می روند. بعداً آن ها را به سایر کشور ها صادر می کنند.

«منشی» صاحب بعد از هر چند دقیقه، به «بری» یادآور می شد بسیار احتیاط کند. او گفت: «بری»، موتر را بسیار سریع می راند، ولی اکنون به لحاظ ما، قدری احتیاط می کند.

در راه، ده ها موتر پولیس به چشم می خوردند که به خاطر جلوگیری از انسداد، ایستاده بودند. هدر رفتن موتر به این پیمانانه را هرگز ندیده بودم. «بری» گفت: وقتی برف بیارد، اکثر ادارات دولتی را مرخص می کنند. به ویژه مکاتب را؛ زیرا رویداد های ترافیکی زیادی واقع می شوند.

بعد از یک ساعت و نیم، به منزل «بری» صاحب رسیدیم. از خانه ی «منشی» صاحب به فاصله ی یک الی یک و نیم کیلومتر، دور است. منزل «بری» صاحب بسیار مجلل بود. فرزندان کوچکش به زبان پشتو به خوبی سخن می زدند. در آن جا مشکل بزرگ این است که فرزندان از زبان و فرهنگ خود دور می شوند، ولی فرزندان «بری» صاحب، چنین نبودند.

«بری»، جوانی ست که به شمول ریش کوتاه، ویژه گی های بی شمار افغانی را نگه داشته بود؛ هر چند خانواده ی «منشی» صاحب عبدالقیوم در امریکا زنده گی می کنند، ولی منش او مانند منش بزرگان کندهار است.

«منشی» صاحب به نوبه ی خود جوانمردی ست که دو نوبت تا دیوار های سیاه زندان رفت، ولی هر دو نوبت، به کسی سر فرو نیاورد. وقتی داستان زندان طالبان را تعریف کرد، فهمیدم با مرگ، فاصله ای نداشته است. او در جایی در کندهار زندانی بود که حاجی عبدالظاهر قدیر و تورن اسماعیل زندانی بودند. از تحمل، صبر و مقاومت حاجی عبدالظاهر ستایش کرد، اما در باره ی «اسماعیل» خان گفت بسیار می ترسید.

«منشی» عبدالقیوم، تعریف خود را نکرد، ولی «انگارا» صاحب که دوست نزدیکش است، از او، داستان های زیادی تعریف کرد.

منشی صاحب کوشید با حاجی ظاهر، تماس تلفیونی برقرار کند، اما کوششی هایش نتیجه ندادند.

«بری» صاحب، غذای مکلفی آماده کرده بود. هیچ کمی ای وجود نداشت. آن قدر خوردم که دیگر جایی باقی نمانده بود. میوه های گوناگون و تازه آورده بودند.

در باره ی میوه های امریکا پرسیدم؟ «بری» صاحب گفت: به اندازه ای دارند که به سایر کشور ها صادر می کنند. زارعت خویش را به قدری عصری ساخته اند که سال پُر، میوه ی تازه تهیه می کنند.

بعد از چای، دوباره به سوی هتل حرکت کردیم؛ هرچند «منشی» صاحب گفت فردا صبح، خودم شما را می رسانم؛ زیرا حالا برف می بارد. راه ها دچار مشکل اند، ولی گفتیم اگر بر دشواری راه واقف بودید، نباید زحمت می کشیدید! با وجود اصرار متواتر شان، بیرون شدیم.

«بری» صاحب پشت فرمان، «سنجر» صاحب پیش رو و ما سه تن عقب نشستیم. برف، ایستاده بود. از قبل، روی جاده را نمک پاشیده بودند. تا اندازه ای هموار بود، ولی صدها موتوری را دیدیم که این سو و آن سو لغزیده بودند. اشاره های شان می درخشیدند.

«بری» نسبت به دفعه ی قبل، اندکی سریع آمد. هر لحظه ای امکان خطر بود. کمی از یک ساعت باقی مانده بود که ما را به هتل رساندند. از آنان خواستیم با ما بمانند. برف را بهانه قرار دادیم. گفتند: بهانه ی ما را نپذیرفتید! بنا بر این از شما را هم نمی پذیریم.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۳۵ /

هنگام خداحافظی، «بری» صاحب، هدایایی را که در سه بسته ی جداگانه گذاشته شده بودند، به ما سپرد و گفت: این هدایایی ناچیز از سوی من به شما تقدیم می شوند.

ساعت، دوازه ی شب بود که از آنان خداحافظی گرفتیم. بعد هر کدام به سوی اتاق های خویش راه افتادیم.

آخرین روز ما در امریکا

هفتم مارچ، شنبه بود. صبح طبق معمول به طبقه ی پایین هتل به خاطر صرف صبحانه آمدم. آخرین روز اقامت ما در هتل بود. نماینده گان کشور های دیگر نیز آمدند. با آنان تصاویر یادگاری گرفتیم و خداحافظی کردیم. با «سنجر» صاحب و «انگار» صاحب مشوره کردم. گفتند: پرواز، دیر هنگام است. تا آن وقت به فروشگاه های نزدیک می رویم. اگر چیزی مورد پسند ما واقع شد، می گیریم. گفتیم: باید بیک بگیرم! لباس ها و خرید من در بیکی که آورده ام نمی گنجند.



به فروشگاه بزرگ «پنتاگون» رفتیم. خوب گشتیم. بیکی کلانی را به قیمت ۷۴ دالر خریدم. قیمت های این جا نسبت به سایر فروشگاه ها ارزان تر بودند. دوباره به هتل برگشتیم. به «سنجر» صاحب گفتیم: بیک دیگر نگیر! امکان

دارد تمام ابزار من در همین بیک کلان، جا شوند. بیک قبلی ام را تو بگیر! گنجایش وسایلت را دارد. بعداً می توانی در کابل، مسترد کنی. وقتی به هتل برگشتیم، دوباره به اتاقم رفتم. نخست تمام وسایلم را در بیک جدید جا به جا کردم. خوب انباشته شدند. بیک دیگر خالی ماند. به «سنجر» صاحب تلیفون کردم و بیک خالی را بردم. خرسند شد. وسایل او نیز جا به جا شدند.

دوباره به اتاق برگشتم. اندکی خوابیدم. به ساعت دو، باقی مانده بود که از خواب برخاستم. «انگار» صاحب تلیفون کرد و گفت: پایین بیا که یکی - دو دوستی به دیدار ما آمده اند. وقتی فرو آمدم، چشمانم بار دیگر بر «پنتاگون» افتیدند.

در طبقه ی پایین، دو جوان ایستاده بودند. مانده نباشید کردیم. در امریکا آموزش یافته بودند. با ویژه گی های آن جا آشنایی خوبی داشتند. به ما گفتند شما را به گردش می بریم و برمی گردانیم!

به «انگار» صاحب و «سنجر» صاحب گفتم: زمان اندکی باقی ست! جوانان گفتند: کدام ساعت پرواز می کنید؟ گفتیم: ما را در ساعت شش به میدان هوایی خواسته اند. گفتند: زمان زیادی ست. یکی از آن دو، جوانی از کندهار و از جمله ی دوستان «انگار» صاحب بود. دیگری اهل مزار شریف بود. دوستان همدیگر بودند. اطراف شهر واشنگتن را نشان دادند. ما را به ساحل دریا بردند. در ساحل دریا در یک تفریگاه زیبا، در هوتلی شیرین خوردیم. با وجود آن که هوا بسیار سرد بود، ولی شیرین باعث ناراحتی نمی شد. بعداً ما را به سفارت افغانستان بُردند.

سفارت افغانستان در آن ساحه ی دیپلماتیک واشنگتن واقع است که اکثر سفارت های سایر کشور ها واقع می باشند. این سفارت، ملکیت افغانستان

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۳۸ /

است. در کنار تعمیر آن، ساحه ی سبز قرار دارد. داخل تعمیر نشدیم. از بیرون، نمای سه طبقه داشت. تعمیر ها و ساحه ی سفارت های سایر کشورها را نیز دیدم. قیمت زمین در چنین ساحه ای، بالاتر از ده ها میلیون دالر است. زیر پرچم آویخته ی افغانستان، تصویر گرفتیم. از آن جا به یک مرکز جهانی اسلامی رفتیم. مسجدی بزرگ در آن اعمار شده بود. دارای یک مرکز بزرگ علمی ست. پرچم های تمام کشور های اسلامی در مقابل آن به اهتزاز اند. وقتی چشمانم بر پرچم ملی کشورم افتیدند، دلم به تپش آمد. با بیرون شدن از مسجد، جوانی رو به رویم ایستاد و خیرات خواست. مسلمان و خودش را اهل مصر معرفی کرد. چند دالر دادم و گفتم: مسلمان استی! کار کن. خیرات جمع نکن. با اشاره نیز آگاهش کردم. از آن جا دوباره به سوی هتل برگشتیم. ۱۵:۱۵ دقیقه بود که به هتل رسیدیم.



تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۳۹ /



از واشنگتن به سوی دوی

ساعت ۵:۱۵ به اتاقم رفتم. بیکم را ترتیب، کاغذهای سفر، تکت، پاسپورت و همه را چیز بازرسی کردم. بین ده الی پانزده دقیقه، دوباره پایین آمدم. پیش از آن، بار دیگر بر پنتاگون چشم دوختم. کارت اتاقم را به پذیرایی سپردم. آنان کاغذ دیگری به من سپردند که حسابی با من ندارند. «انگار» صاحب و «سنجر» صاحب نیز پایین آمدند. آنان هم حسابات خویش را تصفیه کردند و کاغذهایی گرفتند.

گفتم: پاسپورت، تکت و سایر ابزار مورد نیاز را در جیب های تان بگذارید! ساعت شش، راننده ای آمد که نام های ما را با خود داشت. سه نفر ما و دو تن اشتراک کننده ی دیگر سمینار در موتر نشستیم.

ساعت شش از هتل حرکت کردیم. ساعت ۶:۳۰ به میدان هوایی رسیدیم. خود را به دروازه ی ورودی نزدیک کردیم. یک بیک با من و «انگار» صاحب و دو بیک با «سنجر» صاحب بودند. خواستم تمام آن ها را در کراچی بگذارم. کراچی ها به گونه ی منظم با همدیگر وصل بودند. دست بردم بسته بودند. بار دیگر فشار آوردم، نشد. در آن نزدیکی متوجه ی غرفه ای شدم که مردم مانند غرفه های تیلیفون سکه انداز گذشته، پول می انداختند. بنا بر این، کراچی ها را می شدند. پول فلزی کوچک نداشتم. «انگار» صاحب گفت: صبر کن! جیب من پُر است. آهسته و یکی یکی به انداختن پرداخت. ناگهان صدایی برخاست: «ترنگ». کراچی، رها شد. بسیار زیاد خوشحال شدیم و لذت بردیم. هر چهار بیک را گذاشتیم و به سوی ماشین های اخذ تکت رفتیم.

تکت به صورت کمیوتری از ماشین به دست می آمد. مسوولی در آن جا ایستاده بود. پاسپورت ها و تکت ها را سپردم. همراهم ایستاد. پاسپورت را به دست گرفت و گفت: خودت بنویس! نشانه هایی شبیه دگمه های کیبورد کامپیوتر داشت: نام، نام پدر، شماره ی پاسپورت، کشور، شماره ی تکت و چیز های دیگری را باید می نوشتید. اگر موردی اشتباه می شد، باید بازنویسی می کردید. پاسپورتم را به کمک شخص مسوول، ثبت کردم. بعد گفتم: خوب، خودم می توانم. دومی را خودم ثبت کردم. وقتی هر سه پایان یافت، افزودم: دیگر چه انجام دهم؟ اشاره کرد: اشتباهی صورت گرفته است. کارت های «بودنگ» ما را دوباره نیانداخت.

زن، پوزش خواست و فاجه ای کشیده: اندکی صبر کنید. پاسپورت های هر سه ما را به مامور دیگر سپرد. او هم گفت: کمی صبر کنید! کاری خواهم کرد. چند لحظه ای روی میز مصروف شد. دوباره آمد. پاسپورت های ما را گرفت. بین سه الی چهار دقیقه، کارت های بودنگ را جمع و بیک ها را جدا کرد: این یکی بزرگ است! آن را باخود نبرید! «انگار» صاحب، تنها بیک کوچکش را گرفت. من و «سنجر» صاحب، بیک های خود را به ماشین بازرسی بُردیم و عبور دادیم. مسوولان گفتند: اکنون آزاد استید. وسایل تان را می توانید در دویی به دست آورید! وقتی دوباره برگشتیم، از ماموری که به ما کمک کرده بود، سپاسگزاری کردیم. بسیار خرسند شد.

بر اساس کارت بودنگ، در ترمینال تعیین شده از بازرسی گذشتیم. هنگام رسیدن به محل اخیر، پانزده الی بیست دقیقه گذشته بود. بعداً به بخش پایانی ترمینال که مسافران می نشینند و دروازه های ویژه ی پرواز باز می شوند، آمدم. این محل به ده ها بخش، تقسیم شده بود. همزمان، گنجایش هزاران تن را داشت. روی آن از شماره های یک الی بیست و چهار، نصب شده

بودند. مانند یک بازار سرپوشیده ی بزرگ بود. میان تمام میدان های هوایی که تا کنون دیده بودم، بزرگ تر و مزدحم تر به نظر می آمد. گذار زنده گی سریع بود. بسیار خسته بودیم. هر سه از کافی شاپی چای گرفتیم و روی چوکی نشستیم. با نوشیدن چای، به اندازه ی زیادی کسالت ما رفع شد. هشت شام، ساعت پرواز ما بود. تا آن زمان، بالا و پایین در ترمینل گردش کردیم. وسایل مختلف و زیادی برای فروش گذاشته شده بودند، ولی قیمت ها ارزان نبودند.

ساعت ۹:۳۰، بازرسی کارت های بودنک آغاز شد. تمام مردم در نوبت ایستادند. به صورت بسیار مرتب- در ده دقیقه- تمام کارت های بودنک بازرسی شدند.

داخل هواپیما شدیم. ساعت ده، برای پرواز آماده شد. قلم و کتابچه را گرفتم و روی پیش برآمده گی چوکی آماده گذاشتم و گفتم: خوب، هم استراحت می کنم و هم چیزی خواهم نوشت. مسافت پانزده ساعت را همین گونه سپری کردم. چند برگ نوشتم. دوباره خسته شدم. خواب بر سرم آمد. این عمل تکرار شد. همچنان دو بار صرف غذا هم به نوعی باعث تفریح شدند. در ساعات مختلف، نزدیک به بیست صفحه از یادداشت هایم را تکمیل کردم. تمام مسافت، قریب ۷۵۵۰ میل بود و در پانزده ساعت پیموده می شد. به وقت محلی دویی، ۷:۱۵ بود که بر میدان هوایی بین المللی جهانی دویی، فرود آمدیم.

از دویی به سوی کابل

وقتی به میدان هوایی دویی، فرود آمدیم، نخستین اندیشه ی ما در باره ی بیک های ما بود.

باری بسیار دچار مشکل شده بودم. وقتی از سفری از جرمنی می آمدم، بیکم را گرفتند و گفتند در دویی به دست می آوری! اما در آن جا به اندازه ای دچار مشکل شدم که می خواستم صرف نظر کنم. در این نوبت نیز اندیشه داشتم که مبادا چنان شود. دلم گواهی می داد. همین گونه شد.

وقتی وارد ترمینل میدان هوایی شدیم، گفتند به بخش «مرحبا» بروید! در آن نزدیکی به بخش «مرحبا» رفتیم. گفتند: به ترمینل شماره فلان بروید! به آن جا رفتیم. گفتند: از ترمینل بیرون شوید و به جایی بروید که بیک ها بیرون می آیند. با رفتن به آن جا باید از میدان هوایی خارج می شدید. این، یک مُعضل دیگر بود.

دوباره به غرفه ی مرکزی «مرحبا» آمدیم. ما را به محل دیگری فرستادند و آن قدر خسته کردند که از پیاده رویی بی زار شدیم. با هر بار رفت و آمد، یکی - دو بار بازرسی می شدید. بازرسی هم بسیار خسته کننده بود.

«انگار» صاحب را مرخص کرده و گفته بودیم: برو در ترمینل بین المللی بنشین! کار ما که پایان یافت، می آییم.

چند بار دیگر نیز ما را این سو و آن سو روان کردند. در پایان چنان شد که حتی تمام پولیس ها و ماموران راه با ما آشنا شدند. باز هم مجبور شدیم به دفتر «مرحبا» برویم. وقتی به آن جا رسیدیم، به یک مامور زن که در چوکی نشسته بود و بسیار زیبا هم نبود، ولی خود را مغرور می نمایاند، گفتیم: با وجود چند بار رفت و آمد، هیچ حاصلی به دست نیاوردیم. پاسپورت ها را

از نزدم گرفت. به کمپیوتر انگشت زد و گفت: چند بیک اند؟ گفتیم: سه! گفت: بروید ۷۵۰ درهم بیاورید! دالر را در بانک کنار، به درهم تبادل کردیم و آوردیم. به ما گفت: بنشینید تا نوبت تان فرا رسد! نیم ساعت صبر کردیم. کارهای اروپاییان و سایر خارجیان را انجام می داد، ولی هیچ به سوی ما نمی نگریست. به «سنجر» صاحب گفتم: حوصله ام سر رفته است. از دست این زن به اندازه ای به تنگ آمده ام که دلم می خواهد با مشت بر فرقش بکوبم. گفت: حوصله کن که آشوبی نیافرینی!

نزد زن مسوول رفتم و به تندی گفتم: چه گونه کارهای دیگران را انجام می دهی، اما به ما نمی رسی؟! او نیز بسیار غضبناک شد: نمی بینی که مصروفم! تکت ها و پاسپورت های ما را گرفت و دوباره مسترد کرد: کار شما مربوط ما نمی شود. بروید! این بار بی نهایت قهر شدم: پول را نیز بالای ما تبادل کردی، اما حالا می گویی مربوط ما نمی شود! در این هنگام به یک دوستم در کابل که با شرکت «کام ایر» آشنایی داشت، تیلیفون کردم. او به مامور مسوول شرکت شان در دوی تیلیفون کرد و احوال داد پریشان نشو! نیم ساعت بعد برایت زنگ می زند. اگر نزد، بیکت را بگذار و بیا! فکری خواهیم کرد.

به «سنجر» صاحب گفتم: بیا به محلی برویم که در سفر پیشینم، بیکم را از آن جا به دست آورده بودم! دوباره راه افتادیم. جای برگشت نبود. به محل مورد نظر رسیدیم. باز نشانی «مرحبا» را دادند. باز آمدیم. این بار که زن مسوول قبلی را دیدیم، بی گفت و گو، چیزی نمانده بود به سرحد انفجار برسیم، اما با دست به زن دیگری اشاره کرد. او هم به ما گفت عقبم بیاید. او جلو و ما عقبش.

ما را به غرفه ای بُرد که وقتی داخل ترمینل شدیم، مراجعه کرده بودیم، ولی آن هنگام، نشانی غرفه ی دیگری را داده بودند. با رسیدن به محل، کارمند زن، کمپیوتر را روشن می کند. پاسپورت ها و تکت های را بررسی و ثبت کرد. همچنان پول را گرفت و کار ما را در پنج دقیقه، خلاص کرد. به خاطر پنج دقیقه، نزدیک دو و نیم ساعت، سرگردان شدیم.

به ترمینل بین المللی باز گشتیم. «انگار» صاحب منتظر بود. وقتی ما را دید، خرسند شد و گفت: از انتظار زیاد به بینی رسیده بودم! بعد به کافی شاپ رفتم. چای سبز خوشمزه را زیاد نوشیدیم. خسته گی ما برطرف شد. دوباره گشتیم. کمی خرید کردیم. به آنان گفتم: در این ترمینل، کالا ها قیمت اند! اما در ترمینل آسیایی که پرواز به افغانستان از آن جا صورت می گیرد، اندکی ارزان تر می باشند.

تا ساعت سه شب، خوب گشتیم. بعد وارد غرفه ی شرکت «کام ایر» شدیم. کارت های بودنک ما را دادند. همان زمان، دو افغانی را دیدم که از کانادا آمده بودند. بسیار نگران به نظر می رسیدند. پرسیدم: چرا؟ گفتند: بیک های ما جامانده اند! گفتم: زود باشید در همین پایین به غرفه ی اول «مرحبا» بروید!

ساعت چهار صبح از ترمینل آسیایی به ترمینل بین المللی، گسّیل شدیم. ساعت شش، پرواز بود. دست کم باید دو ساعت انتظار می کشیدیم. دو ساعت دیگر را در فروشگاه ها این سو و آن سو گردش کردیم. برای کودکانم خوب خریداری کردم. نزدیک به هفتصد درهم شد. دو خریطه ی پلاستیکی بزرگ را انباشتم.

ساعت شش به منظور پرواز، وارد هواپیما شدیم، ولی چنان باد و طوفانی جریان داشتند که کسی را در فاصله ی ده متری هم نمی شد دید. در دویی که هر دقیقه، پرواز صورت می گیرد، اگر برای چند لحظه هم مشکل رونما شود، ده ها هواپیما از پرواز و نشست باز می مانند. مشکل بر زمانگذاری ها چنان تاثیر می گذارد که تا ساعات متمادی، روال عادی نمی یابند.

نیم ساعت خاموش در هواپیما نشسته بودیم. چند لحظه بعد، کپیتان- آگاهی داد به اثر خرابی هوا، پرواز معطل است. وقتی بهتر شد و رهنمایان میدان هوایی هدایت دادند، پرواز می کنیم. قلم و کتابچه را برداشتم و به تکمیل یادداشت های پیشینم آغاز کردم. پس از نیم ساعت، اندکی خسته شدم. همراه کسی نشسته بود. هر دو چوکی تُهی بودند.

وقتی قلم و کتابچه را دوباره گذاشتم، دو تن از عقب سیت، مانده نباشید کردند. یکی بردار «ذهین» صاحب، رییس کلید گروپ، و دیگری روزنامه نگاری بود که با او کار می کرد. با هر دوی شان مانده نباشید کردم. گفتند: بسیار خرسندیم که شما را می بینیم! پیش از این مزاحم نشدیم؛ زیرا مصروف بودید. به تشریح سفرشان پرداختند. من نیز چنین کردم. پرواز، چند لحظه ی دیگر هم مُعطل شد. ساعت نه بود که آگاهی پرواز داده شد.

«ذهین» صاحب گفت: وقتی بحث های شما را می شنوم، باعث خاطرجمعی می شوند. چنان میانه ی هدف را نشانه می گیرید که به طرف مقابل، هیچ برهانی باقی نمی ماند. به همین خاطر، هیجانی می شوند و واکنش شدید نشان می دهند. گفتم: اندیشه و مبارزه ی من بر ضد دشمنان منافع ملی

افغانستان و مردم آن هستند. مخالفان ما نیات نیک ندارند. به همین دلیل و به خاطر مردم ستم دیده ی ماست که آفریده گار پاک، آنان را شرمسار می سازد. هیچ تعهدی به ارزش های ملی و اسلامی ندارند. تنها منافع تنظیمی و شخصی خود را می شناسند. بنا بر این علیه شان به مبارزه ی استوار نیاز است. برادر «ذهین» صاحب گفت: آنان بسیار اند. شما تنها استید! هر چند «رفیع» صاحب و چند تن دیگر نیز توانا استند، ولی به شمار بیشتری نیاز است تا با گروهک های افغان ستیز، مبارزه کنند.

بسیار دور اندیش باشید تا خدا ناخواسته، به شما آسیبی وارد نکنند. گفتم: مرگ و زنده گی در دست الله (ج) هستند. بیش از این ارزشی ندارد در برابر کسانی دست زیر زنج بنشینیم که با نان این کشور بزرگ شده اند، نسبت به دیگران از امتیازات بیشتر بهره می برند، اما بیش از همه با منافع و هویت ملی مخالفت می ورزند.

بعد از سرنگونی رژیم طالبان که به زور امریکاییان صورت گرفت، چند دست پرورده ی بیگانه حاکم و از خود بی خود شدند. انتقاد بر آنان از نظر خودشان، کفر شمرده می شود. از خود، فرشته گان رحمت درست کرده اند. آنان کسانی اند که دارایی های ملی را یک جانبه غارت کردند، اما رسانه ها در اختیار شان هستند.

برای من مبارزه با خاینان ملی، کاری سترگ و مقدس است. می دانم که ایستاده گی در برابر دشمنان، بازی با زنده گی ست؛ ولی باید کسی وجود داشته باشد تا دیو توهم شان را بشکند. وقتی شکست، آرام می شویم. بعداً مردم خود قیام می کنند.

می دانید که چند سال قبل، کسی حتی قادر نبود در برابر دشمنان ما، بینی خود را بجنباند، ولی پس از بحث ها و انتقادات، فضا عوض شد. حالا به لطف الله (ج) تنها در رسانه ها ده ها جوان مبارز علیه دشمنان، صف بسته اند. «ذهین» صاحب، چنانی که از تخلصش پیداست، از هوش خوبی برخوردار می باشد. شعور بلند ملی دارد. به همین دلیل در سنگر مردم، به کار آغازیده است. او در ولایات جنوبی- به خاطر اتحاد مردم- جرگه هایی تدویر و در ساحه ی آموزش، خدمات زیادی انجام داده است.

گفت و گوی ما چنان گرم بودند که رسیدن به کابل را نفهمیدیم. برادر «ذهین» صاحب، بالای وحدت افغانان ملی گرا، همکاری و همنوایی شان تاکید می کرد. او تعهد سپرد تا حد توان و امکانات، آماده ی همکاری و کمک می باشد.

ساعت ۱۱:۳۰ به میدان هوایی کابل، فرود آمدیم. در میدان هوایی با فرمانده آن، جنرال آصف جبار خیل، چای نوشیدم. سایر نزدیکانم نیز آمده بودند. همه از روی یکرنگی آغوش گشودند.

با خرسندی از میدان هوایی، بیرون آمدیم. در راه، اوضاع نابسامان افغانستان را با کاخ های واشنگتن، مقایسه کردم. زمین و آسمان تفاوت داشتند، ولی وقتی آغوش و پیشانی باز، عشق و دل بسته گی و دیگر ارزش های مردم خود را با برخورد و ارزش های اجتماعی مردم آن جا مقایسه کردم، مسئله- برعکس شد. دانستم که الله (ج) تمام امتیازات و شایسته گی ها را ویژه نکرده است. مساوات مخلوقات نیز در ید الله (ج) می باشد. به هر طرفی عطا دارد. با رسیدن به منزل، فرزندانم به آغوشم آمدند. همه بر وجودم آویختند. بار دیگر مرا در دریای دل انگیزی فرو بردند که تمام نگرانی ها و خسته گی های سفر را فراموش کردم.



معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشریات، مسوول طرح و ارزیابی و مسوول واحد فرهنگی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتبتون» و واحد تولید «آمو فلم».

- آفرینش های کاری- فرهنگی
برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:
- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
 - ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
 - ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
 - ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
 - ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.
- تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی)- منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).

- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مُنحی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زننده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.

- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسیم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزرگ).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان» - در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان» - در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.

تا حصار پنتاگون: ترجمه ی م. عمرزی

۲۵۳ /

- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکیمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تائیدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Close To Pentagon

(Washington Travel's Log)

By: M. ismael Yoon



Transleted into afghan dari by:
Mustafa Omarzai

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**